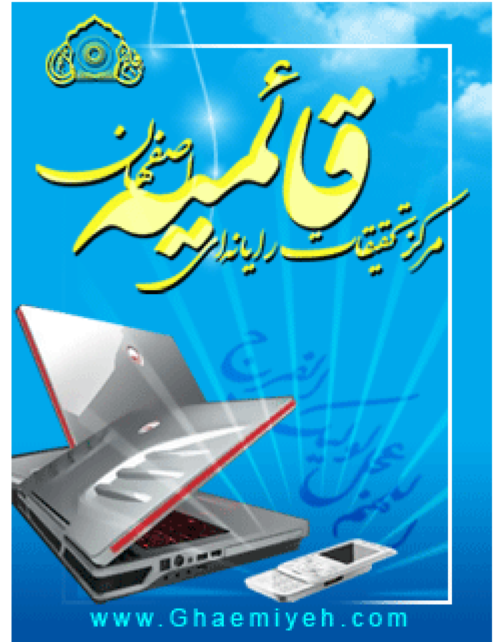
انسان مرگ و برزخ

در قرآن

تفسیر علامه




مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
www.Ghaemiyeh.com

انسان و اعمالش از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امين مهدي‌گردآورنده
عنوان و نام پديدآور : انسان و اعمالش از ديدگاه قرآن و حديث / به اهتمام مهدي امين ؛ [با نظارت] محمد بيستوني.
مشخصات نشر : تهران : موسسه نشر شهر ، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهري : ۳۶۲ ص. ؛.م‌س ۱۴/۵ × ۱۰
فروست : تفسير موضوعي الميزان ؛ [ج.] ۴۹.
تفسير الميزان جوان
شابك : 978-600-5221-13-8
وضعيت فهرست نويسي : فيپا
يادداشت : اين كتاب بر اساس كتاب "الميزان في تفسيرالقرآن" تاليف محمدحسين طباطبايي است.
يادداشت : كتابنامه به صورت زيرنويس.
عنوان ديگر : الميزان في تفسيرالقرآن
موضوع : تفاسير شيعه -- قرن ۱۴.
موضوع : انسان (اسلام).
شناسه افزوده : بيستوني محمد، ۱۳۳۷-
شناسه افزوده : طباطبايي، محمدحسين، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. الميزان في تفسيرالقرآن.
شناسه افزوده : موسسه نشر شهر
شناسه افزوده : تفسير موضوعي الميزان ؛ [ج.] ۴۹.
رده بندي كنگره : BP۹۸/الف۸۳ت۷۵ ۴۹.ج۱۳۸۷
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۱۷۹
شماره كتابشناسي ملي : ۱۱۳۰۰۱۱

فهـرسـت مطـالـب

فهـرسـت مطـالـب

فهـرسـت مطـالـب

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(428)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(429)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
(430)

فهــرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

موضـوع صفحـه

موضـوع صفحـه

موضـوع صفحـه

(435)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(436)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(437)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(438)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(439)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

(440)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
(441)

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهــرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

فهــرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه

مجموعه تفسير الميزان با حمايت مؤسسه عترت فاطمي چاپ و منتشر شده است كه بدين وسيله از مديران و كاركنان مؤسسه ياد شده تشكر و قدرداني مي‌شود.
مؤسسه قرآني تفسير جوان

تقديم به

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الاْئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْوُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّـــةِاللّهِ فِيالاَرَضينَ وَ
وارِثِ عُلُومِ
الاَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ
مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا
مُعِزَّ
الاَوْلِياءِوَيامُذِلَالاَعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُالْمُتَّصِلُبَيْنَالاَرْضِوَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّــرَّ في غَيْبَتِــكَ وَ فِراقِــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
(6)
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

متن تأئيديه حضرت آيةاللّه محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري و رييس شورايعالي مديريت حوزه علميه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

قرآنِ كريم اين بزرگ‌ترين هديه آسماني و عالي‌ترين چراغ هدايت كه خداوند عالم به وسيله آخرين پيامبرش براي بشريت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگيري و راهنمايي نموده و مي‌نمايد. اين انسان‌ها هستند كه به هر مقدار بيشتر با اين نور و رحمت ارتباط برقرار كنند بيشتر بهره مي‌گيرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن كريم با خواندن، انديشيدن،

(7)

فهميدن، شناختن اهداف آن شكل مي‌گيرد. تلاوت، تفكر، دريافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌هاي آن، سطوح مختلف دارد. كارهايي كه براي تسهيل و روان و آسان كردن اين ارتباط انجام مي‌گيرد هركدام به نوبه خود ارزشمند است. كارهاي گوناگوني كه دانشمند محترم جناب آقاي دكتر بيستوني براي نسل جوان در جهت اين خدمت بزرگ و امكان ارتباط بهتر نسل‌جوان با قرآن انجام‌داده‌اند؛ همگي قابل تقدير و تشكر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصيه مي‌كنم كه از اين آثار بهره‌مند شوند.

توفيقات بيش از پيش ايشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري 1/2/1388

(8)
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
توفيق نصيب گرديد از مؤسسه قــرآني تفسير جوان بازديد داشته باشم و مواجه شدم با يك باغستان گسترده پرگل و متنوع كه به‌طور يقين از معجزات قرآن است كه اين ابتكارات و روش‌هاي نو و جالب را به ذهن يك نفر كه بايد مورد عنايت ويژه قرار گرفته باشد القاء نمايد تا بتواند در سطح گسترده كودكان و جوانان و نوجوانان و غيرهم را با قرآن‌مجيد مأنوس به‌طوري‌كه مفاهيم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهي و قرآني نمايد و آن برادر بزرگوار جناب آقاي دكتر محمد بيستوني است كه اين توفيق نصيب ايشان گرديده و ذخيره عظيم و باقيات الصالحات جاري براي آخرت ايشان هست. به اميد اين كه همه اقدامات با خلوص قرين و مورد توجه ويژه حضرت بقيت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.
(9)
مرتضي مقتدايي
به تاريخ يوم شنبه پنجم ماه مبارك رمضان‌المبارك 1427
(10)

متن‌تأييديه‌حضرت‌آية‌اللّه‌سيدعلي‌اصغردستغيب‌نماينده محترم خبرگان رهبري دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم
«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْءٍ» (89 / نحل)
تفسير الميزان گنجينه گرانبهائي است كه به مقتضاي اين كريمه قرآني حاوي جميع موضوعات و عناوين مطرح در زندگي انسان‌ها مي‌باشد. تنظيم موضوعي اين مجموعه نفيس اولاً موجب آن است كه هركس عنوان و موضوع مدّنظر خويش را به سادگي پيدا كند و ثانيا زمينه مناسبي در راستاي تحقيقات موضوعي براي پژوهشگران و انديشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.
اين توفيق نيز در ادامه برنامه‌هاي مؤسسه قرآني تفسير جوان در تنظيم و نشر آثار
(11)
قرآني مفسّرين بزرگ و نامي در طول تاريخ اسلام، نصيب برادر ارزشمندم جناب آقاي دكتـر محمد بيستوني و گروهي از همكـاران قرآن‌پژوه ايشـان گرديده است. اميدوارم همچنان از توفيقات و تأييدات الهي برخوردار باشند.
سيدعلي اصغر دستغيب
28/9/86

براساس پژوهشي كه در مؤسسه قرآني تفسير جوان انجام شده، از صدر اسلام تاكنون حدود 000/10 نوع تفسير قرآن كريم منتشر گرديده است كه بيش از 90% آنها به دليل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاري كامل آيات و روايات و كلمات عربي، نثر و نگارش تخصصي و پيچيده، قطع بزرگ كتاب و... صرفا براي «متخصصين و علاقمندان حرفه‌اي»

كاربرد داشته و افراد عادي جامعه به ويژه «جوانان عزيز» آنچنان كه شـــايستـــه است نمي‌تـوانند از اين قبيل تفاسير به راحتي استفاده كنند.

مؤسسه قرآني تفسير جوان 15 سال براي ساده‌سازي و ارائه تفسير موضوعي و كاربردي در كنار تفسيرترتيبي تلاش‌هاي گسترده‌اي را آغاز نموده است كه چاپ و انتشار تفسير جوان (خلاصه 30 جلدي تفسير نمونه، قطع جيبي) و تفسير نوجوان (30 جلدي، قطع جيبي كوچك) و بيش از يكصد تفسير موضوعي ديگر نظير باستان‌شناسي قرآن كريم، رنگ‌شناسي، شيطان‌شناسي، هنرهاي دستي، ملكه گمشده و شيطاني همراه، موسيقي، تفاسيـر گرافيكي و... بخشـــي از خروجي‌هـــاي منتشـــر شده در هميـــن راستـــا مي‌باشـــد.

كتابي كه ما و شما اكنون در محـضر نـوراني آن هستيـم حـاصـل تـــلاش 30 ســـاله «استادارجمند جناب آقاي‌سيدمهدي‌امين» مي‌باشد.ايشان تمامي مجلدات تفسيرالميزان را به

دقـــت مطـــالعه كـــرده و پس از فيش برداري، مطالب را «بدون هيچ گونه دخل و تصرف در متن تفسير» در هفتاد عنوان موضوعي تفكيك و براي نخستين بار «مجموعه 70 جلدي تفسير موضوعي الميزان» را تـــدويـــن نمـــوده كـــه هـم به صورت تك موضوعي و هم به شكل دوره‌اي براي جـوانـان عزيز قـابـــل استفاده كاربردي‌است.

«تفسير الميزان» به گفته شهيد آية اللّه مطهري (ره) «بهترين تفسيري است كه در ميان شيعه و سني از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است».

«الميزان» يكي از بزرگ‌ترين آثار علمي علامه طباطبائي (ره)، و از مهم‌ترين تفاسير جهان اسلام و به حق در نوع خود كم‌نظير و مايه مباهات و افتخار شيعه است. پس از تفسير تبيان شيخ طوسي (م 460 ه) و مجمع‌البيان شيخ طبرسي (م 548 ه) بزرگ‌ترين و جامع‌ترين تفسير شيعي و از نظر قوّت علمي و مطلوبيت روش تفسيري، بي‌نظير است. ويژگي مهم اين تفسير به‌كارگيري تفسير قرآن به

قرآن و روش عقلــي و استــدلالي اســت. ايــن روش در كــار مفسّــر تنها در كنار هم‌گذاشتن آيات براي درك معناي واژه خلاصه نمي‌شود، بلكه موضوعات مشابه و مشتــرك در سوره‌هاي مختلف را كنار يكديگر قرار مي‌دهد، تحليل و مقايسه مي‌كند و براي درك پيام آيه به شيوه تدبّري و اجتهادي تـوسل مي‌جويد.
يكي از ابعاد چشمگير الميزان، جامعه‌گرايي تفسير است. بي‌گمان اين خصيصه از انديشه و گرايش‌هاي اجتماعي علامه طباطبائي (ره) برخاسته است و لذا به مباحثي چون حكومت، آزادي، عدالت اجتماعي، نظم اجتماعي، مشكلات امّت اسلامي، علل عقب ماندگي مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات ماركسيسم و ده‌ها موضوع روز، روي آورده و به‌طورعميـق مورد بحث و بررسي قرارداده است.
شيوه مرحوم علاّمه به‌اين شرح است كه در آغاز، چندآيه از يك‌سوره را مي‌آورد و آيه، آيه،

نكات لُغوي و بياني‌آن‌را شرح مي‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بيان آيات كه شامل مباحث موضوعي است به تشريح آن مي‌پردازد.
ولــي متــأسفــانه قــدر و ارزش اين تفسير در ميان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فــراوانــي كه با دانشجـويان يا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نياز فراوان آنها را به اين تفسير دريــافتــه‌ام و به همين دليل نسبت به همكاري با جنــاب آقــاي سيدمهدي اميــن اقــدام نمـــــوده‌ام.
اميــدوارم ايــن قبيــل تــلاش‌هــاي قــرآنــي مــا و شمــا بــراي روزي ذخيــره شــود كــه بــه جــز اعمــال و نيــات خـالصـانه، هيـچ چيـز ديگـري كـارسـاز نخواهد بود.
دكتر محمد بيستوني

رئيس مؤسسه قرآني تفسير جوان
تهران ـ تابستان 1388

اِنَّــــهُ لَقُـــــرْآنٌ كَـــرِيـــمٌ
فـــي كِتـــابٍ مَكْنُــــونٍ
لا يَمَسُّــــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـــرُوُنَ
اين قـرآنـي اســت كــريــم
در كتـــــابـــي مكنــــــون
كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد!
(77 ـ 79/ واقعه)
اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يافرهنگ معارف قرآن است كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و

تلخيــص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندي شده است.

در تقسيم‌بندي به عمل آمده از موضوعات قرآن كريم قريب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر يك از اين موضوعات اصلي، عنوان مستقلي براي تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعي تقسيم گرديد. هر فصل نيز به سرفصل‌هايي تقسيم شد. در اين سرفصل‌ها آيات و مفاهيم قرآني از متن تفسيــر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقي، طبقه‌بندي و درج گرديد، به طوري كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‌انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد. در پايان كار، مجموع اين معارف به قريب 5 هزار عنوان يا سرفصل بالغ گرديد.

از لحــاظ زمــاني: كار انتخاب مطالب و فيش‌برداري و تلخيص و نگارش، از

اواخــر ســال 1357 شــروع و حــدود 30 ســال دوام داشتــه، و با توفيق الهي در ليالي مبــاركه قدر سال 1385پايان پذيرفتــه و آمــاده چــاپ و نشــر گـرديـده است.

هــدف از تهيه اين مجموعــه و نوع طبقه‌بندي مطالب در آن، تسهيل مراجعه به شرح و تفسير آيات و معارف قرآن شريف، از جانب علاقمندان علوم قرآني، مخصوصا محققين جوان است كه بتوانند اطلاعات خود را از طريق بيان مفسري بزرگ چون علامه فقيد آية اللّه طباطبايي دريافت كنند، و براي هر سؤال پاسخي مشخص و روشــن داشتـــه باشنــد.

سال‌هاي طولاني، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهيم قرآن شريف مي‌آموختيم اما وقتي در مقابل يك سؤال درباره معارف و شرايع دين‌مان

قرار مي‌گرفتيم، يك جواب مدون و مشخص نداشتيم بلكه به اندازه مطالب متعدد و متنوعي كه شنيده بوديم بايد

جواب مي‌داديم. زماني كه تفسير الميزان علامه طباطبايي، قدس‌اللّه سرّه الشريف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ايراني قرار گرفت، اين مشكل حل شد و جوابي را كه لازم بود مي‌توانستيم از متن خود قرآن، با تفسير روشن و قابل اعتمادِ فردي كه به اسرار مكنون دست يافته بود، بدهيم. اما آنچه مشكل مي‌نمود گشتن و پيدا كردن آن جواب از لابلاي چهل (يا بيست) جلد ترجمه فارسي اين تفسير گرانمايه بود. لذا اين ضرورت احساس شد كه مطالب به صورت موضوعي طبقه‌بندي و خلاصه شود و در قالب يك دائرةالمعـارف در دسـترس همه دين‌دوستان قرارگيرد. اين همان انگيزه‌اي بـود كـه مـوجب تهيه اين مجلــدات گـرديد.

بديهي است اين مجلدات شامل تمامي جزئيات سوره‌ها و آيات الهي قرآن نمي‌شود، بلكه سعي شده مطالبي انتخاب شود كه در تفسير آيات و مفاهيم قرآني، علامه بزرگوار

به شرح و بسط و تفهيم مطلب پرداخته است.

اصـول اين مطالب باتوضيح و تفصيل در «تفسير الميزان» موجود است كه خواننده مي‌تواند براي پي‌گيـري آن‌ها به خود الميـزان مراجعه نمايد. براي اين منظور مستنـد هر مطلب با ذكـر شماره مجلـد و شماره صفحـه مربوطـه و آيه مورد استنـاد در هر مطلب قيد گرديده است.

ذكراين‌نكته لازم‌است كه چون‌ترجمه‌تفسيرالميزان به‌صورت دومجموعه 20 جلدي و 40جلدي منتشرشده بهتراست درصورت نيازبه‌مراجعه به‌ترجمه الميزان، بر اساس ترتيب عددي آيات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات برويد.

و مقدر بود كه كار نشر چنين مجموعه آسماني در مؤسسه‌اي انجام گيرد كه با هـدف نشـر معـارف قـرآن شـريـف، به صورت تفسير، مختص نسل جوان،

تأسيس شده باشد، و استاد مسلّم، جنـاب آقـاي دكتـر محمـد بيستوني، اصلاح و تنقيـح و نظـارت همـه‌جـانبه بر اين مجمـوعه قـرآني شريف را به عهـده گيـرد.

مؤسسه قرآني تفسير جوان با ابتكار و سليقه نوين، و به منظور تسهيل در رساندن پيام آسماني قرآن مجيد به نسل جوان، مطالب قرآني را به صورت كتاب‌هايي در قطع جيبـي منتشـر مي‌كنـد. ايـن ابتكـار در نشـر همـيـن مجلـدات نيـز به كار رفته، تـا مطـالعـه آن در هـر شـرايـط

زمـانـي و مكـاني، براي جـوانان مشتاق فرهنگ الهي قرآن شريف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگاني هستيم هر يك حامل وظيفه تعيين شده از جانب دوست، و آنچه انجـام شـده و مي‌شـود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفي صلي‌الله‌عليه‌وآله و خاندان جليلش باد كه نخستين حاملان اين

وظيفه الهي بودند، و بر علامه فقيد آيةاللّه طباطبايي و اجداد او، و بر همه وظيفه‌داران اين مجموعه شريف و آباء و اجدادشان باد، كه مسلمان شايسته‌اي بودند و ما را نيز در مسير شنـاخت اسـلام واقعي پرورش دادنـد!

ليله قدر سال 1385

سيد مهدي حبيبي امين

فصل اول:ماهیت و صلاحیت اعمال

قسمت اول: شناخت اعمال

ماهيت اعمال

اعمال از جنس حركات و اوضاع طبيعي هستند. چند حركت، يك عمل را تشكيل مي‌دهد، و اجتماع براي آن عمل اعتباري قائل مي‌شود وگرنه عمل بودن يك عمل، امري
(25)
تكويني و حقيقتي خـارجـي نيست، آن‌چه در خـارج حقيقت دارد، همـان حـركـات است.
مثلاً نماز كه در خارج يك عمل عبادتي شمرده مي‌شود، عبارت است از چند حركت بـدني، و زبـاني، كه وقتــي با هم تركيــب مي‌شــود، نامــش را نمــاز مي‌گـذاريــم. (1)

«اِلاّ مَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحا فَاُولآئِكَ يُبَدِّلُاللّهُ سَيِّأتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللّـهُ غَفُـــورا رَحيـما،»
1- الميـزان، ج: 1، ص: 450.

«مگر آن‌كه توبه كند و مؤمن شود و عمل شايسته كند آن‌گاه خدا بدي‌هاي اين گــروه را به نيكي‌هــا مبدل كنــد كه خدا آمرزگار و رحيم اسـت.» (70 / فرقان)
نفس فعل و حركات و سكناتي كه فعل از آن تشكيل شده در گناه و ثواب يكي است. مثلاً عمل زنا و نكاح چه فرقي با هم دارند كه يكي گناه شده و ديگري ثواب، با اين‌كه حركات و سكناتي كه عمل، از آن تشكيل يافته در هر دو يكي است؟ و هم‌چنين خوردن كـــه در حلال و حــرام يكي است؟
اگر دقت كنيم خواهيم ديد تفاوت اين دو در موافقت و مخالفت خدا است، مخالفت و موافقتي كه در انسان اثر گذاشته و در نامه اعمالش نوشته مي‌شود، نه خود نفس فعل، چون نفس عمل و حركات و سكنات كه يا آن‌را زنا مي‌گوييم و يا نكاح، به هرحال فاني

شــده از بين مي‌رود و تا يك جزئــش فاني نشود نوبــت به جزء بعدي‌اش نمي‌رسد و پــر واضــح است كه وقتي خود فعــل از بين رفــت عنواني هم كه مــا به آن بدهيــم چـه خـوب و چـه بد فاني مي‌شود.
و حال آن‌كه ما مي‌گوييم: عمل انسان چون سايه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است كه يا مستوجب عقاب است و يا ثواب و همواره با آدمي هست تا در روز «تُبْلَيالسَّرائِر» خود را نمايان كند.(1)

قــرآن ناطق اســت به اين‌كه اعمــال به سوي خــدا صعود مي‌كنــد، و به سوي
1- الميـزان، ج: 15، ص: 335.
(28) انسان و اعمالش
اويش مي‌برنـد، و بـه او مـي‌رسـد.
«اِلَيْـــهِ يَصْعَــدُ الْكَلِــمُ الطَّيِّــبُ وَ الْعَمَـلُ الصّـالِـحُ يَــرْفَعُـــهُ،»
«كلمـه طَيّب بـه سـوي خدا بالا مي‌رود، و عمل صالح آن را تقويت مي‌كند.» (10 / فاطر)
«... وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْـوي مِنْكُمْ،»
«گـوشت قربـاني شمـا، به خـدا نمي‌رسد، ولكـن تقواي شمـا بـه او مـي‌رسد.» (37 / حج)
و تقـوي يـــا خـود فعــل اســت، و يـا صفتي اســت كـه از فعل حاصل مي‌شود. (1)

1- الميـزان، ج: 1، ص:450.

استناد اعمال (29)

خداي سبحان پاره‌اي افعال را زشت و بد دانسته و فرموده: «وَ مَنْ جآءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزآي اِلاّ مِثْلَها ـ و هركس عمل زشت مرتكب شود، جز مثل آن كيفر نمي‌بيند!» (162/انعام)

به دليل اين‌كه خداي تعالي براي گناهان مجازات قائل شده، مي‌فهميم گناهان مستند به آدمي است، و با در نظر گرفتن اين‌كه وجوب و ثبوت افعال از خداست و مخلوق اوست، اين نتيجه به دست مي‌آيد: كه عمل گناه منهاي وجودش كه از خداست، مستند به آدمـي است، پس مي‌فـهميم كـه آن چـه يك عمـل را گنـاه مي‌كنـد، امـري است عدمــي، و جــزء مخلـوق‌هـاي خـدا نيسـت، اگـر مخلـوق بـــود حســـن و زيبـائـي داشــت. (1)

1- الميـزان، ج: 1، ص: 157.

(30) انسان و اعمالش

انسان موجودي است كه خداي تعالي او را آفريده، هستيش وابسته و متعلق به خداست، از ناحيه خدا آغاز شده، و به زودي به سوي او برمي‌گردد، و هستيش با مردن ختم نمي‌شود، او يك زندگي ابدي دارد، كه سرنوشت زندگي ابديش بايد در اين دنيا معين شود، در اين‌جا هر راهي كه پيش گرفته باشد، و در اثر تمرين آن روش ملكاتي كسب كرده باشد، در ابديت هم تا ابد با آن ملكات خواهد بود، اگر در دنيا احوال و ملكاتي متناسب با توحيد كسب كرده باشد، يعني هر عملي كه كرد بر اين اساس كرد كه بنده‌اي بود از خداي سبحان، كه آغازش از او و انجامــش به سوي اوســت، قهرا فــردي بوده كه انسان آمده و

عمل براساس توحيد (31)

انســان رفتــه اســت و اما اگر توحيــد را فرامــوش كند، يعنــي در واقــع حقيقــت امــر خــود را بپوشانــد، فــردي بــــوده كــه انســان آمــده و ديـو رفتـــه اســـت. (1)

«إنَالَّذينَ امَنُوا وَ الَّذينَ هادُوا وَ الصّبِئُونَ وَ النَّصري مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الْأخِرِ وَ عَمِلَ صلِحا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْيَحْزَنُونَ،»
«به‌درستي منافقيني كه به‌ظاهر ايمان آوردند و آنان كه يهودي‌گري را اختيار كردند و هم چنين بي دينان و نصارا هر كدام از آنان به خدا و روز جزا ايمان
1- الميـزان، ج: 2، ص: 178 (ذيل آيه 213 بقره).

صحيح بياورند و عمل‌صالح كنند ترسي بر ايشان‌نيست و (خداونداز كفر قبليشان مي‌گــذرد.) در آخــرت اندوهي ندارنــد.» (69 / مائده)
اين آيه در مقام بيان اين مطلب است كه در باب سعادت و نيك بختي براي اسماء والقاب هيچ اثري نيست، بنابراين، اين‌كه عده‌اي خود را به نام مؤمنين و جمعي بنام يهودي و طائفه‌اي به نام صابئين و فرقه‌اي نصارا نام نهاده‌اند از اين نام‌گذاري‌ها چيزي از سعـادت عـايدشـان نمي‌شـود، چيـزي كـه در جلـب سعـادت دخـالـت دارد ايمـان به خدا و روز جزا و عمل صالـح است. (1)
1- الميـزان، ج: 6، ص: 98.

همراهي عمل با عامل

«... اللّــهُ رَبُّنا وَ رَبُّكُــمْ لَنا اَعْمالُنا وَ لَكُمْ اَعْمالُكُمْ لا حُجَّةَ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُـمُ اللّـهُ يَجْمَــعُ بَيْنَنا وَ اِلَيْهِ الْمَصيرُ،»
«... پروردگار ما و شما همان اللّه است، نتيجه اعمال ما عايد خود ما مي‌شود، و از شما هم عايد خودتان، هيچ حجتي بين ما و شما نيست، خدا بين ما جمع مي‌كند، و باز گشت به سوي او است.» (15 / شوري)
(34) انسان و اعمالش
اعمال هر چنـد از حيـث خـوبـي و بـدي و از حيـث پـاداش و كيفـر و ثـواب و عقـاب مختلف است، الا اين‌كه هر چه باشـد از كننـده‌اش تجـاوز نمي‌كنـد، يعنـي عمـل تـو عمل من نمي‌شود، پس هر كسي در گرو عمل خويش است، و احدي از افراد بشر نه از عمل ديگري بهره‌مند مـي‌شـود، و نـه متضــرر مي‌گـردد. (1)

«كُــلُّ نَفْــسٍ بِــمـا كَسَـبَـتْ رَهينَـــةٌ،»
1- الميـزان، ج: 18، ص: 45.

«هــر كســي در گــرو عملــي اســت كــه انجـــام داده اســت.» (38 / مدثر)
«اِلاّ اَصْحــــــــــابَ الْيَميـــــــــــنِ!»
«مگــر اهـل يميـن كـه بـه يمـن و سعـادت نيكـوكـار شـدنــد!» (39 / مـدثــر)
هر نفســي در گرو است، با آن‌چــه كه كرده، و يا به سبــب آن‌چه كرده، و يا در مقابــل آن‌چه كـرده است.
گويا عنايت در رهينه شمردن هر نفس اين بوده كه خداي تعالي اين حق را به گردن خلـق دارد كـه بـا ايمـان و عمـل صـالح او را بنـدگي كنند، پس هر نفسـي از خلـق نـزد خـدا محفـوظ و محبـوس است، تـا ايـن حـق و ايـن دين را بپـردازد، حـال اگـر ايمـان آورد و عمـل صـالح كـرد از گـرو در آمـده آزاد مي‌شـود، و اگـر كفـر ورزيـد و

مـرتكـب جـرم شــد و بـا ايـن حـال مـرد، هم‌چنان رهيـن و بـراي ابـد محبـوس اسـت.
وقتي نفس انساني رهين كرده‌هاي خود باشد، قهرا هر نفسي بايد از آتش قيامت كه او را در صورت مجرم بودن و پيروي حق نكردن در آن حبس مي‌كنند دلواپس باشد كه، همين دلواپسي تقوي است.
«اِلاّ اَصْحابَ الْيَمينِ!» اصحاب يمين كساني هستند كه در روز حساب نامه عملشان را به دست راستشان مي‌دهند، و اينان دارندگان عقايد حق و اعمال صالح از مؤمنين متوسط الحالند، كه نامشان به عنوان اصحاب اليمين در مواردي از قرآن كريم مكرر آمـده است.
آن‌چه از آيه فوق استفاده مي‌شود اين است كه نفوس داراي عمل به دو قسم تقسيم مي‌شوند، يكي نفوسي كه رهين به كرده‌هاي خويشند، و اين نفوس مجرمين است، و

دوم نفوس آزاد شده از رهن، و اين نفوس اصحاب يمين است، و اما سابقون مقرب، يعني آن‌هايي كه خداي تعالي در بعضي از موارد كلامش قسم سوم براي دو قسم نامبرده شمرده و فرموده: «وَ كُنْتُمْ اَزْواجا ثَلاثَةً فَاَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ... اُوْلئِكَ الْمُقَرَّبُونَ،» (7 تا 11 / واقعه) داخـل در تقسيم

مورد بحث نيستند، چون در اول قيد كرديم، نفـوس داراي عمـل.
و اما مقربين آن چنان در مستقر عبوديت استقرار يافته‌اند كه اصلاً خود را صاحب نفس نمي‌دانند، تا چه رسد به اين‌كه صاحب عمل بدانند، هم نفس خود را ملك خـدا مـي‌داننـد، و هم اعمـالشـان را، آنـان نـه در محضـر خـداي تعـالـي حـاضـر مـي‌شوند، و نه به حسابشان رسيدگي مي‌شود، هم‌چنان كه در آيـه زير فرموده: «فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَروُنَ»(127و128/صافات) پس اين طايفه از تقسيم موردبحث به‌كلي بيرونند. (1)
(38) انسان و اعمالش

«وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمّا قُضِيَ الاْمْرُ اِنَّ اللّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُّكُمْ فَاَخْلَفْتُكُمْ وَ ما كانَ لي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ اِلاّ اَنْدَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لي فَلاتَلُومُونــي وَ لُومُوا اَنْفُسَكُــمْ ما اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ اِنّي كَفَــرْتُ بِمــا اَشْــرَكْتُمُــونِ مِــنْ قَبْــلُ اِنَّ الظّلِميــنَ لَهُــمْ عَـــذابٌ اَليــمٌ،»

«و همين‌كه كار خاتمه پذيرد، شيطان مي‌گويد: خدا به شما وعده درست داد و من نيز به شما وعده باطل و نادرست دادم و تخلف كردم، من بر شما تسلطي نداشتم

1- الميـــــزان، ج :20، ص: 151.

تسلط انسان بر اعمال خود (39)

جز اين‌كه دعوتتان كردم و شما اجابتم كرديد، مرا ملامت نكنيد، خودتان را ملامت كنيد، من فريادرس شما نيستم، و شما نيز فريادرس من نيستيد من آن شركتي كه پيش از اين در كار خدا برايم قائل بوديد انكار دارم. به درستي ستمگران، عذابي دردناك دارند.» (22 / ابراهيم)

ابليس گفت: من در دنيا بر شما تسلط نداشتم نه بر ظاهر شما و بدن‌هايتان كه شما را مجبور به معصيت خدا كنم و پس از سلب اختيار از شما خواست خودم را بر شما تحميل كنم و نه بر عقل‌ها و انديشه‌هاي شما، تا به وسيله اقامه دليل، شرك را بر عقول شمـا تحميل كرده باشـم، و عقول شما ناگزيــر از قبــول آن شده در نتيجــه، نفوستان هــم ناگزيــر از اطاعــت من شـده باشـد.

(40) انسان و اعمالش

من چنين سلطنتي نداشتم، ليكن اين را قبول دارم كه شما را به شرك و گناه دعوت كردم، و شما بدون هيچ سلطنتي از ناحيه من، دعوتم را پذيرفتيد.

در آيه‌اي كه گذشت، دلالت روشني بر اين معنا بود كه انسان به تمام معنا بر اعمال خود مسلط است، و پاداش و كيفر عمل به خود او مرتبط و از غير او مسلوب است و مدح بر عمل و سرزنش از آن به خودش بر مي‌گردد و اما اين‌كه آيا او خود در داشتن اين تسلـط، مستقـل است يـا نـه آيـه شـريفـه بـر آن دلالت ندارد. (1)

1- الميـزان، ج: 12، ص: 62.

اعمال بد مخلوط با اعمال نيك (41)

«وَ اخَـروُنَ اعْتَرَفُـوا بِذُنُوبِهِـمْ خَلَطُوا عَمَـلاً صالِحا وَ اخَـرَ سَيِّئـا عَسَي اللّهُ اَنْ يَتُـــوبَ عَلَيْهِـــمْ اِنَّ اللّــهَ غَفُـــورٌ رَحيـــــمٌ،»

«عده ديگري هستند كه به گناهان خود اعتراف كردند، و عمل شايسته‌اي را با عمل بد ديگر آميختند شايد خدا توبه آنان را بپذيرد، كه خدا آمرزنده رحيم است.» (102 / توبه)

از اعراب جماعت ديگري هستند كه اعتراف به گناه خود دارند، اينان اعمالشان از نيك و بد مخلـوط است، يك عمـل نيك مي‌كننـد يك عمـل زشت مـرتكب مـي‌شونـد، و اميد مـي‌رود كـه خـداونـد از گنـاهشـان درگـذرد، كـه خـدا آمـرزنـده مهـربـان اسـت.

(42) انسان و اعمالش

در اين‌كه فرمود: «عَسَي اللّهُ اَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ـ اميد مي‌رود كه خداوند از گناهشان درگذرد،» منظور اين بوده كه اميد را در دل آن‌ها رخنه دهد تا يكسره از رحمت خدا مأيــوس نگردند، بلكه در ميان خوف و رجاء باشند، شايد جانب رجاءشان قوي‌تر شــود، چــون جملــه «اِنَّ اللّــهَ غَفُــورٌ رَحيـمٌ،» جانــب رجــاء را قــوت مي‌دهــد. (1)

«اَوْ كَظُلُماتٍ في بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشيهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ اِذا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَريها وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّهُ لَهُ
1- الميـزان، ج: 9، ص: 512.

نُورا فَمالَهُ مِنْ نُورٍ،»
«يا چون ظلماتي‌است به‌درياي ژرف‌كه موجي آن‌را گرفته و بالاي آن موجي ديگر و بالاترازآن‌ابري قرار داردكه در چنين فرضي ظلمت‌ها روي‌هم قرارگرفته و چون گرفتار اين ظلمت‌ها دست خويش را تا برابر چشم خود بلند كند نزديك‌نيست كه آن را ببينــد، آري هركس كه خــدا به وي نـوري نداده نوري ندارد.» (40 / نور)
اعمال كفار چون ظلمت‌هايي است كه در درياي مواج قرار داشته باشد. بالاي آن ظلمت موجي و بالاي آن موج، موج ديگري و بالاي آن ابري تيره قرار دارد، كه همه آن‌ها دست به دست هم داده و نمي‌گذارند آن تيره روز از نور آفتاب و ماه و ستارگان استفاده كند. آن‌قـدر ظلمت‌ها روي هـم متراكـم است كـه اگر فرضا دست خود را از ظلمت اولي

درآورد آن را نمي‌بيند. اگر كسي در ظلمتي قرار داشته باشد كه حتي دست خود را نبيند، معلوم مي‌شود كه آن ظلمت منتها درجه ظلمت است. پس اين كفار كه به سوي خدا راه مي‌پيمايند و بازگشتشان به سوي او است، از نظر عمل مانند كسي هستند كه سوار بر درياي مواج شده باشد، كه بالاي سرش موجي و بالاي آن موج ديگري و بالاي آن ابري تيره باشد، چنين كسي در ظلمت‌هايي متراكم قرار دارد كه ديگر مافوقي براي آن ظلمــت نيست، و به هيــچ وجه نــوري نــدارد كه از آن روشن شده، راه به‌سوي سـاحل نجـات پيدا كند. (1)

1- الميـزان، ج: 15، ص: 184.

ارتباط بين اعمال انسان‌هابا حوادث عالم (45)

«وَ يقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوآا اِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمآءَ عَلَيْكُمْ مِدْرارا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً اِلي قُوَّتِكُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمينَ،»

«و نيز گفت اي مردم از پروردگارتان طلب مغفرت نموده، سپس برگرديد تا باران سودمند آسمان را پي در پي به سويتان بفرستد و نيرويي بر نيرويتان بيفزايد و زنهـار، بـه نـاكـاري و عصيان روي از خـداي رحمـان مگـردانيــد.» (52 / هود)

اين آيه مي‌فهماند ارتباطي كامل بين اعمال انسان‌ها با حوادث عالم برقرار است، حوادثي كه با زندگي انسان‌ها تماس دارد، اعمال صالح باعث مي‌شود كه خيرات عالم زياد شود و بركات نازل گردد، و اعمال زشت باعث مي‌شود بلاها و محنت‌ها پشت سر

(46) انسان و اعمالش

هم بر سر انسان‌ها فرود آيد و نقمت و بدبختي و هلاكت به سوي او جلب شود، و اين نكته از آيات ديگر قرآني نيز استفاده مي‌شود از آن جمله آيه زير همين مطلب را به‌طور صريح خاطرنشان نموده، مي‌فرمايد: «وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُري امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَ الْاَرْضِ!» (96 / اعراف) (1)

1- الميـزان، ج: 10، ص: 445.

ارتباط بين اعمال انسان‌هابا حوادث عالم (47)

قسمت دوم: اعمال صالح

عمل صالح: باقيات صالحـات

«اَلْمالُ وَالْبَنُونَ زينَـةُ الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ الْباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوابا وَ خَيْرٌ اَمَلاً،»

«مـال و فــرزنــدان زيــور زنـدگـي ايـن دنيـا اسـت و كـارهـاي شـايستــه نـزد پـروردگـارت ماندني و داراي پاداشي بهتر و اميد آن بيشتر است.» (46 / كهف)

مراد از «باقِياتُ‌الصّالِحات» در جمله بالا اعمال صالح است، زيرا اعمال انسان، براي

(48)

انسان نزد خدا محفوظ است و اين را نص صريح قرآن فرموده، پس اعمال آدمي براي آدمي باقي مي‌ماند. اگر آن صالح باشد «باقِياتُ‌الصّالِحات» خواهد بود، و اين‌گونه اعمال نزد خدا ثواب بهتري دارد، چون خداي تعالي در قبال آن به هر كس كه آن را انجام دهد جزاي خير مي‌دهد. (1)

«لَيْسَالْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ

1- الميـزان، ج: 13، ص: 443.

وَالْيَوْمِالْاخِرِ وَالْمَلائِكَةِ وَالْكِتابِ وَالنَّبِيّينَ وَ اتَي الْمالَ عَلي حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبي وَ الْيَتامي وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ السّائِلينَ وَ فِي الرِّقابِ وَ اَقامَ الصَّلوةَ وَ اتَــي الزَّكــوةَ وَ الْمُوفُــونَ بِعَهْدِهِمْ اِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّــرّاءِ وَ حيــنَ الْبَــأْسِ اُولئِــكَ الَّذيــنَ صَدَقُوا وَ اُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ،»

«نيكي آن نيست كه روي خود را به طرف مشرق كنيد، (كه چون مسيحي هستيد) و يا به طرف مغرب (كه چون يهودي هستيد) بلكه نيكي براي كسي است كه به خدا و روز آخرت و ملائكه و كتاب آسماني و پيغمبران ايمان داشته باشد و مال خود را با آن‌كه دوستش مي‌دارد به خويشاوندان و يتيمان و مسكينان و راه ماندگان و دريوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپادارد و زكات بدهد و كسانيند كه به عهد خود وقتي عهدي مي‌بندند وفا مي‌كنند و از فقر و بيماري و جنگ،

خـويشتن دارنـد ايـنـان هستنــد كه راست گفتنــد و همين‌هايند كه تقوي دارند!» (177 / بقره)

اين آيه تعريف ابرار و بيان حقيقت حال ايشان است كه هم در مرتبه اعتقاد تعريفشان مي‌كند و هم در مرتبه اعمال و هم اخلاق.

درباره اعتقادشان مي‌فرمايد: «مَنْ امَنَ بِاللّهِ،» و درباره اعمالشان مي‌فرمايد: «اُولئِكَ الَّذيـنَ صَدَقُوا،» و درباره اخلاقشان مـي‌فــرمــايــد: «وَ اُولئِكَ هُـــمُ الْمُتَّقُونَ،»

و در تعـريف اولـي كـه از ايشان كرده، فرموده:

ـ كساني هستنـد كـه ايمـان بـه خـدا و روز جـزا و مـلائكـه و كتـاب و انبيـاء دارنـد. وايـن تعـريـف شـامـل تمـامـي معـارف حقـه‌اي اســـت كـه خـداي سبحان ايمان به آن‌ها را

از بنـدگـان خـود خـواستـه اسـت، چـون وقتـــي ايمـان كـامـل در دل پيـدا شـد، اخـلاق و اعمـال هـــم اصـلاح مـي‌شـود.

بعـد از ايـن تعـريـف بـه بيــان پـاره‌اي از اعـمـالـشـان پـرداختـه و مـي‌فـرمـايـد:

«وَ آتَي الْمالَ عَلي حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبي وَ الْيَتامي وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ

السّائِلينَ وَ فِيالرِّقابِ وَ اَقامَالصَّلوةَ وَ اتَي الزَّكوةَ،»
«و مــال خــود را با آن‌كه دوستــش مي‌دارد بــه خويشاونــدان و يتيمــان و مسكينـان و راه مـانـدگـان و دريــوزگــــان و بــردگـان بدهـد و نمـاز را بپـا دارد و زكـات بـدهـد... .»
از جملـــه اعمال آنــان نماز را شمــرده كه حكمــي است مربوط به عبادت، يكي ديگر زكات را كه حكمي است مالي و مايه صلاح معاش، ذكر فرمــوده و قبل از اين دو

بذل مــال را كـه عبــارت اســت از انتشـار خيـر و احسـان غيــر واجــب ذكــر كــرد.
در ايـن آيــات، كــه در تعريــف ابــرار و نيكـان است، ايمــان بــه خــدا و ايمــان بــه روز جــزا و انفــاق در راه خــدا و وفـاي بــه عهـد و صبــر را نــام بــرده اســت.
كمال ديــن
از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه هر كس به اين آيه عمل كند ايمان خود را به كمال رسانده باشد.
مؤلف: وجه آن با در نظر داشتن بيان ما روشن است، و از زجاج و فراء هم نقل شده كه آن دو گفته‌اند: اين آيه مخصوص انبياء معصومين عليه‌السلام است براي اين‌كه هيچ كس بجز انبياء نمي‌تواند همه دستوراتي كه در اين آيه آمده آن‌طور كه حق آن است عمل كند، اين بود گفتــار آن دو، ولـي سخنان آن دو ناشي از اين است كه در مفاد آيات تدبر

نكرده‌اند و ميان مقامات معنوي خلط كرده‌اند، چون آيات سوره دهر كه درباره اهل بيت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نازل شده، به عنوان ابرار از ايشان ياد فرموده نه به عنوان انبياء، چون اهل بيت عليه‌السلام انبياء نبودند. بله اين‌قدر هست كه مقامي بس عظيم دارند، به‌طوري‌كه وقتي حال اولواالالباب را ذكر مي‌كند، كه كساني هستند كه خدا را در قيام و قعود و بر پهلويشان ذكر مي‌كننـد و در خلـقت آسمان‌ها و زميـن تفكـر مي‌نمـاينـد، در آخر از ايشـان نقـل مي‌فرمـايد كه از خدا درخواست مي‌كننـد مـا را بـه ابرار ملحق ساز!
«وَ تَـــــــوَفَّـنا مَــــــعَ الاَبْــــــرارِ!»
«با ابرار ما را بميران!» (193/آل عمران) (1)
1- الميـزان، ج: 1، ص: 648.

«اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكوةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ نِالزُّجاجَةُ كَاَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاشَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلي نُورٍ يَهْدِياللّهُ لِنُورِهِ مَنْيَشاءُ وَ يَضْرِبُاللّهُالاْمْثالَلِلنّاسِ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ،»

«خدا نور آسمان‌ها و زمين است، نور او همچون محفظه‌اي است كه در آن چراغي باشد، و چراغ در شيشه‌اي، و شيشه‌اي كه گويي ستاره‌اي است درخشان، و آن چراغ با روغن زيتي صاف روشن باشد كه از درخت پر بركت زيتون (سرزمين مقدس) گرفته شده باشد نه زيتون شرقي و نه غربي، در نتيجه آن چنان صاف و

راه‌يابي مؤمنان با نور الهي به اعمال صالح (55)

قابل احتراق باشد كه نزديك است خود به خود بسوزد هر چند كه آتش بدان نرسد، و معلوم است كه چنين چراغي نورش دو چندان و نوري بالاي نور است، خدا هر كه را خواهد به نور خويش هدايت كند، و اين مثلها را خدا براي مردم مي‌زند كه خدا به همه چيز دانا است.» (35 / نور)

خداي تعالي داراي نـوري است عمـومي، كـه بـا آن آسمـان و زمين نورانـي شده، و در نتيجه بـه وسيلـه آن نـور، در عالـم وجـود ،حقايقـي ظهـور نمـوده كـه ظاهـر نبـود. در اين ميان نور خاصي هست كه تنها مؤمنين با آن روشن مي‌شوند، و به وسيله آن به سوي اعمال صالح راه مي‌يابند و آن نور معرفت است كه دل‌ها و ديده‌هاي مؤمنين در روزي كه دل‌ها و ديده‌ها زيرو رو مي‌شود، به آن روشن مي‌گردد، و در نتيجه به سوي

(56) انسان و اعمالش

سعادت جاودانه خود هدايت مي‌شوند، و آن‌چه در دنيا برايشان غيب بود در آن روز بـرايشـان عيـان مـي‌شـود.

خداي‌تعالي اين‌نور را به‌چراغي مثل‌زده‌كه در شيشه‌اي قرار داشته باشد و با روغن زيتوني در غايت صفا بسوزد و چون شيشه چراغ نيز صاف است، مانند كوكب دري بدرخشد، و صفاي اين با صفاي آن، نور علي نور تشكيل دهد، و اين چراغ در خانه‌هاي عبادت آويخته باشد، خانه‌هايي كه در آن‌ها مرداني مؤمن، خداي را تسبيح كنند، مردانــي كه تجــارت و بيع ايشـان را از ياد پروردگارشان و از عبادت خدا بازنمي‌دارد.

اين مثال، صفت نور معرفتي است كه خداي تعالي مؤمنين را با آن گرامي داشته، نوري كه دنبالش سعادت هميشگي است، و كفار را از آن محروم كرده، و ايشان را در ظلماتـي قرار داده كه هيچ نمي‌بينند. (1)

راه‌يابي مؤمنان با نور الهي به اعمال صالح (57)

«وَ مـآ اُبَرِّءُ نَفْسـيآ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمّـارَةٌ بِالسُّـوآءِ اِلاّ ما رَحِـمَ رَبّيآ اِنَّ رَبّي غَفُـورٌ رَحيمٌ،»
«من خويش را مبرانمي‌كنم چون‌كه نفس انساني پيوسته به گناه فرمان مي‌دهد مگر آن‌راكه پروردگارم رحم‌كندكه پروردگار من آمرزگار و رحيم‌است.»(53/يوسف)
1- الميـــــزان، ج: 15، ص: 168.

يوسف گفت: آن‌چه من كردم و آن قدرتي كه از خود (در مقابله با وسوسه زليخا) نشان دادم به‌حول و قوه خودم نبود، بلكـه هـر عمـل صالـح و هـر صفت پسنديـده كه دارم رحمتي است از ناحيه پـروردگارم!
او هيچ فرقي ميان نفس خود با ساير نفوس كه به‌حسب طبع، اماره به‌سوء و مايل به شهوات است نگذاشت، بلكه گفت: من خـود را تبـرئـه نـمي‌كنـم زيـرا نفس، به‌طور كلـي آدمي‌را به‌سوي بدي‌ها و زشتي‌ها وامـي‌دارد مگر آن‌چه كـه پـروردگـارم تـرحـم كنـد.
در حقيقت اين كلام يوسف نظير كلام شعيب است كه گفت: «اِنْ اُريدُ اِلاَّ الْاِصْلحَ ما اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفيقيآ اِلاّ بِاللّهِ!» (88 / هود)
اين‌كه گفت: مـن نفس خـود را تبرئـه نمي‌كنـم اشـاره است بـه آن قسمـت از كـلامش كـه گفت: مـن او را در غيـابش خيـانت نكـردم و منظـور از آن اين‌است كـه مـن

اگـر ايـن حـرف را زدم بديـن منظـور نبـود كـه نفس خود را منزه و پاك جلوه دهم، بلكه به اين منظور بود كه لطف و رحمت خداي را نسبت بـه خـود حكايت كـرده باشـم، آن‌گاه همين معنا را تعليل نمود و فرمود: زيرا نفس بسيار وادارنده به سوء و زشتي است و بالطبع، انسان را به‌سوي مشتهياتش كه همان سيئات و گناهان بسيار و گوناگون است دعوت مي‌نمايد، پس اين خود از ناداني است كه انسان نفس را از ميل به شهوات و بدي‌ها تبرئه كند، و اگر انسان از دستورات و دعوت نفس به‌سوي زشتي‌ها و شرور سرپيچي كند رحمت خدايي دستگيرش شده، و او را از پليدي‌ها منصرف و به‌سوي عمل صالح مـوفـق مي‌نمـايـد. مغفرت خداي تعالي هم‌چنان‌كه گناهان و آثار آن‌را محو مي‌كند، نقايص و آثار نقايص را هم از بين مي‌برد. (1)
1- الميـزان، ج: 11، ص: 270.

«وَ الَّـــذينَ يُـؤْتُـونَ ما اتَـوْا وَ قُلُـوبُهُـمْ وَجِلَةٌ اَنَّهُـمْ اِلـي رَبِّهِـمْ راجِعُــونَ،»
«و آن‌هايي كه از آن‌چه خدايشان داده مي‌دهند در حالي كه بــاز از روزي كــه به خداي خود بازمــي‌گردنـد تـرسـانـند.» (60 / مؤمنون)
«اُولئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ!»
«چنين كساني در خيرات شتاب نموده بدان سبقت مي‌گيرند!» (61 / مؤمنون)

مؤمنيـن كسـاني هستنـد كه آن‌چه مي‌دهنـد و يا آن‌چه از اعمـال صالـح بجـا مي‌آورنـد، در حالـي انجـام مي‌دهنـد و بـه جـا مي‌آورنـد كه دل‌هايشـان ترسنـاك از ايـن اسـت كــه بـه زودي بـه سـوي پـروردگـارشـان بـازگشـت خـواهنـد كـرد، يعنــي بـاعـث انفـاق كـردنشـان و يا آوردن اعمـال صـالـح همـان يـاد مـرگ، و بـازگشــت حتمـي بـه سـوي پـروردگـارشـان اسـت و آن‌چه مـي‌كننـد از تـرس است.
در ايـن آيـه شريفـه دلالت است بـر اين‌كه مـؤمنيـن عـلاوه بـر ايمـان به خدا و به آيـات او ايمـان بـه روز جـزا نيـز دارنـد، پس تـا اين‌جا صفـات مـؤمنيـن متعيـن شـد.
و خلاصه‌اش اين شد كه تنها: به خدا ايمان دارند و براي او شريك نمي‌گيرند و به رسولان او و به روز جزا هم ايمان دارند، و به همين جهت عمل صالـح انجـام مـي‌دهنـد.
آن‌گاه فرموده: «اُولئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ،» يعني مؤمنيني كه

وصفشان را كرديم در خيرات و اعمال صالح سرعت نموده، و به سوي آن سبقت مي‌جويند، يعني از ديگران پيشي مي‌گيرند، چون همه مؤمنند و لازمه آن همين است كه از يكديگر پيشي گيرند.
پس روشن شد كه از نظر اين آيات خيرات عبارت است از اعمال صالح، اما نه هر عمل صالح، بلكه عمل صالحي كه از اعتقاد حق منشأ گرفته باشد. (1)

«حَــتّي اِذا جاءَ اَحَـدَهُـمُ الْـمَــوْتُ قـالَ رَبِّ ارْجِـعـُـونِ،»

1- الميــزان، ج: 15، ص: 55.

«تـا آن‌گاه کـه وقت مـرگ هـر يکشـان فـرا رسـد در آن حـال آگـاه و نـادم شـده گـويـد بـار الهـا مـرا بـه دنيـا بـازگــردان،» (99 / مؤمنون)

«لَعَلّـي اَعْمَلُ صالِحا فيما تَــرَکْتُ کَلاّ اِنَّها کَلِمَةٌ هُـــوَ قائِــلُـها وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلي يَوْمِ يُبْعَثُونَ،»

«تا شايـد بـه تـدارك گذشتـه عملي صالـح بـه جـاي آرم، و بـه او خطاب شـود کـه هرگز نخواهد شد و ايـن کلمـه از حســـرت همـي گـويـد و از عقــب آن‌ها عالـم بــرزخ است تــا روزي کــه بـرانــگيختــه شـونــد.» (100 / مـؤمنـون)

در روز رستاخيز وقتي عذاب خداي را مي‌بينند که مشرف بر ايشان شده اظهار چنين اميدي مي‌کنند که اگر برگردند عمل صالح کنند، هم‌چنان که در جاي ديگر قرآن

وعده صريح به عمل صالح مي‌دهند و مي‌گويند: «فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحا!» (12 / سجده)

«اَعْمَـلُ صالِحا فيما تَرَکْتُ،» (100 / مؤمنون) تا به جاي آورم عملي صالح در آن‌چه که از اموال از خود به جاي گذاشته‌ام، يعني آن اموال را در راه خير و احسان و هر راهي که مايـه رضاي خدا است خرج کنم.

«کَلاّ اِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها،» (100 / مؤمنون) هرگز، او به دنيا بر نمي‌گردد، و اين سخن تنها سخني است که او مي‌گويـد: يعنـي سخنـي است بـي‌اثـر، و ايـن کنـايـه است از اجابت نشدن آن. (1)

1- الميـزان، ج: 15، ص: 95.

«وَلَوْتَري اِذِالْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا اَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحا اِنّا مُوقِنُونَ،»

«اگر ببيني وقتي گنه‌كاران در پيشگاه پروردگارشان سرها به زير افكنده‌اند، خواهي ديد كه مي‌گويند پروردگار را ديديم و شنيديم، ما را بازگردان تا عمل شايسته كنيم، كه ما ديگر به يقين رسيديم.» (12 / سجده)

همان‌هايي كه به لقاي پروردگارشان كافر بودند، در موقفي از لقاي پروردگارشان قرار خواهند گرفت، كه ديگر نتوانند لقاء را انكار كنند، مي‌گويند: پروردگارا ديديم و

شنيديم، پس ما را برگردان كه عمل صالح كنيم، زيرا داراي ايمان و يقين شده‌ايم!

در آن روز حق برايشان آشكارا گشته، و اين معنا منكشف مي‌شود كه نجات تنها در ايمان و عمل صالح است، ايمان برايشان حاصل شده، درخواست رجوع مي‌كنند تا عمل صالح را نيز تأمين نمايند، تا سبب نجاتشان كه دو جزء است تمام و كامل بشود.

و خلاصه معنا اين است كه تو امروز آنان را مي‌بيني كه منكر لقاي خدايند، اگر فردايشان را ببيني خواهي ديد كه خواري و ذلت از هر سو احاطه‌شان كرده و سرها از شرم به زير افكنده‌اند، و به آن‌چه امروز منكرش هستند اعتراف مي‌كنند، و درخواست مي‌نمايند كه بدين جا برگردند، ولي هرگز برنخواهند گشت. (1)

1- الميزان، ج: 16، ص: 378.

اصلاح اخلاق و خوي‌هاي نفس و تحصيل ملكات فاضله، در دو طرف علم و عمل و پاك كردن دل از خوي‌هاي زشت، تنها و تنها يك راه دارد، آن‌هم عبارت است از تكرار عمل صالح و مداومت بر آن، البته عملي كه مناسب با آن خوي پسنديده است، بايد آن عمل را آن‌قدر تكرار كند و در موارد جزئي كه پيش مي‌آيد آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس روي‌هم قرارگيرد و در صفحه‌دل نقش ببندد و نقشي كه به اين زودي‌ها زائل نشود و يا اصلاً زوال نپذيرد.

هر چند به‌دست آوردن ملكه علمي، در اختيار آدمي نيست، ولي مقدمات تحصيل آن

در اختيـار آدمـي اسـت و مـي‌توانـد با انجـام آن مقـدمـات، ملكـه را تحصيـل كنـد.

براي تهذيب اخلاق و كسب فضائل اخلاقي، راه منحصر به فرد تكرار عمل است، اين تكرار عمل از دو طريق دست مي‌دهد: طريقه اول در نظر گرفتن فوائد دنيوي آن است كه در اين‌جا موردنظر ما نيست. طريق‌دوم تهذيب اخلاق اين‌است كه آدمي فوائد آخرتي آن را درنظر بگيرد و اين طريقه، طريقه قرآن است كه ذكرش در قرآن مكرر آمده، مانند آيه:

«اِنَّ اللّـهَ اشْتَـري مِـنَ الْمُـؤْمِنيـنَ اَنْفُسَهُـمْ وَ اَمْـوالَهُـمْ بِـاَنَّ لَهُـمُ الْجَنَّـةَ،»

«خدا ازمؤمنين جان‌ها و مالهاشان‌را خريد، درمقابل‌اين‌كه‌بهشت‌داشته‌باشند،»(111/توبه)

و آيه:

«اِنَّما يُوَفَّي الصّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ،»

«صابـران اجر خـود را به تمـام و كمـال و بـدون حساب خواهند گرفت،» (10 / زمر)

و آيه:

«اِنَّ الظّـالِميـــنَ لَهُـمْ عَـذابٌ اَليـــمٌ،»

«به‌درستي ستمكاران عذابي دردناك دارند.» (21 / شوري)

و امثـال ايـن آيـات بـا فنـون مـختلف، بسيـار اسـت. (1)

1- الميـزان، ج: 1، ص: 533.

فصل دوم :رسيدگي به اعمال، و ميزان و حساب

قسمت اول: ماهیت حساب و میزان

ماهيت ميزان در قيامت

«اَللّهُ الَّذي اَنْزَلَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ وَ الْميزانَ وَ ما يُدْريكَ لَعَلَّ السّاعَةَ قَريبٌ،»
«خدا همان است كه كتاب را به حق و نيز ميزان را نازل كرد، و تو چه مي‌داني شايد قيامت نزديك باشد!» (17 / شوري)

كلمه «ميزان» به معناي هر مقياسي است كه اشياء با آن سنجيده مي‌شود. و مراد از آن به قرينه ذيل آيه و آيات بعد همان ديني است كه كتاب مشتمل بر آن است، و از اين جهت‌دين را «ميزان» ناميده كه عقايد و اعمال به وسيله آن سنجش مي‌شود، و در نتيجه در روز قيامت هم بر طبق آن سنجش محاسبه و جزاء داده مي‌شود. پس «ميزان» عبارت است از دين با اصول و فروعش.
مؤيد اين وجه كلام ديگر خداي تعالي است كه مي‌فرمايد: «لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ.» (25 / حديد) (1)
1- الميزان، ج: 18، ص: 53.

«وَ الْوَزْنُ يَـوْمَئِـذٍ الْحَـقُّ فَـمَنْ ثَـقُلَتْ مَـوازينُهُ فَاُولآئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ،»
«ميزان (سنجش اعمال) در آن روز حق است، آن روز است كه هر كس اعمال وزن شده‌اش سنگين باشد رستگار است،» (8 / اعراف)
«وَ مَـنْ خَفَّـتْ مَـوازينُـهُ فَاُولآئِـكَ الَّـذيـنَ خَسِـرُوا اَنْفُسَهُـمْ بِمـا كانُـوا بِـآيـاتِنـا يَظْلِمُـونَ،»
«و كساني كه اعمال وزن شده‌شان سبك باشد همان‌هايند كه با ظلم بر آيات ما بر خود زيان رسانيده‌اند.»(9/اعراف)
ماهيت وزن در قيامت (73)
اين دو آيه خبر مي‌دهد از ميزاني كه عمل بندگان با آن سنجيده مي‌شود يا خود بندگان را از جهت عمل وزن مي‌كند، از آيات ديگري نيز اين معنا كه مراد از وزن، حساب اعمال است استفاده مي‌شود، مانند آيـه: «وَ نَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ... وَ كَفي بِنـا حاسِبينَ،» (47 / انبياء) و از آن روشن‌تـر آيـه «يَوْمَئِـذٍ يَصْدُرُ النّاسُ اَشْتاتا لِيُرَوْا اَعْمالَهُمْ، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْرا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّا يَرَهُ،» (6 و 7 و 8 / زلزله) است، كه عمل را ذكر كرده و سنگيني را به آن نسبت داده است. آيه مورد بحث اثبات مي‌كند كه براي نيك و بد اعمال وزني هست، ليكن از آيه «اُولئِكَ الَّـذينَ كَفَرُوا بِاياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِه فَحَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ‌الْقِيمَةِ وَزْنا،» (105 / كهف)
(74) انسان و اعمالش
استفاده مي‌شود كه اعمال حبط شده برايش وزني نيست و تنها اعمال كساني در قيامت سنجيده مي‌شود كه اعمال شان حبط نشده باشد، پس هر عملي كه حبط نشده باشد چه نيك و چه بد ثقلي و وزني دارد، و ميزاني است كه آن وزن را معلوم مي‌كند.
ليكن اين آيات در عين اين‌كه براي عمل نيك و بد ثقلي و وزني قائل است در عين حال اين سنگيني را سنگيني اضافي مي‌داند، به اين معنا كه حسنات را باعث ثقل ميزان و سيئات را باعث خفت آن مي‌داند، نه اين‌كه هم حسنات داراي سنگيني باشد و هم سيئات، آن وقت اين دو سنگين با هم سنجيده شود هر كدام بيشتر شد بر طبق آن حكم شود، اگر حسنات سنگين‌تر بود به نعيم جنت و اگر سيئات سنگين‌تر بود به دوزخ جزا داده شود، نه، از ظاهر آيات استفاده مي‌شود كه ميزان اعمال از قبيل ترازو و قپان نيست تا فرض تسـاوي دو كفه در آن راه داشتـه باشد، بلكـه ظاهر آن‌ها اين است كه عمل نيك باعث ثقل ميزان و عمل بد بـاعث خـفت آن است، چنـان‌كه مي‌فرمايـد:

ماهيت وزن در قيامت (75)
«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ فَاُولآئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازينُهُ فَاُولآئِكَ الَّذينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ بِما كانُوا بِآياتِنا يَظْلِمُونَ،» (8 و 9 / اعراف)
«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ فَاُولآئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازينُهُ فَاُولآئِكَ الَّذينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ في جَهَنَّمَ خالِدوُنَ،» (102 و 103 / مؤمنون)
«فَاَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ ، فَهُوَ في عيشَةٍ راضِيَةٍ ، وَ اَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازينُهُ فَاُمُّهُ هاوِيَةٌ، وَ ما اَدْريكَ ماهِيَهْ، نارٌ حامِيَةٌ.» (6 تا 11 / قارعه)
اين آيات به طوري كه ملاحظه مي‌كنيد سنگيني را در طرف حسنات و سبكي را در طرف سيئات اثبات مي‌كند.
(76) انسان و اعمالش
و امثال اين آيات اين احتمال را در نظر انسان تقويت مي‌كند كه شايد مقياس سنجش اعمال و سنگيني آن، چيز ديگري باشد كه تنها با اعمال حسنه سنخيت دارد، به‌طوري‌كه اگر عمل حسنه بود با آن سنجيده مي‌شود و اگر سيئه بود چون سنخيت با آن ندارد سنجيده نمي‌شود، و ثقل ميزان عبارت باشد از همان سنجيده شدن و خفت آن عبارت باشد از سنجيده نشدن، عينا مانند موازيني كه خود ما داريم، چون در اين موازين هم مقياسي هست كه ما آن را واحد ثقل مي‌ناميم مانند مثقال و خروار و امثال آن، واحد را در يكي از دو كفه و كالا را در كفه ديگري گذاشته مي‌سنجيم، اگر كالا از جهت وزن معادل آن واحد بود كه هيچ ،وگرنه آن متاع را برداشته متاع ديگري بجايش مي‌گذاريم، پس در حقيقت ميزان همان مثقال و خروار است نه ترازو و يا قپان و يا باسكول، و اين‌ها
ماهيت وزن در قيامت (77)
مقدمه و ابزار كار مثقال و خروارند كه به وسيله آن‌ها حال متاع و سنگيني و سبكي آن را بيان مي‌كند، و هم‌چنين واحد طول كه يا ذرع است و يا متر و يا كيلومتر و يا امثال آن، كه اگر طول با آن واحد منطبق شد كه هيچ، و اگر نشد آن را كنار گذاشته طول ديگري را با آن تطبيق مي‌دهيم، ممكن است در اعمال هم واحد مقياسي باشد كه با آن عمل آدمي سنجيده شود، مثلاً براي نماز واحدي باشد از جنس خود آن كه همان نماز حقيقي و تمام عيار است، و براي زكات و انفاق و امثال آن‌ها مقياس و واحدي باشد از جنس خود آن‌ها، و هم‌چنين براي گفتار واحدي باشد از جنس خودش، و آن كلامي است كه تماميش حق باشد و هيچ باطلي در آن راه نيافته باشد، هم‌چنان‌كه آيه: «وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ،» (8 / اعراف) اين باشد، كه آن ميزاني كه در قيامت اعمال با آن سنجيده مي‌شود همانا حق است، به اين معنا كه هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد، و چون اعمال نيك مشتمل بر حق است از اين رو داراي ثقل است.

(78) انسان و اعمالش
برعكس عمل بد از آن‌جايي كه مشتمل بر چيزي از حق نيست و باطل صرف است لذا داراي وزنـي نيسـت، پس خـداي سبحان در قيامت اعمال را با حق مي‌سنجد و وزن هـر عملي به مقدار حقي‌است كه در آن است.
و بعيد نيست قضاوت به حقي هم كه در آيه: «وَ اَشْرَقَتِ الاْرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْكِتابُ وَ جيءَبِالنَّبِيّينَ وَ الشُّهَداءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَـقِّ وَ هُـمْ لايُظْلَمـُونَ،» (69 / زمر) است اشاره به همين معنا باشد.
و مراد از كتابي كه در آن روز گذارده شده و خداوند از روي آن حكم مي‌كند همان كتـابـي اسـت كـه در آيــه: «هذا كِتابُنـا يَنْطِـقُ عَلَيْكُـمْ بِالْحَـقِّ،» (29 / جاثيه) بـه آن اشــاره شـده است.
ماهيت وزن در قيامت (79)
پس كتـاب مقـدار حقـي را كه در عمـل است تعيين نموده و ميزان، مقدار ثقل آن حق را مشخص مي‌كند، بنـابرايـن، وزن در آيــه مـورد بحث بـه معنـاي ثقـل است نـه بـه معنـاي مصدريش (سنجيدن).
و اگر در آيه 103 سوره مؤمنون و آيه 11 سوره قارعه آن را به صيغه جمع آورده براي اين است كه دلالت كند بر اين‌كه ميزان اعمال يكي نيست، بلكه براي هر كسي ميزان‌هاي زيادي به اختلاف اعمال وي هست، حق در نمازش نماز واقعي و جامع همه اجزا و شـرايـط اسـت، و حق در زكـاتش زكات جامع شرايط است، خلاصه، حق در نماز،غير حق در روزه و زكات و حج و امثال آن است.
حق كه همان قسط و عدل مي‌باشد صفت خداوندي است كه اعمال را وزن مي‌كند،نه صفت وزن.
ميزان همان حق است، و مراد از توزين عادلانه همان است، و اعمال بندگان را به
(80) انسان و اعمالش
همان محك مي‌سنجد. هر كس كه اعمالش مشتمل بر مقدار بيشتري از حق بود او رستگارتر است و هر كس ميزانش سبك بود يعني اعمالش مشتمل بر حق نبود او از كساني است كه نفس خود را باخته و خود را زيان‌كار ساخته‌اند و با ظلم به آيات خدا و تكذيب آن چيزي براي خـود بـاقـي نگـذاشتـه‌انـد كـه در مثـل چنيـن روزي بـا آن اعاشه و زنـدگي كنند.
از بيـان قبلـي مـا دو نكتـه روشـن گـرديـد:
نكته اول :اين‌كه معناي وزن اعمال در روز قيامت تطبيق اعمال است بر حق، به اين معنا كه هر شخصي پاداش نيكش به مقدار حقي است كه عمل او مشتمل بر آن است، در نتيجه اگر اعمال شخصي، به هيچ مقداري از حق مشتمل نباشد از عملش جز هلاكت و عقاب بهره و ثمره

عايدش‌نمي‌شود، و اين همان توزين عدلي است كه در ساير آيات بود.
و ميزان در آن روز علاوه بر اين‌كه گزافي نيست، بلكه آن قدر دقيق است كه حجت را بـر عبـد تمـام مي‌كنـد.

ماهيت وزن در قيامت (81)

نكته دوم: اين‌كه معلوم شد كه براي هر انساني ميزان‌هاي متعددي است كه هر كدام از عمل هايش با يكي از آن‌ها سنجيده مي‌شود، و ميزان هر عملي همان مقدار حقي است كه عمل مشتمل بر آن است، چون روز قيامت روزي است كه كسي جز حق، سلطنت نداشته و ولايت در حق هم تنها و تنها در دست خداي تعالي است، به شهادت اين‌كه از يك‌طــرف مي‌فرمايــد: امروز روز حــق است و از طرفي ديگر مي‌فرمايد: اين‌جا ولايت بر حــق، تنها و تنهــا براي خــدا است و نيز مي‌فرمايــد: «هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ماۤ اَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا اِلَي اللّهِ مَوْليهُــمُ الْحَــقِّ وَ ضَــلَّ عَنْهُـمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ!» (30 / يونس)

در ســوره مؤمنــون نيـز مي‌فرمايـــد: (1)

1- الميـزان، ج: 8و15، ص:9و100.

(82) انسان و اعمالش

«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُـهُ فَاُولآئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ!»

«پس در آن روز هــر آن كـه اعمالش وزيـن است آنــان رستگاراننـد!» (102 / مؤمنون)

«وَ مَنْ خَفَّــتْ مَوازينُــهُ فَــاُولآئِـكَ الَّـذيــنَ خَسِــرُوا اَنْفُسَهُــمْ في جَهَنَّـمَ خالِدوُنَ،»

«و هر آن كه اعمالش سبك وزن باشد آنان كساني هستند كه نفس خويش را در زيان افكنده به‌دوزخ مخلد خواهند بود.»(103/مؤمنون)

اعمال قابل محاسبه در قيامت (83)
«لِلّــهِ ما فِي السَّمواتِ وَ ما فِي الاَْرْضِ وَ اِنْ تُبْــدُوا ما في اَنْفُسِكُــمْ اَوْ تُخْفُــوهُ يُحاسِبْكُــمْ بِهِ اللّهُ فَيَغْفِــرُ لِمَــنْ يَشــاءُ وَ يُعَــذِّبُ مَــنْ يَشاءُ وَاللّهُ عَلي كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ،»
«آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمين است ملك خدا است، و شما آن‌چه در دل داريد چه آشكار كنيد و چه پنهان بداريد خدا شما را با آن محاسبه مي‌كند، پس هركه را بخواهــد مي‌آمرزد، و هركس را بخواهد عذاب مي‌كند، و خدا به هر چيز دانا اســـت!» (284 / بقره)
مي‌خواهد بفرمايد آن‌چه در آسمان‌ها و زمين است، كه از آن جمله، شما انسان‌ها و
(84) انسان و اعمالش
اعمال شما است، و آن‌چه كه دل‌هاي شما كسب مي‌كند همه و همه ملك خدا است، و خدا محيط به شما و مسلط و مشرف بر اعمال شما است، و براي او هيچ تفاوتي ندارد كه شما اعمالتان را علني انجام دهيد، و يا پنهاني، هر جور انجام دهيد، خداوند شما را به آن محاسبـه مي‌كند.
معناي عبارت «ما في اَنْفُسِكُمْ،» يعني آن‌چه در دل‌هاي شما مستقر و جايگزين شده است. و معلوم است كه در نفس چيزي به جز ملكات و صفات چه فضائل و چه رذائل مستقر نمي‌شود.
آن‌چه در نفــس مستقر مي‌شود صفاتي چون ايمان و كفر و حب و بغض و عزم و غير اين‌ها است، اين‌ها اســت كه هم مي‌تــوان اظهــارش كرد و هــم پنهانــش داشت، اما مي‌تـوان اظهار كرد چــون صفات اصولاً در اثــر تكرار، افعــال مناســب با خود
اعمال قابل محاسبه در قيامت (85)
پيدا مي‌كند، و وقتــي فعلي از كســي صادر شد، عقــل هر كس از آن فعــل كشف مي‌كند كه فــلان صفتــي كه مناســب با اين فعــل است در نفــس فاعــل وجــود دارد.
چون اگر اين صفات و ملكات در نفس مستقر نبود، افعال مناسب با آن از جوارح صادر نمي‌شود.
پس با صدور اين افعال براي عقل روشن مي‌شود كه منشأي براي اين افعال در نفس فاعل هست، و اما مي‌توان اخفا كرد براي اين‌كه ممكن است انسان آن كاري كه دلالت بر وجود منشأش در نفس دارد انجام ندهد.
آيه شريفه به احوال نفس نظر دارد، نه به ملكات راسخه در نفس! و اما خاطراتي كه گاهي بي اختيار در نفس خطور مي‌كند، و هم‌چنين تصورات

ساده‌اي كه دنبالش تصديق نيست، از قبيل صورت و قيافه گناهي كه در نفس تصور مي‌شود، بدون اين‌كه تصميم بر آن گناه گرفته شود، لفظ

آيه بـه هيــچ وجـه شامـل آن‌هــا نيســت، چـون ايــن‌گــونــه تصــورات، استقـراري در نفس نـدارنـد، و منشـأ صدور هيـچ فعلــي نمي‌شوند.
پس حاصــل كلام اين شد كه آيه شريفه تنها بر احوال و ملكات نفسانيه‌اي دلالت دارد كه منشأ صدور افعال هستند، چه فعل اطاعت و چه معصيت، و خداي سبحان انسان‌ها را با آن احــوال و ملكــات محاسبــه مي‌كنـــد.
در نتيجه آيه شريفه همان سياقي را دارد كه آيه: «لا يُؤاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ في اَيْمانِكُمْ وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ،» (225 / بقره) و آيه: «فَاِنَّهُ اثِمٌ قَلْبُهُ،» (283 / بقره) و آيه: «اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً،» (36 / اسراء) دارند، چون همه اين آيات دلالت دارند بر اين‌كه قلوب كه مراد از آن، همان نفـوس است، احـوال و اوصـافـي دارد، كـه آدمي بـا آن احـوال محاسبه مي‌شود.
اعمال قابل محاسبه در قيامت (87)
و نيز آيه شريفه:
«اِنَّ الَّذينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشيعَ الْفاحِشَـةُ فِي الَّذينَ امَنُوالَهُمْ عَذابٌ اَليمٌ فِي الدُّنْيا وَ الاْخِـرَةِ،» (19 / نور)
كه ظهور در اين دارد كه عذاب تنها و تنها به خاطر دوست داشتن اشاعه فحشا است، و معلوم است كه دوستي حالتي قلبي است. (دقت فرمائيد!)
اين بود ظاهر آيه، و لازم است دانسته شود كه آيه شريفه تنها دلالت دارد بر اين‌كه محاسبه بر معيار حالات و ملكات قلبي است، چه اظهار بشود، و چه نشود، و اما اين‌كه جزاي آن، در دو صورت اظهار و اخفا يك جور است يا نه؟ و به عبارت ديگر آيا جزا تنها بستگي به تصميم دارد؟ خواه عمل را هم انجام بدهد يا ندهد و خواه مصادف با واقع هم بشود يا نشود؟ و مثلاً كاسه‌اي كه شراب تشخيص داده بنوشد، بعد معلوم شود آب بوده، آيه شريفه ناظر به اين جهات نيست.

«فَيَغْفِـرُ لِمَـنْ يَشاءُ وَ يُعَـذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ الـلّهُ عَـلي كُـلِّ شَيْءٍ قَـديـرٌ!» (284 / بقره) در آيـه شريفـه، مغفـرت الهــي و يا عذاب او فــرع بر مالكيــت خدا و احاطــه‌اش به اعمال مـردم، شـده، و ايــن مطلب اشاره بـه اين اســت كه مـراد از جملـه: «ما فـي اَنْفُسِكُمْ،» صفات و احوال بد درونـي است.
ظاهر آيه اين است كه محاسبه بر روي اوصافي است كه دل‌ها يا مستقلاً و يا از طريق اعضا كسب كرده باشد، و حال، چه اين كسب به وسيله عمل ظاهري باشد، و چه دروني و پنهاني، و چه انسان مؤمن باشد، و چه كافـر

اما خطورات نفساني كسب نيست و ظاهر محاسبه، محاسبه به جزا است، نه خبر دادن به اين‌كه چه چيزهائي از دل شما گذشته، و چه تصميم‌هائي گرفته‌ايد.

اعمال قابل محاسبه در قيامت (89)

در دو آيه بعد جمله: «لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسا اِلاّ وُسْعَها،» (286 / بقره) دلالت دارد بر اين كه هر نفسي در قيامت به بدي‌هائي كه خودش كسب كرده، خواهد رسيد، چه اين‌كه تحملش آسان باشد و چه دشوار يا مافوق طاقت (چون او خودش آن را براي خود درست كرده نه خداي تعالي،) پس اگر كسي چيزي را بر خود تحميل كند كه طاقتش را نداشته باشد، و يا به دست خود، زنجيري بپاي خود ببندد سرنوشتي است كه خودش براي خود درست كرده، و غير از خود كسي را ملامت نكند. (1)

دقت در ترازوي عدل!

«وَ نَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئا وَ اِنْ كانَ مِثْقالَ
1- الميـزان، ج: 2، ص: 670.
(90) انسان و اعمالش
حَبَّـةٍ مِـنْ خَـرْدَلٍ اَتَيْنـابِـها وَ كَـفي بِنا حاسِبيـنَ،»
«روز رستاخيز ترازوهاي درست و ميزان نصب كنيم و كسي به هيچ وجه ستم نبيند و اگر هم وزن دانه خردلي كار نيك و بد باشـد آن را بـه حسـاب بيـاوريـم كـه مـا براي حسابگـري كافــي هستيـم.» (47 / انبياء)
«قِسْط» به‌معناي عدل‌است. «وَزْن» يكي‌از شؤون‌حساب‌است.
مي‌فرمايد: اگـر عملـي كـه وزن مـي‌شــود بـه مقـــدار سنگينـي خـردلـي بـاشـد آن را مـي‌آوريــم، و مـــا بـــراي حسـاب كشـي كـافـي هستيــم.
دانه «خَرْدَل» در اين‌جابه‌عنوان مثال‌ذكرشده و مبالغه در دقت ميزان‌را مي‌رساند كه حتي به كوچكي و ناچيزي خردل هم رسيدگي مي‌كند. (1)
دقت در ترازوي عدل! (91)

دقت خدا در حساب اعمال

«يا بُنَيَّ اِنَّها اِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ في صَخْرَةٍ اَوْفِيالسَّمواتِ اَوْ فِي الاَْرْضِ يَاْتِ بِهَااللّهُ اِنَّ اللّهَ لَـطيفٌ خَبيرٌ،»
«اي پسرك من! اگر عمل تو هم وزن دانه خردلي، آن‌هم پنهان در دل سنگي، يا در آسمـان يا در زميـن باشد، خـدا آن را مـي‌آورد، كه خـدا دقيـق و كاردان است.» (16 / لقمان)
1- الميـزان، ج: 14، ص: 412.

مراد از بودن عمل انسان در صخره، پنهان بودن و جايگير بودنش در شكم صخره محكم است، يا در جوف آسمان‌ها يا در دل زمين، و مراد از آوردن آن، حاضر كردنش براي حساب و جزاست.
آيه مورد بحث مربوط به معاد و حساب اعمال است، و معنايش اين است كه اي پسرم! اگر آن عملي كه انجام داده‌اي، چه خير و چه شر، از خردي و كوچكي همسنگ يك دانه خردل باشد، و همان عمل خرد و كوچك در شكم صخره‌اي، و يا در هر مكاني از آسمان‌ها و زمين باشد، خدا آن را براي حساب حاضر خواهد كرد، تا بر طبقش جزاء دهد، چون خدا لطيف است، و چيزي در اوج آسمان‌ها و جوف زمين و اعماق دريا از علم و او پنهـان نيست و علم او بـه تمامي پنهان‌ها احاطه دارد، خبيري است كه از كنه موجودات با خبر است. (1)

علم انسان به اعمال خود در قيامت

«عَــلِـمَــتْ نَـفْــسٌ ما اَحْـــضَـرَتْ!»
«در چنيـــن روزي هـر كسـي مـي‌فهمـد كـه چـه كـرده اســت!» (14 / تكـويـر)
مراد از جمله «مااَحْضَرَتْ،» اعمالي است كه هر فردي در دنيا انجام داده است. آيه مورد بحث در معناي آيه زير است كه مي‌فرمايد:
1- الميـزان، ج: 16، ص: 325.
(94) انسان و اعمالش
«يَـوْمَ تَجِـــدُ كُـــلُّ نَفْـسٍ مـا عَمِلَـتْ مِــنْ خَيْـرٍ مُحْضَـرا وَ مـا عَمِلَـــتْ مِــنْ سُـوءٍ.» (30 / آل عمران) (1)
1- الميـــزان ، ج : 20 ، ص : 348 .
(95)
(96) انسان و اعمالش

قسمت دوم: روز حساب

دعاي ابراهيم عليه‌السلام براي روز حساب

«رَبَّنَا اغْــفِــرْلي وَ لِـــوالِـــــدَيَّ وَ لِـــلْمُــــؤْمِنينَ يَـوْمَ يَــقُومُ الْـحِسابُ!»
«پروردگارا! روزي كه حساب بپا شود من و پدر و مادرم را با همه مؤمنان بيامــرزا!» (41 / ابراهيم)
ايـن آخــريــن دعــايــي است كــه ابراهيــم عليه‌السلام كــرده، و قــرآن كــريــم از او نقــل نمــوده است. (1)
(97)

«اِقْــتَــرَبَ لِــلنّاسِ حِسابُــهُــمْ وَ هُــمْ فــي غَــفْلَــةٍ مُعْــرِضُــونَ!»
«زمان حساب دادن اين مـردم نـزديـك شده و آن‌ها در بي‌خبـري هم‌چنان روي گـردانـنـد!» (1 / انبيـاء)
مناسب با مقام اين است كه نسبت نزديكي از ناحيه حساب گرفته و گفته شود: مردم
1- الميـزان، ج: 12، ص: 114.

به حساب نزديك شدند چون حساب است كه طالب است و مي‌خواهد مردم به آن نزديك شوند نه مردم، زيرا مردم از آن به‌كلي غافلند.
مراد از حساب - كه به معنـاي محـاسبه خـداي سبحان اعمال مردم را در روز قيامت است - خود حساب است نـه زمـان آن.
غرض در مقام آيه متعلق به يادآوري خود حساب است نه روز حساب براي اين‌كه آن‌چـه مربوط به اعمال بندگـان مي‌شود حسـاب اعمـال اسـت و مـردم مسؤول پـس دادن حساب اعمال خـويشند و بـديـن جـهت حكمـت اقتضا مـي‌كنـد كـه از ناحيـه پـروردگـارشـان ذكـري بـر آنـان نـازل شـود و در آن ذكـر (و كتـاب) مسـؤوليـت آنــان را بـرايشـان شـرح دهـد و بـر مـردم هـم واجـب اسـت كـه بـا جـديـت هـر چـه بيشتـر بـه آن‌چه ذكـر مي‌گويد گـوش دهنـد و دل‌هـاي خـود را از آن غـافـل نسازنـد.

و معناي آيه اين است كه حساب اعمال مردم براي مردم نزديك شد، در حالي كه ايشان در غفلت از آن مستمرند، و يا در حالي كه در غفلت بزرگي قرار دارند و از آن روي گردانند، چون به شغل‌هاي دنيا، و آماده نگشتن براي توبه و ايمان و تقوي مشغول و سرگرمند. (1)

«قُـلْ يا عِـبادِ الَّـذينَ امَنُـوا اتَّـقُوا رَبَّـكُـمْ لِلَّذيـنَ اَحْسَنُـوا فـي هـذِهِ الـدُّنْيا
1- الميــزان، ج: 14، ص: 342.

حَسَنَـةٌ وَ اَرْضُ اللّـهِ واسِعَةٌ اِنَّـما يُـوَفَّـي الصّابِـرِوُنَ اَجْرَهُمْبِغَيْرِ حِسابٍ،»
«بگو اي بندگان من كه ايمان آورده واز پروردگارتان مي‌ترسيد آن‌هايي كه در اين دنيا نيكي مي‌كنند پاداشي نيك دارند و زمين خدا هم گشاده است كساني كه صابر باشند اجـرشان را بدون حساب و به‌طوركامل درخواهند يافت!» (10/زمر)
«اِنَّما يُوَفَّي الصّابِرِوُنَ اَجْرَهُمْبِغَيْرِ حِسابٍ،» «توفيه اجر» به معناي آن است‌كه آن را به‌طور تام و كامل بدهند. يعني صابران اجرشان داده نمي‌شود، مگر اعطايي بي‌حساب.
پس صابران بر خلاف ســـايـر مـردم بـه حســـاب اعمالشان رسيدگي نمي‌شود و اصـلا نامـه اعمالشـان بـاز نمـي‌گـردد، و اجـرشـان همسنــگ اعمـــالشـــان نيسـت.
در آيه شريفه صابران هم مطلق ذكر شده و مقيد به صبر در اطاعت و يا صبر در

ترك معصيت و يا صبر بر مصيبت نشده هر چند كه صبر در برابر مصائب دنيا، به‌خصوص صبر در مقابل اذيت‌هاي اهل كفر و فسوق كه به مؤمنين مخلص و با تقوا مي‌رسد با موردآيه منطبق است .
در مجمع البيان آمده كه عياشي به سند خود از عبداللّه بن سنان از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: روزي كه نامه‌هاي اعمال باز مي‌شود و ميزان اعمال نصب مي‌گردد، براي اهل بلاء نه ميزاني نصب مي‌شود، و نه نامه عملي باز مي‌گردد، آن‌وقت اين‌آيه‌را تلاوت‌فرمود:«اِنَّما يُوَفَّي‌الصّابِرِوُنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ!» (1)

1- الميـزان، ج: 17، ص: 372.

«وَ تَري كُلَ‌اُمَّةٍ جاثِيَةً كُلُ‌اُمَّةٍتُدْعي اِلي كِتابِهَاالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ!»
«و هر امتي را مي‌بيني كه از شدت ترس به زانو درآمده‌اند، هر امتي را صدا مي‌زنند تا نامه عمل خود را ببينند و آن‌گاه مي‌گويند: امروز جزايتان خود آن اعمالي است كه مي‌كرديد!» (28 / جـاثيه)

منظور از اين‌كه فـرمـود: در آن روز هـر امتـي را بـه سـوي كتــابش مي‌خوانند، اين است كه هر امتي در برابر نامه عملش قرار مي‌گيرد تا به حسابش رسيدگي شود، به شهــادت اين‌كه دنبالــش مي‌فرمايــد: امروز جــزاء داده مي‌شويــد هر آن‌چه كرده‌ايد!

«جاثِيَةً» به معناي نشستن بر روي دو زانو است. يعني: مي‌بينيد هر امت از امت‌ها را

كـه بر روي زانو مي‌نشينند، به حالت خضوع و ترس، و هر امتي به سوي كتاب مخصوص به خودش، يعني نامه اعمالش دعوت مي‌شود، و به ايشـان گفتـه مـي‌شـود: امــروز بـه عنــوان جـزاء، همان‌هايـي بـه شمـا داده مـي‌شود كـــه انــجـام داده‌ايــد!

از ظاهـر ايـن آيـه استفـاده مـي‌شـود كـه در روز قيـامت عـلاوه بـر نـامـه عملـي كـه فـرد فـرد انسان‌ها دارنـد و آيـه: «وَ كُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ في عُنُقِه وَ نُخْرِجُ لَهُ يَــوْمَ الْقِيمَــةِ كِتابــا يَلْقيــهُ مَنْشُــورا،» (13 / اســراء) از آن خبــر مي‌دهــد، هر امتي هم نامــه عملي مخصـوص به خود دارد. (1)

1- الميـزان، ج: 18، ص: 270.

«يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ خَبيــرٌ بِمــا تَـعْمَلُــونَ،»
«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! از خدا بترسيد، و هر انساني منتظر رسيدن به اعمالي كه از پيش فرستاده بـاشـد، و از خـدا بتـرسيد چون خدا با خبر است از آن‌چه مي‌كنيد!» (18/حشر)
از آيات برجسته سوره مباركه حشر، هفت آيه آخر آن است كه خداي سبحان در آن‌ها بندگان خود را دستور مي‌دهد به اين‌كه از طريق مراقبت نفس و محاسبه آن آماده ديدارش شوند و عظمت

كــلام و جلالت قدر خود را در قالب بيان عظمت ذات مقدسش، و اسماي حسني و صفات علیايش، بيان مي‌فرمايد.
بر كسي كه ايمان به خدا و رسول و روز جزا دارد واجب است كه پروردگار خود را بــه يــاد آورد، و او را فرامــوش ننمايـد، و ببيند چــه عملــي مايـه پيشرفــت آخـرت او اســت، و به درد آن روزش مي‌خــورد كــه به سـوي پـروردگــارش برمــي‌گـردد.
و بداند كه عمل او هر چه باشد عليه او حفظ مي‌شود، و خداي تعالي در آن روز به حساب آن مي‌رسد، و او را بر طبق آن محاسبه و جزا مي‌دهد، جزائي كه ديگر از او جدا نخواهــد شد.
و اين همان هدفي است كه آيه «يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ،» دنبال نموده، مؤمنين را وادار مي‌كند كه به ياد خداي سبحان باشند، و او را

فرامــوش نكننــد، و مراقــب اعمال خود باشنــد، كه چه مي‌كننــد، صالح آن‌ها كــدام، و طالحش كدام است، چـون سعادت زندگــي آخرتشــان به اعمالشــان بستگــي دارد.
و مراقب باشند كه جز اعمال صالح انجام ندهند، و صالح را هم خالص براي رضاي خدا به جاي آورند، و اين مراقبت را استمرار دهند، و همواره از نفس خود حساب بكشند، و هر عمل نيكي كه در كرده‌هاي خود يافتند خدا را شكرگزارند، و هر عمل زشتي ديدند خود را توبيخ نموده، نفس را مورد مؤاخذه قرار دهند، و از خداي تعالي طلب مغفرت كنند.
و ذكر خداي تعالي به ذكري كه لايق ساحت عظمت و كبريائي او است يعني ذكر خدا به اسماي حسني و صفات علياي او كه قرآن بيان نموده تنها راهي است كه انسان را به كمــال عبوديت مي‌رسانــد، كمالي كــه

انســان، مــافــوق آن، ديگــر كمــالي نــدارد.
معلوم است كه كمال هر چيزي خالص بودن آنست، هم در ذاتش و هم در آثارش،
به اعمال خود قبل از مرگ رسيدگي كنيد!! (107)
پس كمال انساني هم در همين است كه خود را بنده‌اي خالص، و مملوكي براي خدا بداند، و براي خود هيچ‌گونه استقلالي قائل نباشد، و از صفات اخلاقي به آن صفتي متصف باشد، كه سازگار با عبوديت است، نظير خضوع و خشوع و ذلت و استكانت و فقر در برابر ساحت عظمت و عزت و غناي خداي عز و جل. و اعمال و افعالش را طبق اراده او صـادر كنـد، نه هـر چه خـودش خـواست و در هيچ يك از ايـن مـراحـل دچار غفلت نشـود، نـه در ذاتش، و نـه در صفـاتش و نـــه در افعـالش.
و همواره به ذات و افعالش نظر تبعيت محض و مملوكيت صرف داشته باشد، و داشتن چنيـن نظـري دست نمي‌دهد مگر با توجـه باطني به پروردگـاري كـه بـر هر چيز شهيد و بر هـر چيز محيط، و بـر هـر نفس قائـم است.
هــر كس هــر چه بكنــد او ناظــر عمل او اســت و از او غـافل نيســت، و (108) انسان و اعمالش
فـراموشـش نمي‌كند. در اين هنگام است كه قلبــش اطمينــان و سكونــت پيدا مي‌كنــد.
هم‌چنان كه فرموده: «اَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ!» (28 / رعد) و در اين هنگام است كه خداي سبحان را به صفات كمالش مي‌شناسد، آن صفاتي كه اسماي حسنايش حاكــي از آن اسـت.
و در قبال اين شناسايي صفات عبوديت و جهات نقصش برايش آشكار مي‌گردد، هر قدر خدا را به آن صفات بيشتر بشناسد خاضع‌تر، خاشع‌تر، ذليل‌تر، و فقيرتر، و حاجتمندتر مي‌شود.
و معلوم است كه وقتي اين صفات در آدمي پيدا شد، اعمال او صالح مي‌گردد و ممكن نيست عمل طالحي از او سر بزند، براي اين‌كه چنين كسي دائما خود را حاضر درگاه مي‌داند، و همواره به‌ياد خداست، هم‌چنان‌كه خداي‌تعالي فرموده: «وَاذْكُرْ رَبَّكَ في
به اعمال خود قبل از مرگ رسيدگي كنيد!! (109)
نَفْسِــكَ تَضَرُّعـا وَ خيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالاْصالِ وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغفِلينَ ...!» (205 / اعراف)
«يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ ...!» در اين آيه شريفه مؤمنين را به تقوي و پرواي از خدا امر نموده، و بـا امـري ديگـر دستـور مـي‌دهـد كه در اعمـال خــود نظــر كننــد، اعمـالـي كــه بــراي روز حسـاب از پيش مـي‌فـرستنـد.

و متوجـه باشـند كـه آيـا اعمـالــي كـه ميفـرستند صالــح اســت ، تا اميد ثواب خـــدا را داشتـــه باشند و يا طالــح است.
و بايد از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالي توبه نموده نفس را به حساب بكشند.
اما امر اول، يعني تقوي، كه در احاديث به ورع و پرهيز از حرام‌هاي خدا تفسير شده،
و بــا در نظــر گرفتــن اين‌كـه تقــوي هــم بــه واجبــات ارتبــاط دارد، و هــم

بــه محرمــات، لاجــرم عبــارت مي‌شــــود از: اجتنــاب از انجــــام دادن محرمــات.
و اما امر دوم، يعني نظر كردن در اعمالي كه آدمي براي فردايش از پيش مي‌فرستد، امـــري ديگــري است غيــر از تقــــوي.
و نسبتش با تقوي نظير نسبتي است كه يك نظر اصلاحي از ناحيه صنعتگري در صنعت خود براي تكميل آن صنعت دارد.
پس بر همه مؤمنين واجب است از خدا پروا كنند، و تكاليفي كه خداي تعالي متوجه ايشان كرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند، نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانيش بپرهيزند، و بعد از آن‌كه اطاعت كردند، دوباره نظري به كرده‌هاي خود بيندازنــد، چون اين اعمــال مايه زندگــي آخرتشان اســت كه امروز از پيش مي‌فرستند، با همـيـن اعمـال به حسابشان مي‌رسند تا معلوم كنند آيـا صالح بوده يا نه.
به اعمال خود قبل از مرگ رسيدگي كنيد!! (111)
پس خــود آنان بايــد قبلاً حســاب اعمــال را برسنــد تا اگــر صالــح بــوده اميــد ثــواب داشتــه باشنــد، و اگر طالــح بوده از عقابــش بترسند، و به درگــاه خـــدا توبه بــرده، از او طلب مغفرت كنند.
و اين وظيفه، خاص يك نفر و دو نفر نيست، تكليفي است عمومي، و شامل تمامي مــؤمنيـــن، بــراي اين‌كــه همـه آنـان احتيـاج بــه عمــل خود دارنــد، و خــود بايــد عمــل خــود را اصـلاح كنند، نظـر كـردن بعضـي از آنــان كافـي از ديگـران نيســـت.
چيــزي كـه هسـت در بين مــؤمنين كسانـــي كه اين وظيفــه را انجــام دهنـــد، بسيـــار كميـــاب‌انـــد، به‌طـوري كه مي‌تـوان گفـت نايـاب‌انـد.
«ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ!»
مي‌فرمايد: بايد نفسي از نفوس نظر كند چه عملي براي فرداي خود از پيش

فرستاده، و يا: بايد نفسي از نفوس نظر كند در آن‌چه براي فرداي خود از

پيش فرستاده.
و مراد از كلمه «غَد - فردا» روز قيامت است، كه روز حسابرسي اعمال است، و اگر از آن به كلمه فردا تعبير كرده براي اين است كه بفهماند قيامت به ايشان نزديك است، آن‌چنان كه فردا به ديروز نزديك است، هم‌چنان كه در آيه: «اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعيدا، وَ نَريهُ قَريبا،» (6 و 7 / معارج) به اين نزديكي تصريح فرموده است.
و معناي آيه چنين است: اي كساني كه ايمان آورده‌ايد با اطاعت از خدا تقوي به دست آوريد، اطاعت در جميع اوامر و نواهي‌اش، و نفسي از نفوس شما بايد در آن‌چه مي‌كند نظر افكند، و ببيند چه عملي براي روز حسابش از پيش مي‌فرستد، آيا عمل صالح اســت، يا عمــل طالح.
و اگر صالح است عمل صالحش شايستگي براي قبول خدا را دارد، و يا مردود
به اعمال خود قبل از مرگ رسيدگي كنيد!! (113)
است؟ و در جمله: «وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ!» (8 / مائده)براي بار دوم امر به تقوي نموده، مي‌فرمايد: علت اين‌كه مي‌گويم از خدا پروا كنيد اين است كه او با خبر است از آن‌چه مي‌كنيد!
و تعليل امر به تقوي به اين‌كه خدا باخبر از اعمال است، خود دليل بر اين است كه مراد از اين تقوي كه بار دوم امر بدان نموده، تقواي در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقواي در اعمال كه جمله اول آيه بدان امر مي‌نمود، و مـي‌فرمود: «وَاتَّقُوا اللّه» .
پس حاصل كلام اين شد كه: در اول آيه مؤمنين را امر به تقوي در مقام عمل نموده، مي‌فرمايد عمل شما بايد منحصر در اطاعت خدا و اجتناب گناهان باشد، و در آخر آيه كه دوباره امر به تقوي مي‌كند، به اين وظيفه دستور داده كه هنگام نظر و محاسبه اعمالي كه كرده‌ايد از خدا پروا كنيد، چنان نباشد كه عمل زشت خود را و يا عمل صالح
(114) انسان و اعمالش
ولي غير خالص خود را به خاطر اين‌كه عمل شما است زيبا و خـالص بـه حسـاب آوريـد. اين‌جاست كه به خوبي روشن مي‌گردد كه مراد از تقوي در هر دو مورد يك چيز نيســت، بلكه تقــواي اولي مربــوط به جرم عمــل است، و دومــي مربــوط به اصلاح و اخــلاص آن است. اولي مربــوط به قبل از عمل است، و دومي راجع به بعد از عمل. (1)

«وَ كَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ اَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِسابا شَديدا وَ
1- الميـزان، ج: 19، ص: 373.

عَـــذَّبْناها عَــذابــا نُكْــــرا،»
«و چه بسيار قريه‌ها كه مردمش از دستورات پروردگارشان سرپيچي كردند و فرمــان پيامبــران او را گــردن ننهادند در نتيجـه ما آن‌هــا را بــه حســاب سختــي محاسبــه نمــوده به عذابــي عجيــب گرفتــار كــرديــم.» (8 / طلاق)
شدت حساب در جمله «فَحاسَبْناها حِسابا شَديدا،» عبارت است از سخت‌گيري در حساب، و به‌اصطلاح مته به‌خشخاش‌گذاشتن، به‌منظورپاداش يا كيفرتمام و دقيق دادن، كيفر و پاداشي كه مو به مو با وضع صاحب عمل تطبيق كند. و مراد از اين حساب، حساب دنيا است، نه حساب آخرت.
پس آن‌چه مصيبت به انسان مي‌رسد - البته آن‌چه كه در نظر دين مصيبت است -

معدل و نتيجه محاسبه اعمال آدمي است، و خداي تعالي از بسياري از اعمال عفو نموده، مسامحه و سهل انگاري مي‌كند، و مته به خشخاش نمي‌گذارد، بلكه از اين سخت‌گيري در مورد مستكبرين صرف‌نظر ننموده، آن‌هايي كه عارشان مي‌آيد امر خدا و رسولان خدا را اطاعت كنند، حسابشان را سخت مي‌گيرد، و هيچ يك از گناهانشان را از قلم نمي‌اندازد، در نتيجه عذابي مي‌كند كه بي‌سابقه و ناشناخته باشد، و آن عبارت است از انقراض نسلشان در دنيا.
«اَعَـدَّ اللّـهُ لَهُـمْ عَذابـا شَديــدا،» (10 / طلاق) اين جمله از كيفر آخرت آنان خبر مي‌دهــد، هم‌چنــان كــه جملــه «فَحاسَبْناهــا حِسابــا شَـديــدا وَ عَذَّبْناها عَذابا نُكْرا
فَــذاقَــتْ وَبــالَ اَمْــرِهـا،» (9 / طــلاق) از كيفــر دنيائــي آنــان خبــر مـــي‌داد.
«فَاتَّقُـوا اللّـهَ يا اُولِـي الْاَلْبابِ الَّذيـنَ امَنُوا قَـدْ أَنْــزَلَ اللّــهُ اِلَيْكُمْ ذِكْرا،» (10 / طلاق)

به مؤمنين مـي‌فرمـايد: بـايد بر حـذر باشيـد و نفستان را از اين‌كه در مقابل امر پروردگارتان عتو و استكبار كند، و از اطاعت او شانه خـالي

نمايد، جلوگيري كنيد، تـا وبـال عتـو و خسـران عـاقبت كـه بـه اهـل آن قريه‌هـا رسيـد بـه شـمـا نـرسـد. (1)

«فَاَمّا مَنْ ثَقُلَـتْ مَوازينُـهُ ،فَهُـوَ في عيشَـةٍ راضِيَـةٍ،»
«امـا كسي كـه اعمـالش نـزد خـدا سنگيـن وزن و داراي ارزش باشـد، او در عيشــي رضايت بخش خواهــد بود.» (6 و 7 / قارعه)
«وَ اَمّا مَـنْ خَـفَّتْ مَـوازينُـهُ ، فَـــاُمُّــهُ هــــاوِيَـــةٌ،»
1- الميــــزان، ج: 19، ص: 543.
(118) انسان و اعمالش
«و امـا آن‌كـــه اعـمـالــش وزن و ارزشــي نــداشتــه بــاشــد، او در آغـــوش و دامـــن هـــاويـــه خـــواهـد بــود،» (8 و 9 قـارعـه)
«وَ ما اَدْريــكَ ماهِــــــيَـــهْ ، نــارٌ حـــامِــــيَـــةٌ،»
«و تو نمي‌داني هاويه چيست، آتشــي اســت ســوزنــــده!» (10 و 11 / قارعه)
اين آيه اشاره دارد به اين‌كه اعمال - هم مانند هر چيزي براي خود - وزن و ارزشي دارد، و اين‌كه بعضي اعمال در ترازوي عمل سنج سنگين است، و آن عملي است كه نزد خـداي تعـالي قـدر و منـزلتي داشتـه باشـد، ماننـد ايمـان به خـدا و انـواع اطاعت‌ها، و بعضي ديگر اين‌طور نيستند، مانند كفر و انواع نافرماني‌ها و گناهان، كه البته اثر هر يك از اين دو نوع مختلف است، يكي سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالي است كه در ترازو سنگين باشد، و ديگري شقــاوت.
نتيجه سنگيني و سبكي موازين اعمال (119)
«فَهُــوَ فــي عيشَــةٍ راضِيَــةٍ،» «عيشَــة» به معنــاي نــوعــي زندگــي كــردن اســت مانند يك زندگـــي خوش.
«وَ اَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازينُـهُ ، فَاُمُّهُ هاوِيَةٌ،» ظاهرا مراد از «هاوِيَة» جهنم است، و نام‌گذاري جهنم به «هاوِيَة» از اين جهت است كه اين كلمه از ماده هوي گرفته شده، كه به معناي سقوط است، مي‌فرمايد: كسي كه ميزانش سبك باشد سرانجامش سقوط به سوي «اَسْفَلَ سافِليـن» است، هم‌چنان كه در جاي ديگر فرمود: «ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَلَ سافِليـنَ، اِلاَّ الَّذينَ امَنُوا... .» (5 و 6 / تين)
اگر «هاوِيَة» را مادر دوزخيان خوانده از اين باب بوده كه مادر، مأواي فرزند و مرجع او است، به هـر طـرف كه برود دوبـاره بـه دامـن مــادر بـرمي‌گـردد، جهنـم هـم بـراي دوزخيـان چنيـن مـرجـع و سـرانجـامي است. (1)
(120) انسان و اعمالش

هيچ گناهكاري وزر گناه ديگري را به دوش نمي‌كشد!

«وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْـري ثُمَّ اِلي رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُـمْ تَــعْمَلُــونَ اِنَّـهُ عَليـمٌ بِـذاتِالصُّــدوُرِ،»
«و هيچ گناهكاري وزر گناه ديگري را به دوش نمي‌كشد و در آخر به سوي پروردگارتان بازگشتتـان است و او شمـا را بـه آن‌چه مي‌كرده‌ايد خبر مي‌دهد كه هيچ گناهكاري وزر گناه‌ديگري‌را به‌دوش‌نمي‌كشد! (121)

1- الميـزان، ج: 20، ص: 595.

او داناي به اسـرار سينه‌هاست.» (7 / زمر)

هيـچ كـس كـه خـود حـامـل وِزْر و بـار گنـاه خـويش است، بـار گنـاه ديگـري را نمـي‌كشـد، يعني بـه جـرم گنـاهـي كـه ديگـران كـرده‌انـد مـؤاخـذه نمـي‌گــردد، يعني كسـي به جرم گناهاني مؤاخذه مـي‌شود كه مرتكب آن شده باشــد.

«ثُمَّ اِلي رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اِنَّهُ عَليمٌ بِــذاتِ الصُّدوُرِ،»
يعنـي اين‌هايـي كـه دربـاره شكر و كفران ذكر شد، همه راجع به دنياي كساني بود كه شكر و يا كفر مي‌ورزيدند، سپس شما را دوباره زنده مي‌كند و حقيقت اعمالتان را برايتان روشن ساختــه و بر طبق آن‌چــه كه در دل‌هايتــان هست شمـــا را محاسبه مي‌كند. (1)

1- الميـزان، ج: 17، ص: 365.

«فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذي اُوحِيَ اِلَيْكَ اِنَّكَ عَلي صِراطٍ مُسْتَقيمٍ،»
«پس تو به‌آن‌چه وحي به سويت شده تمسك كن كه تو بر صراطي‌مستقيم هستي،» (43 / زخرف)
«وَ اِنَّـهُ لَـذِكْـرٌ لَـكَ وَ لِـقَـوْمِـكَ وَ سَـوْفَ تُسْئَلـُونَ،»
«و به‌درستي‌كه قرآن ذكري است براي تو و براي قومت، و به‌زودي بازخواست خواهيدشد.»(44/زخرف)
بازخواست از مسلمانان درباره قـرآن (123)
جملـه «لَكَ وَ لِقَوْمِكَ» اختصاص را مي‌رساند، به اين معنا كه تكاليفي كه در كتاب اسـت متوجـه رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله و قوم او اسـت. مؤيد اين معنـا تا انـدازه‌اي جملـه: «وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» اسـت، يعنـي در روز قيـامـت از آن بـازخـواسـت مـي‌شـويـد.
چون اگر آن جناب و قومش خصوصيتي نداشتند نمي‌فرمود شما باز خواست مـي‌شـويد بلكـه مـي‌فـرمـود همـه مـردم بـه زودي بـازخـواست مـي‌شـونـد. (1)

«وَ لا تَطْرُدِ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوةِ وَ الْعَشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَيْكَ مِنْ
1- الميـــزان، ج: 18، ص: 156.

حِسابِهِـمْ مِنْ شَيْءٍ وَ ما مِــنْ حِسابِكَ عَلَيْهِــمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْــرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ‌الظّالِمينَ،»
«و كساني را كه در هر صبح و شام پروردگار خود را مي‌خوانند و جز رضاي او منظوري ندارند از خود طرد مكن و بدان كه از حساب ايشان چيزي بر تو و از حساب تو چيزي برايشان نيست كه آنان را از خود براني، و در نتيجه از ستمكاران بشوي.» (52 / انعام)
از آن‌جايي كه رسيدن به حساب اعمال بندگان براي دادن كيفر و پاداش است، و كيفر و پاداش هم از ناحيه خداي سبحان است، از اين رو قرآن كريم اين حساب را به عهده خداي تعالي دانسته و مي‌فرمايد: «اِنْ حِسابُهُمْ اِلاّ عَلي رَبّـي،» (113 / شعرا)

و نيز مي‌فرمايد: «ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ،» (26 / غاشيه) و اگر در آيه: «اِنَّ اللّهَ كانَ عَلي كُلِّ شَيْيءٍ حَسيبا،» (86 / نساء) مانند آيات قبل، خداي را محكوم و عهده‌دار حساب ندانسته و بر عكس هر چيزي را محكوم و تحت نظر خداوند دانسته براي اين بوده است كه خواسته قدرت و سلطنتي را كه خداوند بر هر چيز دارد برساند.
بنابراين، مراد از اين‌كه در آيه مورد بحث فرمود: حساب آنان بر تو و حساب تو بر آنان نيست، اين است كه از تو بر نمي‌آيد و توان آن‌را نداري كه حساب آنان را رسيده و كيفر و پاداششان دهي، پس نمي‌تواني كساني را كه رفتارشان خوشايند تو نيست، و يا از همنشيني آنان كراهت داري از خود براني، چنان‌كه شأن آنان نيست كه حسابدار اعمال تو باشند، و تو از ترس اين‌كه مبادا مورد اعتراضشان واقع شوي و تو را به وجه بدي كيفر كنند و يا از ترس اين‌كه مبادا از نخوت

و غروري كه دارند از تو بدشان بيايد، از آنان فاصله گرفته و طردشان نمائي. (1)
1- الميزان، ج: 7، ص: 145.

فصل سوم :شاهدین اعمال

«وَ مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَاُولآئِكَ مَعَ الَّذينَ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّنَ وَ الصِّدّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحينَ وَ حَسُنَ اُولآئِكَ رَفيقا ذلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّهِ وَ كَفي بِاللّهِ عَليما،»
«و كساني كه خدا و اين پيامبر را اطاعت كنند، كساني خواهند بود كه همدم انبياء
(129)
و صديقين و شهدا و صالحينند،كه خدا مورد انعامشان قرار داده، و چه نيكو رفيقاني،اين تفضل‌ازجانب خدااست، و دانايي‌خدا به‌احوال بندگانش كافي است.» (69 و 70 / نسـاء)
«شُهَداء» كلمه‌اي است كه در قرآن كريم به معناي گواهان در اعمال آمده است، و در هيـچ جاي قـرآن كه از مـاده (ش - ه - د) كلمـه‌اي بـه كـار رفتـه بـه معنـاي كشتـه در معـركـه جنـگ نيـامـده، بلكـه مـراد از آن افـرادي اسـت كـه گـواه بـر اعمـال مـردمنـد.
طايفـه اول كـه در آيـه ذكـر شـده، نبيـون بـودنـد كـه سـادات بشـرنـد، سپس صديقون قرار گرفته‌انـد، كه شاهدان و بينندگان حقايق و اعمالند، و سوم شهـدا بـودنـد، كـه شاهدان بر رفتار ديگـراننـد، و در آخـر صـالحـاننـد كـه ليـاقـت و آمـادگـي بـراي كـرامـت‌اللّه را دارنـد. و ايـن چهـار طايفـه از حيـث رفـاقت طـوايف خوبـي هستنـد. (1)
(130) انسان و اعمالش

آيات شهادت از معضلات و مشكلات آيات قيامت است، هـر چنـد كه آيـات مربـوط بـه قيـامـت سراپـا همـه‌اش مشكـل اسـت، و مشكـلاتـي را در بر دارد.

در اين‌جا قبل از ورود در بحث پيرامون شهادت و ساير اموري كه آيات روز قيـامت توصيفش مي‌كند، مانند: روز جمع، روز وقوف، سئوال، ميزان، و حساب، واجب است كه بدانيم خداي تعالي اين‌گونه امور را در رديف حجت‌هايي مي‌شمارد كه در روز قيامت بر عليه انسان اقـامه مي‌شود تا هر عملي از خيـر و شـر كه كرده‌انـد و تثبيت شـده، بر طبق حجت‌هايي قاطعِ عذر و روشنگرِ حق، قضاوت شود سپس پاداش و كيفر دهند، يكي را سعادت و ديگـري را شقاوت، يكـي را بهشت و ديگـري را آتش دهند، اين روشن‌ترين معنايي است كه از آيـات قيامت كه شـؤون آن روز را شـرح مي‌دهـد استفـاده مي‌شود.

1- الميـزان، ج: 4، ص: 560.

و اين اصلي است كه مقتضاي آن اين است كه ميان اين حجت‌ها و اجزاء و نتايجش روابطي حقيقي و روشن باشد، به طوري كه عقل مجبور به اذعان و قبول آن گردد، و بـراي هيچ انساني كه داراي شعـور فطري است مجال رد آن و شك و ترديد در آن باقي نماند.

و بنابراين واجب مي‌شود كه شهادتي كه در آن روز به اقامه خداي تعالي اقامه مي‌گردد مشتمل بر حقيقتي باشد كه كسي نتواند در آن مناقشه كند، آري هر چند كه اگر خدا بخواهد مي‌تواند شقي‌ترين مردم را شاهد براي اولين و آخرين كند، و او به اختيار

خودش به آن‌چه كرده‌اند شهادت دهد، و يا خدا شهادت به كرده‌هاي خلائق را در زبان او خلق كند بدون اين‌كه خود او اراده‌اي داشته باشد، و يا شهادتي دهد كه در دنيا خودش حاضر نبوده واز فرد فرد بشر آن‌چه شهادت مي‌دهد نديده باشد، بلكه خدا يا ملائكه‌اش و يا حجتي به او اعلام كند كه فلان شخص چنين و چنان كرده، تو شهادت بده، آن‌گاه شهادت اين شقي‌ترين فرد بشر را در حق فرد فرد بشر نافذ نموده و بر طبيعتش مجازات دهد و به شهادت او احتجاج نمايد، چون اين‌ها چيزي نيست كه در قدرت خداي تعالي نگنجد و نفوذ اراده‌اش در برابر آن كند شود، كسي هم نيست كه با خدا در ملكش منازعه نمايد و يا حكم او را تعقيب كند.

وليكن اين چنين شهادت، حجتي است زوري، و ناتمام و غير قاطع كه شك و

ريب را دفع نمي‌كند، نظير تحكم‌ها و زورگوييهايي كه در دنيا از انسان‌هاي جبار و طاغوتهاي

بشري مشاهده مي‌كنيم، كه با حق و حقيقت بازي مي‌كنند، آن وقت چطور ممكن است چنين چيز را در حق خداي تعالي تصور كنيم ؟ آن هم در روزي كه در آن روز عين و اثري از غير حق و حقيقت نيست و بنابراين بايد اين شاهد، معصوم به عصمت الهي باشد، دروغ و گزاف از او سر نزند، به حقايق آن اعمالي كه بر طبق آن شهادت مي‌دهد عالم باشد، نه اين‌كه صورت ظاهري عمل را ببيند و شهادت دهد بلكه بايد نيت دروني عامل هر عملي را بدانـد، و نبـايـد حـاضـر و غـايب بــرايش فــرق كنــد، بلكـه بايد داناي به عمــل حـاضـر و غـايـب هــر دو بــاشــد.
و نيز واجب است كه شهادتش شهادت به عيان باشد، چون ظاهر لفظ شهيد همين است، و نيز ظاهر قيد «مِنْ اَنْفُسِهِمْ» در جمله مورد بحث اين است كه شهادت مستند به حجتي عقلي و يا دليلي نقلي نباشد، بلكه مستند به رؤيت و حس باشد، شاهد اين معنا هم حكايتي است كه قرآن كريم از حضرت مسيح عليه‌السلام نموده و فرموده: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ

شَهيدا ما دُمْتُ فيهِمْ فَلَمّا تَوَفَّيْتَني كُنْتَ اَنْتَ الرَّقيبَ عَلَيْهِمْ وَ اَنْتَ عَلي كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ،» (117 / مائده) با اين بيان مضمــون دو آيه با هم سازگار مي‌شود، زيرا يكي مي‌گويد: «وَ يَــوْمَ نَبْعَثُ في كُــلِّ اُمَّةٍ شَهيــدا عَلَيْهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنابِكَ شَهيدا عَلي هؤُلاءِ،» (89 / نحل) و ديگري مي‌گويد: «وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ اُمَّةً وَسَطا لِتَكوُنُوا شُهَداءَ عَلَي النّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهيدا.» (143 / بقره)
ظاهر آيه بقره اين است كه ميان رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و مردمي كه وي مبعوث بر ايشان بوده يعني همه بشر از اهل زمانش تا روز قيامت شهدايي هستند كه بر اعمال آنان گواهي مي‌دهند، و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شاهد بر آن شهداء است، و شهادتش بر اعمال سايــر مردم به واسطـــه آن شهداء مي‌بـاشـد.
و نمي‌توان توهم كرد كه مقصود از امت وسط، مؤمنين، و مقصود از «ناس» بقيه

مردمند، و بقيه مردم خارج از امتند، براي اين‌كه ظاهر آيه سابق در اين سوره كه مي‌فرمود: «وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهيدا ثُمَّ لا يُؤْذَنُ لِلَّذينَ كَفَرُوا ...،» (84 / نحل) اين است كه كفار هم از امت مشهود عليه مي‌باشند.
و لازمه اين معنا اين است كه مراد از امت در آيه مورد بحث جماعتي از

اهل يك عصر باشند كه يك نفر از شهداء شاهد بر اعمال آنان باشد، و بر اين حساب امتي كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به‌سوي آن‌ها مبعوث شده به امت‌هاي زيادي تقسيم مي‌شود.
و قهرا مراد از شهيد هم انساني خواهد بود كه مبعوث به عصمت و شهادت (مشاهده) باشد، مؤيد اين معنا جمله:«مِنْ اَنْفُسِهِمْ» است، زيرا اگر مشاهده نداشته باشد، ديگر براي جمله از خودشان محلي باقي نمي‌ماند، هم‌چنان‌كه براي متعدد بودن شاهد هم لزومي نيست، پس بايد براي هر امتي شاهدي از خودشان باشد، چه اين‌كه آن شاهد

پيغمبر آنان باشد، يا غير پيغمبر شان، و هيچ ملازمه‌اي ميان شهيد بودن و پيغمبر بودن نيست، هم‌چنان‌كه آيه: «وَ جيءَ بِالنَّبِيّينَ وَ الشُّهَداءِ،» (69 / زمر) نيز آن را تأييد مي‌كند.
باز بنابراين معنا مراد از كلمه: «هؤُلاءِ» در جمله: «وَ جِئْنابِكَ شَهيدا عَلي هؤُلاءِ،» شهدا خواهد بود نه عامه مردم، پس شهداء، شهداي بر مردمند، و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شاهد بر آن شهداء است، و ظاهر شهادت بر شاهد بودن اين است كه آن شاهد را تعديل كند، نه اين‌كه ناظر بر اعمال او باشد، پس رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شاهد بر مقام شهداء است نه بر اعمال آنان و به‌همين جهت لازم نيست رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله معاصر همه شهداء باشد، و از جهت زمان با همه آنان متحد باشد. (دقت فرماييد!) (1)
1- الميــــــــزان، ج: 12، ص: 467.

شهادت اعضاي بدن بر گناهان

«يَـوْمَ تَشْهَـدُ عَلَيْهِـمْ اَلْسِنَتُهُـمْ وَ اَيْديهِــمْ وَ اَرْجُلُهُـمْ بِمـا كانُـوا يَعْمَلُــونَ،» «روزي كه زبان و دست و پاي ايشان بر اعمـال آن‌ها گـواهـي دهد.» (24 / نور)

مراد از جمله: «ما كانُوا يَعْمَلُونَ،» مطلق اعمال زشت است. مقصود از شهادت، شهادت اعضاي بدن بر گناهان و همه معاصي است، البته هر عضوي به آن گناهي شهادت مي‌دهد كه مناسب با خود او است، پس گناه اگر از سنخ گفتار باشد، مانند نسبت زنا دادن، دروغ، غيبت و امثال آن روز قيامت زبان‌ها به آن شهادت مي‌دهند، و هر چه از قبيل افعال باشد، همچـون سـرقت و راه رفتن بـراي سخن چينـي و سعـايت و امثـال

(138) انسان و اعمالش

آن، بقيه اعضاء بدان گواهي مي‌دهند و چون بيشتر گناهان بـه وسيلـه دست و پا انجام مي‌شــود از اين رو آن دو را نـام برده است.

و در حقيقت شاهد بر هر عملي خود آن عضوي است كه عمل از او سرزده هم‌چنان كه آيه: «شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ اَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ،» (20 / فصلت)

و آيه: «اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً،» (36 / اسراء) و آيه:

«اَلْيَــوْمَ نَخْتِمُ عَلي اَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا اَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ،» (65 / يس) نيز به اين معنا اشاره دارند. (1)

1- الميـزان، ج: 15، ص: 135.

روزي‌كه دهان‌ها بسته، و دست و پا شهادت مي‌دهند (139)

«اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلي اَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا اَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ،»

«امروز مهر بر دهانشان‌مي‌زنيم و دست‌هايشان با ما سخن مي‌گويد و پاهايشان به آن‌چه همواره مي‌كردند شهادت مي‌دهد.» (65 / يس)

يعني هر يك از دست و پاهاي افراد شهادت مي‌دهد به آن كارهايي كه به وسيله آن عضـو انجـام داده‌انـد:

مثـلاً دست‌ها به آن گناهانـي شهادت مي‌دهـد كـه صاحب دست بـه وسيله آن مرتكب شده است: (سيلي‌هايي كه به ناحق بـه مـردم زده، امـوالي كـه بـه ناحـق

(140) انسان و اعمالش

تصـرف كرده، شهادت‌هايي‌كه به ناحـق نـوشتـه و امثال آن،)

و پاها به خصوص آن گناهاني شهادت مي‌دهند كه صاحب آن با خصوص آن‌ها انجام داده است: (لگدهايي كه به ناحق به مردم زده، قدم هايي كه به سوي خيانت و ظلم و سعايت و فتنه‌انگيزي و امثال آن برداشته است.)

و از همـين جـا روشـن مـي‌گـردد كــه هــر عضـوي بــه عمــل مخصــوص بــه خــود شـهـادت مـي‌دهـد و گـويـا مي‌گــردد.

و نام دست و پا در آيه شريفه از باب ذكر نمونه است وگرنه چشم و گوش و زبان و دندان، و هر عضو ديگر نيز به كارهايي كه به وسيله آن‌ها انجام شده، شهادت مي‌دهند.

در جاي ديگــر قرآن نام گــوش و چشم و قلــب را بــرده، و فرمــوده: «اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَـرَ وَ الْفُؤادَ كُـلُّ اُولئِكَ كانَ عَنْـهُ مَسْـؤُلاً،» (36 / اسراء) و در سوره حم سجده، آيــه 20 نــام پــوســت بــــدن را آورده اســـت.

روزي‌كه دهان‌ها بسته، و دست و پا شهادت مي‌دهند (141)

در روايات اسلامي در كافي به سند خود از محمدبن سالم از امام ابي جعفر عليه‌السلام روايت كرده كه در ضمن حديثي فرمود: اين‌كه در روز قيامت اعضاي بدن عليه آدمي شهادت مي‌دهد، مربوط به آدم مؤمن نيست، بلكه اين راجع به كساني است كه: عذاب خدا بر آنان حتمي شده باشد، و اما مؤمن نامه عملش را به دست راستش مي‌دهند، همچنان كه خداي تعالي فرمود: «فَمَنْ اُوتِيَ كِتابَهُ‌بِيَمينِه فَاُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتيلاً،» (71 / اسراء) پس آن كسي كه نـامـه‌اش را بـه دست

راستش دهند، این‌گونه اشخاص خود کتاب خویشتن را می‌خوانند، و ذره‌اي ظلم نمي‌شوند! (1)

1- الميزان، ج: 17، ص: 154.

«وَ لا تَقْــفُ ما لَيْسَ لَكَ بِه عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ اُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً،»
«دنبــال چيزي را كه بدان علم نداري مگيــر كه گوش و چشم و دل درباره همــه اين‌هــا روزي مــورد بــازخواســت قــرار خواهنــد گرفــت.» (36 / اسراء)
اين قسمت از آيه، علت نهي پيروي از غير علم را بيان مي‌كند و مي‌فرمايد: دنبال روي از چيزهائي كه علم به آن‌ها نداري نكن، زيرا خداي سبحان به زودي از گوش و
مسئوليت‌گوش،چشم،دل‌دردنياشهادت‌آن‌هادرقيامت (143)
چشم و فؤآد كه وسائل تحصيل علمند بازخواست مي‌فرمايد، و حاصل تعليل آن‌طور كه با مورد بسازد اين است كه گوش و چشم و فؤآد نعمت‌هائي هستند كه خداوند ارزاني داشته است تا انسان به وسيله آن‌ها حق را از باطل تميز داده و خود را به واقع برساند، و به وسيله آن‌ها اعتقاد و عمل حق تحصيل نمايد، و به زودي از يك يك آن‌ها بازخواست مي‌شود كه آيا در آن‌چه كه كار بستي علمي به دست آوردي يا نه، و اگر به دست آوردي پيروي هم كردي يا خير؟
مثلاً از گوش مي‌پرسند آيا آن‌چه شنيدي از معلوم‌ها و يقين‌ها بود يا هر كس هر چه گفت گوش دادي؟ واز چشم مي‌پرسند آيا آن‌چه تماشا مي‌كردي واضح و يقيني بود يا خير؟ و از قلب مي‌پرسند آن‌چه كه انديشيدي و يا بدان حكم كردي به آن يقين داشتي يا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزيرند كه حق را اعتراف نمايند، و اين اعضاء هم ناگزيرند
(144) انسان و اعمالش
حــق را بگويند، و به آن‌چه كه واقع شده گواهي دهند، بنابراين بر هر فردي لازم است كه از پيروي كردن غير علم بپرهيزد، زيرا اعضاء و ابزاري كه وسيله تحصيل علمند به زودي عليه آدمي گواهي مي‌دهند، و مي‌پرسند آيا چشم و گوش و قلب را در علم پيروي كردي يا در غير علم؟ اگر در غير علــم پيروي كــردي چرا كــردي؟ و آدمي در آن روز عذر موجهي نخواهد داشت!
آيــه شــريفــه در معنــاي آيــه زيــر اســت كــه مــي‌فــرمــايــد:
«حَتّي اِذا ما جاءُوها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ اَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ... وَ مــا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ اَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لا اَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّــهَ لا يَعْلَمُ كَثيــرا مِمّا تَعْمَلُونَ وَ ذلِكُمْ ظَنُّكُـمُ

الّــذي ظَنَنْتُــمْ بِـرَبِّكُمْ اَرْديكُـمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِـنَ الْـخاسِرينَ!»

«تــا چــون آمدنــد آن را گــواهــي داد برايشــان گــوش ايشــان و ديده‌هــاي ايشــان و پوســت‌هــاي ايشــان به آن‌چــه بودنــد كــه مــي‌كــردنــد... .» (20 تــا 23 / فصلــت)
با اين تفاوت كه آيه مورد بحث، فؤآد را هم اضافه كرده و جزو گواهان عليه آدمي معرفي نموده، چون فؤآد همان است كه انسان هر چه را درك مي‌كند به وسيله آن درك مي‌كند و اين از عجيب‌ترين مطالبي است كه انسان از آيات راجع به محشر استفاده مي‌كند، كه خداي تعالي نفس انساني انسان را مورد بازخواست قرار دهد واز او از آن‌چه كـه در زندگي دنيا درك نموده بپرسـد، و او عليـه انسـان كـه همـان خـود اوست شهادت دهد!
پس كـامـلاً روشن شد كه آيـه شـريفـه از اقـدام بـر هر امري كه علم بـــه آن نداريم نهي مي‌فرمايد، چه اين‌كه اعتقاد ما جهل باشد و يا عملي باشد كه نسبت به جواز آن و

وجه صحتـش جـاهـل بـاشد، و چه اين‌كه ترتيـب اثر به گـفته‌اي داده كه علم به درسـتـي آن گفتــار نداشته باشـد.
در اين‌جا جاي سئوالي باقي مي‌ماند كه چه‌طور پرسش از اين اعضاء را منحصر به صورتي كرده كه آدمي دنبال غير علم را بگيرد و حال آن‌كه از آيه شريفه «اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلي اَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا اَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ،» (65 / يس) برمي‌آيد كه اعضاء و جوارح آدمي، همه به زبان مي‌آيند، چه در آن عقايد و اعمالي كه پيروي از علم شده باشد، و چه در آن‌ها كه پيروي غير علم، شده باشد. در آيه مورد بحث مي‌خواهد بفرمايد گوش و چشم و فؤآد تنها در صورت پيروي غير علم مورد بازخواست قرار مي‌گيرند. (1)
1- الميـــــزان، ج: 13، ص: 129.

«وَ يَــوْمَ يُحْشَــرُ اَعْــداءُ اللّــهِ اِلَــي النّارِ فَهُــمْ يـُوزَعـُونَ،»
«و روزي كـه دشمـنان خـدا بـه طـرف آتش محشـور مي‌شـونـد در يك‌جا جمـع مي‌گـردنـد تـا بعدي‌هـا بـه قبلي‌ها ملحق شوند،» (19 / فصلت)
«حَتّــي اِذا مــا جاءُوهــا شَهِــدَ عَلَيْهِــمْ سَمْعُهُــمْ وَ اَبْصارُهُــمْ وَ جُلُودُهُــمْ بِما كانُــوا يَعْمَلُونَ،»
«تا آن‌كه نزديك آتش آيند آن‌جا گوش و چشم و پوست بدنشان به آن‌چه كرده‌اند شهادت مي‌دهند.» (20 / فصلت)
(148) انسان و اعمالش
شهادت دادن اعضـاي بدن، و يا قواي بدن آدمي در روز قيامت به اين است كه آن‌چه از اعمال زشت كه از صاحبش ديـده بشمـارد و از آن خبـر دهــد، چــون اگر تحمل شهادت، يعني ديــدن اعمال صاحبش در حين عمل و تشخيص اين‌كه اين عمل گناه است، نباشـد، شهادت در قيامت معنا ندارد.
پس معلوم مي‌شود در دنيا اعضاي بدن آدمي، نوعي درك و علم و بينايي دارند. از كلمه شهادت نيز فهميده مي‌شود اعضاي بدن آدمي نوعي درك و شعور و زبان دارند.
از ظاهر آيه بر مي‌آيد كه شهادت گوش و چشم عبارت است از گواهي دادن به آن مشهوداتي كه در دنيا تحمل كـرده بودنـد، هـر چنـد كه معصيت خـود آن اعضـا نباشد. شهادت گوش‌ها و چشم‌ها با شهادت پوست‌ها مختلف است، چون گوش و چشم مي‌توانند عليه

ساير اعضا نيز شهادت دهند ،هر چند كه خود آن‌ها مباشرتي در آن گناه نداشته باشند، ولي پوست به خاطر نداشتن شنوايي و بينايي تنها مي‌تواند به گناهي شهات دهد كه خودش آلت و ابزار انجام آن بوده باشد و به همين جهت است كه در آيه بعدي، اشخاص تنها به پوست‌ها اعتراض مي‌كنند كه تو چرا عليه من شهادت دادي؟ يعني تو كه چشم و گوش نيستي كه گناهان ساير اعضا را هم ببيني و بشنوي؟
و مراد از «جُلود - پوست‌ها» از آن‌جايي كه در آيه شريفه قيدي برايش ذكر نشده، مطلق پوست بدن است كه مي‌تواند به خيلي از گناهان شهادت دهد، گناهاني كه جز با داشتن پوست بدن انجام نمي‌شود، مانند زنا و امثال آن.
«قالوُا اَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذي اَنْطَقَ كُـلَّ شَيْءٍ...» (24 / نور) شهادت اعضاي يك مجرم، در حقيقت نطق و تكلم واقعي است كه از علمي ناشي شده كه

قبلاً آن را تحمل کـرده
(150) انسان و اعمالش
است، به دليل اين‌که خود اعضـاء مي‌گويند: «اَنْـطَــقَنَا اللّٰهُ ـ خـدا ما را بـه زبــان آورد.»
«الَّذي اَنْطَقَ کُـلَّ شَيْءٍ،» در اين جمله اعضاي مجرمين، خدا را مي‌ستايند به اين‌که او است که تمامي موجودات را به زبان مي‌آورد، و نيز اشاره مي‌کند به اين‌که مسأله نطق اختصاص به اعضاي بدن ندارد، تا تنها از آن بپرسند که چرا شهادت داديد، بلکه عمومي است، و شامل تمام مـوجـودات مـي‌شـود، و علت آن هم خداي سبحان است. (1)

از كلام خداي تعالي چنين ظاهر مي‌شود كه تمامي موجودات داراي علم هستند، از
1- الميـزان، ج: 17، ص: 573.

آن جملــه در آيــه: «وَ اِنْ مِنْ شَــيْءٍ اِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْـدِه وَ لكِـنْ لا تَفْقَـهُونَ تَسْبيحَهُمْ،» (44 / اسراء) جمله «وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ ـ تسبيح آن‌ها را نمي‌فهميد،» بهترين دليل است بر اين‌كه منظور از تسبيح موجودات، تسبيح ناشي از علم و به زبان قال است، چون اگر مراد زبان‌حال موجودات و دلالت آن‌ها بر وجودصانع‌بود، ديگرمعنا نداشت بفرمايد: شما تسبيح آن‌ها را نمي‌فهميد.
و از اين قبيل است آيه شريفه « فَقالَ لَها وَ لِلاْرْضِ ائْتِيا طَوْعا اَوْ كَرْها قالَتا اَتَيْنا طـائِعيـــنَ،» (11 / فصلـــت)
ونيز از اين قبيل است آياتي كه دلالت مي‌كند بر شهادت دادن اعضاي بدن انسان‌ها و به زبان آمدن و سخن گفتنشان با خدا، و پاسخ دادن به سؤالات او، كه اعضا مي‌گويند: «اَنْطَقَنَااللّهُالَّذي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ...!» (24 / نور)

در اين‌جا ممكن است كسي بگويد: اگر غير از انسان و حيوان، ساير موجودات از نباتات و جمادات هم شعور و اراده داشته باشند، بايد آثار اين شعور از آن‌ها نيز بروز كند و همان آثاري كه انسان‌ها و حيوانات از خود نشان مي‌دهند، آن‌ها نيز نشان دهند، اين‌ها داراي علمند، و فعل و انفعال‌هاي شعوري دارند، آن‌ها نيز بايد داشته باشند، و حال آن‌كه مي‌دانيم ندارند؟ در پاسخ مي‌گوييم: هيچ دليلي نداريم بر اين‌كه علم داراي يك سنخ است تا وقتي مي‌گوييم: نباتات و جمادات هم شعور دارند، آثار شعور واقع در انســان و حيــوان نيــز از آن‌ها بــروز كنــد.
ممكن است شعور هم براي خود مراتبي داشته باشد و به خاطر اختلاف مراتب، آثارش نيز مختلف گردد. علاوه بر اين‌كه آثار و اعمال عجيب و متقني كه از نباتات و ساير انواع موجودات طبيعي در عالم مشهود است، هيچ دست كمي از اتقان و نظم و

تـرتيبـي كه در آثار مـوجـودات زنـده مـانـنـد انسـان و حيـوان مي‌بـاشــد، نــدارد. (1)

«فَكَيْـفَ اِذا جِــئْنا مِــنْ كُـــلِّ اُمَّـــةٍ بِشَهيــدٍ وَ جِـئْنابِكَ عَلي هؤُلاآءِ شَهيدا،»
«پـس چگــونـه‌انـد، وقتـي كـه مـا از هـــر امتـــي شهيـدي بيـاوريـم و تـو را هـم شهيــد بـر اينـان بياوريـم؟» (41 / نساء)
«وَ يَــوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهيدا ثُمَّ لا يُؤْذَنُ لِلَّذينَ كَفَرُوا وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ،»
1- الميـــزان، ج: 17، ص: 579.

«و روزي كـه از هــر امتــي شهيــدي مبعــوث كنيــم و ديگــر به آنــان كه كـافــر شـدنــد اجــازه داده نشــود و عـذرشــان پذيرفتــه نشـود،» (84 / نحل)
«وَ وُضِعَالْكِتابُ وَ جيءَ بِالنَّبِيّينَ وَالشُّهَداءِ،»
«و كتـاب را مـي‌گـذرانـــد، و انبيــاء و شـهــداء را مـي‌آورنـد.» (69 / زمــر)
در اين آيات شهادت مطلق آمده، و از ظاهر همه مواردش برمي‌آيد كه منظور از شهادت، شهادت بر اعمال امت‌ها، و نيز بر تبليغ رسالت است.
هــم‌چنــان‌كه آيــه:
«فَلَنَسْئَلَنَّ الَّــذيـنَ اُرْسِـلَ اِلَيْهِـمْ وَ لَنَسْئَلَـنَّ الْمُرْسَلينَ!»

«سوگند كه از مردمي كه فرستادگان به سويشان گسيل شدند، و نيز از فرستادگان پرسش خواهيم كرد!» (6/اعراف)
نيز به اين معنا اشاره مي‌كند، چون هر چند كه اين پرسش در آخرت و در قيامت صـورت مـي‌گيـرد، ولـي تحمـل ايــن شهـادت در دنيـا خـواهـد بـود، هم‌چنان‌كه آيـه:
«وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهيدا ما دُمْتُ فيهِمْ فَلَمّا تَوَفَّيْتَني كُنْتَ اَنْتَ الرَّقيبَ عَلَيْهِمْ وَ اَنْتَ عَلي كُـلِّ شَــيْءٍ شَهيـــدٌ،»
«من تا در ميانه آنان بودم شاهد بر آنان بودم، ولي همين‌كه مرا ميراندي، ديگر خودت مراقب آنان بودي، و تو بر هر چيزي شهيد و مراقبي!» (117/ مائده)
نيز آيه:

«وَ يَــــوْمَ الْقِيـامَـــةِ يَكُـــــونُ عَلَيْهِـــمْ شَهيـــــدا،»
«روز قيامت عيسي بـر مردم خـود گـواه اسـت،» (159 / نسـاء)
همـيـــن معنــا را دسـت مـــي‌دهـــــــد.

شهادت، عبارت است از تحمل - ديدن - حقايق اعمال، كه مردم در دنيا انجام مي‌دهند، چه آن حقيقت سعادت باشد چه شقاوت چه رد، و چه قبول، چه انقياد، و چه تمرد، و سپس در روز قيامت بر طبق آن‌چه ديده شهادت دهد، روزي كه خداي تعالي از هر چيز استشهاد مي‌كند، حتي از اعضاء بدن انسان شهادت مي‌گيرد، روزي كه رسول مي‌گــويـد:

«يا رَبِّ اِنَّ قَوْمِــي اتَّـخَذُوا هذَا الْقُرْانَ مَهْجُورا!»

«پــروردگــارا امــت مــن ايــن قــرآن را متـــروك گـــذاشتنـــد!» (30 / فرقان)

معلوم است كه چنين مقام كريمي شأن همه امت نيست، چون كرامت خاصه ايست براي اولياء طاهرين از ايشان، و اما صاحبان مـرتبـه پائين‌تـر از اوليـاء كـه مـرتبـه افراد عـادي و مـؤمنيـن متوسـط در سعادت است، چنين شهادتي ندارند.

كمترين مقامي كه اين شهداء - يعني شهداي اعمال - دارند اين است كه در تحت ولايت خــدا، و در سايه نعمت اوينــد، و اصحــاب صـــراط مستقيـم هستند.

پس مراد از شهيـد بودن امت، اين است كه شهداء نامبرده و داراي آن خصوصيات، در اين امت هستند. در اين امت كساني هستند كه شاهد بر مردم باشند، و رسول، شاهد بر آنان باشـد.

ولـــــي آيــــه زيــــر:

«وَ الَّـذيـنَ امَنُــوا بِاللّــهِ وَ رُسُلِــهِ اُولئِــكَ هُمُ الصِّـدّيقُونَ وَ الشُّهَـداءُ عِنْدَ رَبِّهِـمْ،»

«كساني كه به خدا و فرستادگانش ايمان مي‌آورند، آنان نزد پروردگارشان صديقين و شهداء هستند،» (19 / حديد)

دلالــت دارد بر اين‌كه چنين كسانــي نزد پروردگارشــان يعني در قيامــت از شهــداء خــواهنــد بـــود، پــس معلــوم مـي‌شود در دنيـا داراي ايـن مقــــام نيستنـــد.

شهــادت بر اعمال، به‌طوري‌كه از كلام خداي تعالي بر مي‌آيد، مختص به شهيدان از مردم نيســت، بلكه هر كسي و هر چيــزي كمترين ارتباطــي با اعمــال مــردم دارد، او نيز در همان اعمال شهادت دارد، مانند ملائكه، زمان، مكان، دين، كتاب، جوارح بدن، حـــواس و قلـــب كه همگي ايــن‌ها شـاهد بر مردم هستنــد.

و از خـود كلمـه شهـادت فهميـده مـي‌شـود: آن شـاهــدي كـه از ميـانـه نـامبـردگـان در روز قيـامت حـاضـر مـي‌شـود، شـاهـدي است كـه در ايـن

نشئه دنيـوي نيـز حضـور دارد و يـك نحـوه حيـاتـي دارد كـــه به‌وسيله آن، خصوصيـات اعمـال مــردم را درك مـي‌كنـــد و خصـــوصيـات نـامبــرده در او نقـــش مـي‌بنـــدد. (1)

«يااَيُّهَاالنَّبِيُّ اِنّا اَرْسَلْناكَ شاهِدا وَ مُبَشِّرا وَ نَذيرا!»
«اي پيـامبر مـا تـو را شاهـد بر امت، و نويدبخش و زنهار ده آنـان قـرار داديم!»
1- الميـزان، ج: 1، ص: 483.

(45 / احــزاب)
«وَ داعِيــا اِلَــي اللّهِ بِاِذْنِــه وَ سِراجــا مُنيـــــرا!»
«و قــرارت داديــم كه دعوت كننده به اذن خـدا، و چراغــي نــوربخش بـاشي!» (46/ احـزاب) (1)
رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در دنيا شاهد بر اعمال امت است، و آن‌چه امت مي‌كنند او تحمل نموده و روز قيامت آن را ادا مي‌كند، بعد از او امامان شاهد امت هستند، و آن جناب شاهد شاهدان است.
1- الميـزان، ج: 16، ص: 494.

«فَكَيْفَ اِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهيدٍ وَ جِئْنابِكَ عَلي هؤُلاآءِ شَهيدا، يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّي بِهِمُ الاَْرْضُ وَ لا يَكْتُمُـونَ اللّهَ حَديثـا،»
«چه حالي خواهند داشت در آن روزي كه از هر امتي گواهي بياوريم، و تو را نيز به عنوان گواه بر اين امت حاضر سازيم؟در آن روز كساني كه كفر ورزيدند و رسول را نـافـرماني كـردنـد آرزو مي‌كننـد اي كـاش بـا خـاك يكسان شـده بوديـم، و پيام خدا را كتمان نمي‌كـرديـم!»(41و42 / نساء)
(162) انسان و اعمالش
روز قيامت همه چيز مردم براي خداي تعالي بروز مي‌كند، چيزي از آنان براي خدا پوشيده نمي‌ماند، زيرا تمام اعمالي كه كرده‌اند نزد خدا ظاهر مي‌شود، و قهرا با حضور اعمالشان، احوالشان نيز معلوم مي‌شود، و علاوه بر اين اعضاي بدنشان و هم‌چنين انبياء و ملائكه و ديگران همه عليه آنان شهادت مي‌دهند، و خود خدا نيز در ماوراي همه آن گواهان محيط بر آنان خواهد بود، در اين هنگام است كه آرزو مي‌كنند اي كاش وجود نمي‌داشتند، و با مشاهده اين همه شهادت و اين همه رسوايي ديگر جايي براي حاشا كردن نمي‌بينند، خودشـان نيـز بـه همـه كارهـاي زشت خود اقرار مي‌كنند.
و اما اين‌كه در جاي ديگر فرموده: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّهُ جَميـعا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمـا يَحْلِفُونَ لَكُمْ، ـ روزي كه خدا همه آنان را مبعوث كند، براي خدا سوگند مي‌خورند، همان‌طور كه براي شما سوگند مي‌خورند و در مقام حاشا كردن برمي‌آيند،» (18 / مجادله) اين حاشا

كردن منافاتي با مطلب اين جا ندارد، زيرا گفتيم در آن روز همه باطن آن‌ها ظهور مي‌كند يكي از امور باطني آنان ملكه دروغ‌گويي آنان است، آن‌روز اين ملكه نيز بروز مي‌كند، و با اين كه همه حقايق را از پرده برون افتاده مي‌بينند، باز دروغ مي‌گويند، و اين دروغ‌گويي ظهور همان ملكه است، نه اين كه بخواهند حقايق را پنهان بدارند، چون گفتيم آن روز، روز بروز حقايق است، روزي است كه چيزي بر خدا پوشيده نيست، پس اين دروغشان در زماني است كه همه باطنشان ظاهر شده، و ديگر كتمان معنا ندارد.
اميرالمؤمنين عليه‌السلام در خطبه‌اي كه اوضاع وحشتناك روز قيامت را توصيف مي‌كرد فرمود: آن‌روز بر دهان‌ها مهرمي‌زنند، ديگر كسي سخن نمي‌گويد، بلكه دست‌ها به سخن در مي‌آيند، پاها خود شهادت مي‌دهند، پوست‌هاي بدن سخن مي‌گويند، كه در دنيا چه كردند، در نتيجه «لا يَكْتُمُونَ

اللّهَ حَديثا،» (42 / نساء) هيچ‌كس نمي‌تواند جـــريــانـي را از خـــداي تعــالي پنهــان بدارد. (1)
(164) انسان و اعمالش

«وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَي اللّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَاِلي عالِمِالْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،»

«بگو (هر چه ميخواهيد) بكنيد كه خدا عمل شما را خواهد ديد، و همچنين رسول او و مؤمنان نيز، بهزودي شما را بهسوي داناي غيب و شهود ميبرند، و خدا شما را از اعمالي كه ميكرديد خبر ميدهد.» (105 / توبه)

1- الميـزان، ج: 4، ص: 566.

جملــه: «بهزودي شما را بهسوي داناي غيب و شهود ميبرند، و خدا شما را از اعمالي كه ميكرديـد خبر ميدهد،» دلالت ميكند بر اينكه اولاً جمله: «خدا عمل شما را خواهد ديــد،» ناظر به قبــل از بعــث و قيامت و مربوط به دنيــا است، چون ميفرمايــد سپــس بــرمــيگــرديــد بــه عالــم غيــب و شهــادت، پــس معلــوم ميشــود ايــن ديــدن قبل از بــرگشتـــن بــه عــالــم قيــامــت و مـــربـــوط بـــه دنيـــا اســـت.

و ثانيــا منافقيــن (مــورد نظـر آيــه) تنها در روز قيامــت به حقيقــت اعمــال خــود واقــف ميشونـد، و اما قبـل از آن تنهــا و تنهــا ظــاهــر اعمــال را ميبيننــد.

وقتي علم منافقين به حقايق اعمالشان را منحصر كرده به روز قيامت، آنهم به خبر دادن خدا به ايشان، و از سوي ديگري فرموده كه خدا و رسول و مؤمنين قبل از روز

قيامت و در همين دنيا اعمال ايشان را ميبينند، و در اين ديدن خودش را با پيغمبرش و عده ديگر (مؤمنين) ذكر كرده، چنين ميفهميم كه منظور از آن، ديدن حقيقت اعمال منافقين است، و قهرا منظور از اين مؤمنين، آن افراد انگشت شماري از مؤمنين هستند كه شاهد اعمالند، نه عموم مؤمنين، آن افرادي كه آيه شريفه: «وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ اُمَّةً وَسَطــا لِتَكُونُــوا شُهَــداءَ عَلَي النّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُــولُ عَلَيْكُمْ شَهيـدا،» (143 / بقره) بدانها اشاره ميكند.

اين آيه مردم را وادار ميكند به اينكه مواظب كارهاي خود باشند و فراموش نكنند كه براي اعمال نيك و بدشان حقايقي است كه به هيچ وجه پنهان نميماند، و براي هر يك يك افراد بشر مراقبهائي هست كه از اعمال ايشان اطلاع يافته، حقيقت آن را ميبينند، و آن مراقبان عبارتند از رسول خدا صلياللهعليهوآله و مؤمنيني كه شهداي اعمال بندگانند، و خدا از

وراي ايشان محيط است، پس هم خداي تعالي آن اعمال را مي‌بيند و هم آن‌ها، و به زودي خدا در قيامت براي خود صاحبان اعمال هم پرده از روي آن حقايق برمي‌دارد، هم‌چنان‌كه فرموده: «لَقَدْ كُنْتَ في غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ‌الْيَوْمَ حَديدٌ!» (22/ق)

پس، فرق بسيار بزرگي است ميان اين‌كه انسان عملي را در خلوت انجام دهد و كسي از آن خبردار نشود، و ميان آن عملي كه در برابر چشم عده‌اي تماشاگر مرتكب شود، آن‌هم با اين‌كه خودش مي‌داند كه چنين تماشاگراني او را تماشا مي‌كنند. (1)

1- الميـزان، ج: 9، ص: 513.

«وَ ما تَكُونُ في شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ اِلاّ كُنّا عَلَيْكُمْ شُهُودا اِذْ تُفيضُونَ فيهِ وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الاَْرْضِ وَ لا فِـيالسَّمـآءِ وَ لاآ اَصْغَـرَ مِـنْ ذلِـكَ وَ لاآ اَكْبَـرَ اِلاّ فـي كِتـابٍ مُبيـنٍ،»
«تو اي پيامبر در هيچ وضعي قرار نمي‌گيري و از ناحيه خدا هيچ آيه‌اي از قرآن نمي‌خواني و شما عموم مردم هيچ عملي انجام نمي‌دهيد، مگر آن‌كه ما (خدا و فرشتگانش) بر بالاي سرتان به شهادت ايستاده‌ايم، مي‌بينيم چگونه در كارتان فرو رفتـه و سـرگـرميـد، از علم پروردگار تـو حتـي هـم وزن ذره‌اي پـوشيـده نيسـت، نــه در زميـن و نــه در آسـمـان، و هيـچ كوچك‌تـر و يــا بـزرگ‌تـــري از آن نيست مگـر آن‌كه در كتابي روشن ضبط است!» (61 / يونس)
شهود بر اعمال و حضور اشياء نزد خدا (169)
شهود و گواهان بر اعمال شما تنها خداي تعالي نيست، بلكه بسيارند، هم ملائكه شاهدنــد و هم مـردم، و خداي تعالــي هم در مــاوراي اين‌هــا محيط بــر شمــا است.
سلطنت و احاطه تام الهي كه بر اعمال واقع مي‌شود، شهادت و علمي است به كامل‌ترين وجهش، و شهادت و علمي است بر كل اعمال و بر همه جهات اعمال، و احدي از خلائق از آن مستثناء نيست، نه هيچ پيامبري، نه هيچ مؤمني و نه هيچ مشركي، شهادت و علمي است كه هيچ عملي از اعمال نيز از آن مستثناء نيست، پس مبادا كسي توهم كند كه از اعمال رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله چيزي بر خداي تعالي پوشيده مي‌ماند و در روز قيامت به حساب اعمال آن جناب رسيدگي نمي‌شود، نه، شخص رسول خدا هم بايد همیــن اعتقاد را دربــاره پروردگارش داشته و مراقب اعمال خود باشد.

«وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ...،» اين تعبير اشاره دارد به اين‌كه همه اشياء عالــم نزد خداي تعالــي حاضرند، و هيــچ چيــز از ساحت مقدس او غايب نيســت، و او هـــر چيـــزي را در كتــابــي حفــظ و ضبــط كـرده و از آن كتـــاب چيـــزي زايـــل نمــي‌شـود. (1)

«وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ اَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لااَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ
1- الميزان، ج: 10، ص: 128.

لكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّهَ لا يَعْلَمُ كَثيرا مِمّا تَعْمَلُونَ،»
«و شما كه گناه خود را پنهان مي‌كرديد از اين جهت نبود كه از شهادت گوش و چشم و پوست خود پروا داشتيد بلكه خيال مي‌كرديد كه خدا از بسياري از كـارهـايتـان بي خبـــر است؟» (22 / فصلت)
انسان هر جا و به هر حال كه باشد خدا با اوست، و هر عملي كه انجام دهد خدا با عملش هم هست و هر عضوي از اعضاي خود را كه به‌كار بزند، و هر سبب و ابزاري هم كه به‌كار ببندد، و هر طريقه‌اي را هم كه اتخاذ بكند، خداي عز و جل با آن عضو و آن سبب و آن طريقـه نيز هست، و بديـن جهت است كه مي‌فرمـايد: «وَ هُـوَ مَعَكُمْ اَيْنَ ما كُنْتُمْ،» (4 / حديد) و نيز فرموده: «اَفَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلي كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ،» (33 / رعـد) و نيـز فـرموده: «اِنَّ رَبَّـكَ لَبِالْمِرْصـادِ،» (14 / فجر) از اين‌جا نتيجه مي‌گيريم كه انسان

- كه همواره اعمالي انجام مي‌دهد - در بين كمينگاه‌هاي بسياري قرار دارد، و پروردگارش از هر سو او را مي‌بيند و مراقب و ناظر اوست، پس كسي كه مرتكب گناه مي‌شود، در همان حالي كه سرگرم كار زشت خويش است، و از خداي خود غافل، و نسبت به مقام پروردگارش در جهلي عظيم فرو رفته و دارد به ساحت قدس او بــي‌اعتنايــي مــي‌كنــد در همــان حــال پــروردگــارش او را مي‌بينــد، گنـاهش را، و غفلتـــش را، و بـي اعتنـايــي‌اش بـــه مقام ربـوبيتـــش را نـاظــر و مراقـــب اســـت.
پس جمله: «وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ،» استتار و پوشيدگي بندگان را كه در دنيا در حال معصيتنــد، نفــي مي‌كنــد و مي‌فرمايــد: در آن حال به هيــچ وجــه نمي‌توانيــد خود را از نظرخدا بپوشانيد!
«وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّهَ لا يَعْلَمُ؟» شما گمان كرده بوديد كه اعضاي بدنتان از اعمال

شما خبر ندارند، بلكه گمان مي‌كرديد حتي خدا هم از اعمالتان خبر ندارد. اين بيان توبيخ مشركيــن و يا عمــوم گنهكــاران مجــرم است كه در روز قيامــت از ناحيه خدا به آنان گفته مي‌شود. (1)

«اِذا زُلْزِلَتِ‌الاْرْضُ زِلْزالَهـا، وَ اَخْرَجَتِ الاْرْضُ اَثْقالَها،»
«وقتـي كـه زمين آن زلـزله مخصوصش را آغـاز مي‌كنـد، و زمـين آن‌چه از مردگان در شكم دارد بيرون مي‌ريـزد،» (1 و 2 / زلزله)
1- الميـزان، ج: 17، ص: 583.

«وَ قــالَ الاِنْسـانُ مـالَـها، يَــوْمَئِـــذٍ تُحَدِّثُ اَخْبارَها ، بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحي لَهـا،»
«و انسان‌ها از در تعجب مي‌پـرسند: زمين را چـه شـده است؟در آن روز زمين اخبار و اسـرار خـود را شـرح مـي‌دهـد، آري پـروردگـار تـو بــه وي وحـــي كـــرده كـه بـه زبـان آيد و اسرار را بگويد،» (3 / زلزله)
«يَوْمَئِـذٍ يَصْـدُرُ النّـاسُ اَشْتـاتـا لِيُــرَوْا اَعْمــالَهُــمْ،»
«در آن روز مردم يك جور محشور نمي‌شوند بلكه طايفـه‌هايـي مختلفنـد تـا اعمـال هـر طايفه‌اي را به آنان نشان دهند،» (6 / زلزله)
«فَــمَـنْ يَــعْمَـلْ مِـــثْــقـالَ ذَرَّةٍ خَـيْـــرا يَـــــرَهُ،»
«پس هـركس بـه سنگينـي يك ذره عمـل خيـري كـرده بـاشـد آن را مي‌بينـد،» (7 / زلزله)

«وَ مَـنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَـرّا يَـرَهُ!»
«و هـر كس بـه سنگيني يك ذره عمل شري كـرده باشـد آن را خـواهـد ديــد!» (8 / زلزله)
«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبارَها، بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحي لَهـا،» معناي جمله اين است كه: زمين به سبب اين‌كه پروردگـار تـو بـه آن وحي كرده و فرمـان داده تـا سخن بگويـد از اخبـار حـوادثي كـه در آن رخ داده سخن مي‌گويـد، پس معلـوم مي‌شـود زمين هـم براي خود شعـوري دارد، و هـر عملي كـه در آن واقع مي‌شـود مي‌فهمد، و خيـر و شرش را تشخيص مي‌دهد، و آن را براي روز اداي شهادت تحمل مي‌كنـد، تـا روزي كه بـه او اذن داده شود، يعني روز قيامت شهادت خود را ادا كرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد.

از آيه:
«وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِه وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبيحَهُمْ،» (44 / اسراء)
و نيز در آيه: «قالُوا اَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ،» (21 / فصلت) بر مي‌آيد كه حيات و شعور در تمـامي مـوجـودات جـاري است، هـر چند كه ما از نحـوه حيات آن‌ها بي خبر باشيم.
«يَـوْمَئِـذٍ يَصْـدُرُ النّـاسُ اَشْتـاتـا لِيُــرَوْا اَعْمــالَهُــمْ،» مراد از صادر شدن

مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوي منزلهاشان كه يا بهشت است و يا آتش مي‌باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاري از اهل شقاوت و هلاكت متمايز مي‌شوند، تا اعمـال خـود را ببيننـد، جزاي اعمالشـان را نشانشـان دهنـد، آن هم نـه از دور، بلكـه داخل در آن جزايشـان كنند، و يا بـه اين‌كه خـود اعمالشـان را بنـا بـر تجسم اعمال بـه ايشـان نشـان دهنـد. (1)

روزي كه زمين شهادت مي‌دهد! (177)

«فَـمَـنْ يَـعْمَـلْ مِثْـقـالَ ذَرَّةٍ خَيْـرا يَــرَهُ!»

«وَ مَـنْ يَعْمَلْ مِـثْـقالَ ذَرَّةٍ شَــرّا يَـــرَهُ!»

«وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهيدا ثُمَّ لا يُؤْذَنُ لِلَّذينَ كَفَرُوا وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ،» «روزي كه از هر امتي گواهي برانگيزيم آن وقت به كساني كه كافر بوده‌اند نه اجازه دهند، نه به مقام اعتذار آيند.» (84 / نحل)

1- الميزان، ج: 20، ص: 581.

مراد از اين شهداء كه خدا هريك را از يك امتي مبعوث مي‌كند، گواهان اعمال است كه حقايق اعمال امت خود را ضبط كرده‌اند، و در آن‌روز ايشان استشهاد مي‌شود، و ايشان شهادت مي‌دهند.

از لفظ آيه شريفه هيچ برنمي‌آيد كه مراد از شهيد هر امت، پيغمبر آن امت است، و نيز بر نمي‌آيد كه مراد از امت، امت آن پيغمبر است، بلكه احتمال هم مي‌رود كه مراد از «شَهيد،» غيراز پيغمبر و شخصي نظير امام باشد، هم‌چنان‌كه آيه سوره بقره و هم‌چنين آيه «وَ جيءَ بِالنَّبِيّينَ وَ الشُّهَداءِ،» (69 / زمر) دليل بر اين احتمال است، و بنابراين، مراد از «بِكُلِّ اُمَةٍ» امت و اهل زمان هر شهيد برانگيخته شده خواهد بود.

ذكر مبعوث كردن شهيد هر امت دليل بر اين است كه شهيدان و گواهان مورد بحث، عليه امت خود شهادت مي‌دهند كه در دنيا چه كارهايي كردند، و نيز قرينه است بر

اين‌كه لابد مراد از اين‌كه فرمود به كفار اجازه داده نمي‌شود اين است كه اجازه سخن گفتن و عذر خواستن داده نمي‌شود، و اگر اجازه شان نمي‌دهند براي اين است كه زمينه و فرصت براي اداي شهادت شهود فراهم شود، خلاصه امت ساكت شوند تا گواهان، گواهي خود را بدهند، هم‌چنان‌كه آيات ديگري نيز اشاره‌اي بر اين دارد مانند آيه: «اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلي اَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا اَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ،» (65 / يس) و آيه: «هذا يَوْمٌ لا يَنْطِقُونَ، لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ» (35 و 36 / مرسلات) (1)

1- الميـزان، ج: 12، ص: 460.

«وَ يَوْمَ نَبْعَثُ في كُلِّ اُمَّةٍ شَهيدا عَلَيْهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنابِكَ شَهيدا عَلي هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًي وَ رَحْمَةً وَ بُشْري لِلْمُسْلِمينَ،»

«روزي‌باشدكه‌از هر امتي گواهي بر عليه‌خودشان برانگيزيم و ترا برعليه اينان گواه آريم، اين‌كتابي‌كه‌بر تو نازل‌كرده‌ايم توضيح همه‌چيز و هدايت و رحمت و بشارت مسلمانـــان است.» (89 / نحل)

اين‌كه فرمود: «وَ يَوْمَ نَبْعَثُ في كُلِّ اُمَّةٍ شَهيدا عَلَيْهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ،» دلالت مي‌كند بر اين‌كــه خداونــد در هر امتي يك نفــر را مبعــوث مي‌كند تا دربــاره عمــل امت

شهادت دهد، و اين بعــث، غير بعث به معناي زنده كردن مردگان براي حساب است، بلكــه بعثــي است بعــد از آن بعــث، و اگـر مبعـوث هـر امتــي را از خـود آن امت قـرار داد بـراي ايـن اسـت كـه حجــت تمام‌تر و قاطع‌تر باشد و عذري بــاقي نگـــذارد.

جمله: «وَ جِئْنابِكَ شَهيدا عَلي هؤُلاءِ،» افاده مي‌كند كه: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله گواه بر اينان است.

مفسرين استظهار كرده‌اند كه مراد از «هؤُلاءِ ـ اينان» امتش باشد، و نيز تمامي افراد بشر كه آن جناب مبعوث به ايشان شده، از زمان عصر خود تا روز قيامت كه به ايشان مبعوث شده، چه معاصرينش و چه آيندگان، چه حاضرين در زمان حضرتش و چه غايبين، همه و همه امت اوينـد، و او شاهد بر همه آنان است. (1)

1- الميـزان، ج:12، ص: 465.

استنکاف مشرکین از شهـادت بر شراکت بت‌هـا در الـوهیت

«... وَ یَــوْمَ یُنادیهِــمْ اَیْــنَ شُــرَکائي قالُــوا اذَنّاكَ ما مِـنّا مِنْ شَهیــدٍ،»
«... و روزي کـه از راه دور از ایشــان مـي‌پـرسـد کجـاینـد شـریکـان مـن؟ در پـاسـخ مـي‌گـوینـد مـا اعـلام مي‌داریـم کـه هیـچ یـك از مـا بـه داشتـن شـریك بـراي تــو گـــواهـي نمـي‌دهـــد.» (47 / فصلت)
روزي که خداي تعالي مشرکین را از دور صدا مي‌زند: کجا هستند شریکان من؟
استنکاف‌مشرکین‌ازشهادت برشراکت‌بت‌هادرالوهیت (183)
یعني آن سنگ و چوب‌هایي که شما شریك من مي‌پنداشتید؟ مي‌گویند: اینك بـه تو اعلام مي‌کنیم که احدي از ما نیست که علیه تو به وجود شرکایي شهادت و گواهي دهد. آري در آن روز آن خدایانــي که در دنیا به جاي خدا مي‌خواندند از نظر ایشان غایب مي‌شونــد، و یقیـن مي‌کننــد کــه دیگــر هیــچ گـریـزگــاهـي از عـذاب نـــدارنـد. (1)

«وَيَقـُــولُ الاْشْــهدُ هــؤُلاآءِ الَّــذيــنَ كَـذَبُــوا عَــلي رَبِّـــهِــمْ،» «اشهـاد در آن روز مي‌گـويند: اين‌ها آن كسـاني‌انـد كـه در دنيـا بـه پروردگار خـود دروغ بستنـد!» (18 / هود)

1- الميـزان، ج: 17، ص: 609.

(184) انسان و اعمالش

اين آيـه بيـان شهـادتي است از گـواهـان عليـه مشـركين كـه بـه خـداي تعـالي افتـراء بستنـد، كـه در حقيقت از نـاحيـه شهـادت اشهـاد عليــه آنـان مسجـل مـي‌شـود كـه آنـان مفتـري بـودنـد، چـون آن‌جا مـوقفـي است كـه جـز حـق چيـزي گفتـه نمـي‌شــود، و كسي را نيز از گفتن حق و اعتراف و قبول حق چاره و مفري نيست.

«اَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَي الظّلِـمينَ اَلَّــذينَ يَصُــدُّونَ عَـنْ سَبيلِ الـلّهِ...!» (18/ 19/ هود)

اين كلام گواهان كه خداي تعالي آن را حكايت كرده تثبيت دوري از رحمت خدا از نـاحيـه گـواهان است بــراي ستـمكـاران و مسجـــل كـــردن عـــذاب اســت بـراي آنـان، نـه ايــن‌كـه نظيـر لعنـــت و رحمــت دنيـايـي، صــرف نفــريــن و دعــاســت.

شهادت اشهاد و مفهوم لعنت آنان در آخرت (185)

بـــراي اين‌كه دنيــا دار عمــل اســت و قيــامت روز جــزاء، پــس هــر لـعنت و رحـمتــي كـه در قيـامت بـــاشـد خــارجيــت آن اســت نــه لفــظ و آرزوي آن. (1)

1- الميـزان، ج: 10، ص: 279.

(186) انسان و اعمالش

(187)

فصل چهارم :پاداش و کیفر اعمال

قسمت اول: اصول اولیه کیفر و پاداش الهي

قانون كلي جزا در دنيا و آخرت

«مَــنْ عَمِلَ صـالِحـا فَلِنَفْسِـهِ وَ مَـنْ اَسـاءَ فَعَلَيْهـا ثُــمَّ اِلي رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ!»
«هـر كس عمـل صـالـح كنـد بـه نفـع خـود كـرده و هـر كس بـدي كنـد عليـه
(188)
خـود كـرده و سپـس همگـي بـه سـوي پروردگارتان بر ميگرديد!» (15 / جاثيه)
اعمال هرگز بي اثر رها نمي‌شود، بلكه هر كس عملي صالح كند از آن بهره‌مند مي‌شود، و هر كس عملي زشت كند از آن متضرر مي‌گردد. و بعد همگي شما به‌سوي پروردگارتان مراجعه خواهيد نمود، و او بر حسب اعمالي كه كرده‌ايد جزايتان مي‌دهد، اگــر اعمالتــان خير باشــد جزاي خيــر، و اگر شــر باشــد جـزاي شــر مي‌دهــد. (1)

1- الميـزان، ج: 18، ص: 249.

برگشت اثر دنيوي و اخروي اعمال به خود انسان (189)

«اِنْ اَحْسَنْتُـــمْ اَحْسَنْتُـــمْ لِاَنْفُسِكُـــمْ وَ اِنْ اَسَـــأْتُـــمْ فَلَهـــــا...،» «اگر نيكــي و احسان كرديــد به خود كــرده و اگر بــدي و ستم كرديد باز به خود كرده‌ايـــد ...!» (7 / اسراء)

هر يك از احسان و اسائه شما مختص به خود شما است، بدون اين كه به ديگران چيزي از آن بچسبد، و اين خود سنت جاريه خداست كه اثر و تبعه عمل هر كسي را، چه خوب و چه بد، به خود او برمي‌گرداند.

آيه، در مقام بيان اين معنا است كه اثر هر عمل - چه خوب و چه بد - به صاحبش برمي‌گردد، نه اين‌كه بخواهد اين معنا را برساند كه كار نيك به نفع صاحبش و كار زشت به ضرر او تمام مي‌شود.

(190) انسان و اعمالش

اين‌كه اثر هر عملي به عاملش برمي‌گردد از نظر قرآن كريم مربوط به آثار اخروي اعمال است كه به هيچ وجه به غير صاحب عمل ربطي ندارد، و در اين باره فرموده است: «مَــنْ كَفَـرَ فَعَلَيْــهِ كُفْــرُهُ وَ مَــنْ عَمِــلَ صالِحــا فَــلاَِنْفُسِهِــمْ يَمْهَــدوُنَ!» (44 / روم)

و اما آثار دنيوي اعمال چنان نيست كه به غير فاعل نرسد بلكه در صورتي كه خدا بخواهد به عنوان انعام و يا عذاب و يا امتحان اثر عمل شخصي را به شخص ديگر نيز مي‌رسانــد، بنابراين اين‌طــور نيست كه هر فاعلــي بتواند به طور دائم اثر فعل خود را به ديگــري برساند، مگــر همان احيانــا كه گفتيـم مشيت خدا بر آن تعلــق گرفته باشــد، و اما خود فاعـل اثر فعلـش دائما و بـدون هيـچ تخلفـي بـه خـودش برمي‌گردد.

بنابراين نيكوكار سهمي از عمل نيك و بدكار سهمي از عمل بد خود دارد،

برگشت اثر دنيوي و اخروي اعمال به خود انسان (191)

هم‌چنان‌كه فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقـالَ ذَرَّةٍ خَيْرا يَـرَهُ، وَ مَـنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَـرّا يَرَهُ!» پــس اثر فعــل از فاعلــش جدا نمي‌شــود، و به‌طــور دائــم هم به غيـر او نمي‌رسد. (1)

«يَـوْمَ تَأْتِي كُـلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَـنْ نَفْسِها وَ تُـوَفّي كُـلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُـمْ لا يُظْلَمُـــــــونَ!»

«روزي بيـايـد كـه هـر كــس، گــرفتـار دفـاع از خويشتن است و بـه هـر كس هــر چـــه كــرده تمـــام دهنــد و ايشـــان ستـــم نبيننـــد!» (111 / نحــــل)

1- الميــــــــــزان، ج: 13، ص: 54.

آمدن«نَفْس»در قيامت كنايه‌از حضور «نَفْس» در محضر ملك‌ديان‌است، هم‌چنان‌كه فرموده: «فَـاِنَّهُمْ لَمُحْضَــروُنَ!» (127 / صافات) و مجادله نفس از خودش به معناي دفـــاع از خويشتــن است.

كلمه «تُوَفّي» به معناي دادن حق به‌طور تمام است، بدون خردلي كم و كاست، و در اين جمله توفيه را متعلق بر خود عمل كرده و فرموده: «ما عَمِلَتْ» يعني خود عملش را بدون كم و كاست به او مي‌دهند، پس مي‌فهماند كه پاداش و كيفر آن روز خود عمل است بدون اين‌كه در آن تصرفي كرده و تغيير داده باشند يا عوض كرده باشند، و در اين كمال عدالت است، چون چيزي بر آن‌چه مستحق است اضافه نكرده و چيزي از آن كم نمي‌كنند، و به‌همين جهت دنبالش اضافه فرموده: «وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ ـ و به ايشان ظلم نمي‌شود.» (161/آل‌عمران)

بنـــابــرايـــن، در آيـــه شــريفــه بـــه دو نكتـــــه اشـــاره رفتــه اســـت:

نكتـه اول اين‌كه: هيـچ كس در قيـامت از شخصـي ديگـر دفـاع نمـي‌كنـد، بلكـه تنهـا و تنهـا بـه دفـاع از خود اشتغـال دارد، ديگر مجـالـي برايش نمي‌مانـد كـه بـه غيـر خود بپردازد و غم ديگري را بخورد، و اين نكته در آيه: «يَوْمَ لا يُغْني مَوْلًي عَنْ مَوْلًي شَيْئاً» (41/دخان) و نيز در آيه: «يَوْمَ لايَنْفَعُ مالٌ وَ لابَنُونَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ،» خاطر نشان شده است.

نكته دوم اين‌كه: دفاعي كه هر كس از خودش مي‌كند سودي ندارد، و آن‌چه را كه سزاوار او است از او دور نمي‌كند، براي اين‌كه سزائي كه به او مي‌دهند خود عمل اوست، و ديگر معنا ندارد كه نسبت عمل كسي را از او سلب كنند، و اين‌گونه سزا دادن هيچ شائبــه ظلــم ندارد.(1)

«لِيَجْزِيَهُـمُ اللّـهُ اَحْسَنَ ما عَمِلُـوا وَ يَزيدَهُمْ مِنْ فَضْلِـهِ وَ اللّهُ يَـرْزُقُ مَـنْ يَشاءُ بِغَيْــرِ حِــساب،»
«تا خــدا بهتــر از آنچه كردنــد پاداششان دهد و از كــرم خويش افزونشان كند و خـــدا هــر كـــه را بخـــواهد بـــي‌حســـاب روزي مي‌دهـــد.» (38 / نور)
1- الميـزان، ج: 12، ص: 513.

پاداش بهترين عمل براي هر عمل صالح (195)

خداي‌تعالي به‌انسان‌ها در مقابل‌هر عمل‌صالحي‌كه در هرباب‌كرده‌اند پاداش بهترين عمل در آن باب را مي‌دهد، و برگشت اين حرف به اين مي‌شود كه خدا عمل ايشان را پاك مي‌كند، تا بهترين عمل شود و بهترين پاداش را داشته باشد، به عبارتي ديگر در اعمال صالــح ايشان خرده‌گيري نمي‌كند، تا باعث نقص عمل و انحطاط ارزش آن شود، در نتيجه عمل حَسَن ايشان احسن مي‌شود. (1)

1- الميـزان، ج: 15، ص: 179.

«وَ الَّذيـنَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اَحْسَـــــنَ الَّـــــذي كـانُــوا يَعْمَلُـــــونَ،»

«و كساني كه ايمان آوردند و عمل صالح كردند ما گناهان ايشان را از ايشان محو مي‌كنيم و به طور مسلم پاداش بهتر از آن‌چه مي‌كردند مي‌دهيم.» (7 / عنكبوت)

اين‌كه فرمود: ايشان را به بهترين آن‌چه عمل كرده‌اند جزاء مي‌دهد معنايش اين است كه: آن قدر درجه ايشان را بالا مي‌برد كه مناسب بهترين اعمال ايشان باشد و يا اين است كه: در هنگام حساب در اعمالي كه كرده‌اند خرده‌گيري ننموده، جهات نقص و عيبي كه در آن‌ها است بـه حساب نياورنـد، در نتيجـه با همـه آن‌ها معاملـه بهتـرين عمـل از نوع خودش را بكننـــد، مثــلاً نمـازشـان را به جـاي بهتـرين نمـاز بپذيـرنـد،

هـر چنــد كه مشتمــل بر جهــات نقص و بدي‌هايـي باشد، و هم‌چنين هر عمل ديگر. (1)

«اِنَّ الاْبْــرارَ لَـــفــي نَـــعيـــمٍ،»
«و در روز قيـامت آن‌هـا كه نيكــوكــارنــد در نعيمنـد،»
«وَ اِنَ‌الْفُجّــارَ لَفي جَحيـمٍ، يَصْـلَوْنَهـا يَــوْمَ الــدّينِ،»
«و آن‌هاكه بدكارند در جحيمند، روز جزا وارد آن شوند،»
«و از آن غائب نگردند.» (13 تا 16/انفطار)
«وَ مـــا هُـْ عَنْهــا بِغـائِبيـنَ،»
1- الميـزان، ج: 16، ص: 153.
(198) انسان و اعمالش
ايــن آيــات مي‌خــواهـــد نتيجــه حفــظ اعمال با نوشتن نويسندگان و ظهور آن را در قيـــامت بيــــان كـنـــد.
كلمه «اَلاْبْـرارَ» به معناي نيكوكاران است، و كلمه «فُجّارَ» به معناي گنهكاران پرده در است، و ظاهـرا مـراد كفار هتاك باشد، نه مسلمانان گنهكار، چون مسلمانان در آتـش مخلـد نمـي‌شـونـد.
«يَصْلَوْنَها يَوْمَ الدّينِ،» مي‌فرمايد «فُجّارَ» در روز جزا براي ابـد مـلازم دوزخنـد، و از آن جـدا شدنـي نيستند.
«وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبينَ» مي‌فرمايد اهـل دوزخ از دوزخ غايب نمي‌شوند، و منظور اين است كه از آن بيرون نمي‌آينـد، پس آيه مورد بحث در معناي آيه «وَ ما هُمْ بِخارِجينَ مِنَ
مفهوم دادن پاداش عمل برتر به همه اعمال (199)
النّارِ» (167/بقره) است. (1)

«قُـلْ يَجْمَـعُ بَيْنَنـا رَبُّـا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتّاحُ الْعَليمُ!»
«بگو: پروردگار ما بين ما و شما جمع نموده، سپس به حق در بين ما داوري مي‌كنـد، و او جـداكننـده حـق و باطـل به دانـايي است!» (26 / سبا)
از آن‌جايي كه واجب است جزاي عمل هر كسي از نيكوكاران و بدكاران به خود او
1- الميــــزان، ج: 20، ص: 373.

برگردد، و لازمه اين قاعده آن است كه نخست هر دو طايفه يك جا جمع شده، و سپس بيـن آنـان جـدايي بيفتـد، و هـر يك در يك‌سو قـرار گيرنـد، نـاگـزيـر ايـن كـار جــز از كسي كه مـدبر امـور انسان‌هاست، برنمي‌آيــد، و او پـروردگـار متعـال است.
پس آيه مورد بحث دو چيز را اثبات مي‌كند، يكي بعث و قيامت را، تا همه يك جا جمع شده، سپس هر طايفه‌اي در صفي جداگانه قرار گيرند، نيكوكاران در صفي و بدكاران در صفي ديگر، و دوم انحصار اين جدا سازي براي خداي تعالي، و اين را از راه انحصار ربوبيت براي‌او اثبات‌مي‌كند و ازاين طريق ربوبيت ارباب مشركين‌را ابطال مي‌نمايد. (1)
1- الميـزان، ج: 16، ص: 566.

«فَـاَمّـا مَـنْ ثَـقُلَـتْ مَـوازينُـهُ، فَـهُـوَ فـي عيشَـةٍ راضِيَـةٍ،»
«امـا كسـي كـه اعمالش نـزد خـدا سنـگيـن وزن و داراي ارزش بـاشـد، او در عيشـي رضـايـت بخـش خـواهـد بـود،»
«وَ اَمّا مَـنْ خَـفَّتْ مَـوازيـنُـهُ،»
«و اما آن‌كه اعمالش وزن و ارزشي نداشته باشد،»
«فَـاُمُّـهُ هـاوِيَـةٌ،»
«و در آغـوش و دامـن هاويـه خواهـد بـود،»
«وَ ما اَدْريـكَ مـاهِـيَـهْ،»

«و تـو نمـي‌دانـي هـاويـه چيسـت،»
«نـارٌ حـامِيَـةٌ،»
«آتشي است سوزنده!» (6 تا 11/تكاثر)

اين آيات اشاره دارد به اين‌كه در قيامت بعضي اعمال در ترازوي عمل سنگين است، مانند ايمان به خدا و انواع اطاعت‌ها، و بعضي ديگر اين‌طور نيستند، مانند كفر و انواع نافرماني‌ها و گناهان، كه البته اثر هر يك از ايـن دو نـوع مختلف است، يكي سعـادت را دنبـال دارد، و آن اعمـالـي اسـت كـه در تـرازو سنگيـن باشـد، و ديگـري شقـاوت.

«عيشَـةٍ راضِيَـةٍ،» «عيشَـةٍ» به معناي نوعي زندگي كردن است، مانند يك زندگي خوش، و نصيب كساني خواهد بود كـه اعمالشـان نزد خـدا داراي وزن و ارزش است.

«فَـاُمُّـهُ هـاوِيَـةٌ،» كسي كه ميزانش سبك باشد سرانجامش سقوط به سوي «اَسْفَـلَ سـافِليـنَ» اسـت، هـم‌چنـان كه در جـاي ديگـر فرمـود: «ثُـمَّ رَدَدْنـاهُ اَسْفَـلَ سـافِليـنَ اِلاَّ الَّـذينَ امَنُوا...!» (5 / تين) (1)

«لِيَجْــزِيَ اللّــهُ كُــلَّ نَفْــسٍ مــا كَسَبَــتْ اِنَّ اللّــهَ سَــريــعُ الْحِســابِ!»
«تا خدا هـر كه را هـر چـه كـرده است سـزا دهـد كه خدا سريع الحساب است!» (51 / ابراهيم)
1- الميـزان، ج: 20، ص: 595.
(204) انسان و اعمالش
اين آيه جزو آياتي است كه اوضاع و احوال قيامت را نتيجه اعمال دنيا مي‌داند. آيه شريفه نخست جزاي اعمال را در روز جزاء بيان نموده و سپس انتقام اخروي خدا را معنا مي‌كند و مي‌فهماند كه انتقام او از قبيل شكنجه دادن مجرم به‌خاطر رضايت خاطر نيست، بلكه از باب به ثمر رساندن كشته اعمال است. و به عبارت ديگر از باب رساندن هـر كسـي بـه عمــل خـويش است.
و اگر اين معنا را با جمله «اِنَّ اللّهَ سَريعُ الْحِسابِ،» تعليل نموده، براي اشاره به اين نكته است كه حكم جزاء و نوشتن آن سريع و دوش به دوش عمل است الا آن‌كه ظهور و تحقق جزاء در قيامت واقع مي‌شود. (1)
1- الميـزان، ج: 12، ص: 129.

«مَــنْ كــانَ يُـريـدُ الْحَيـوةَ الـدُّنْيــا وَ زينَتَهــا نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمالَهُمْ فيها وَ هُمْ فيــها لا يُبْخَسُونَ،»
«كسي كه از تلاش خود تنها زندگي دنيا و زينت آن را بخواهد، ما نتيجه تلاش ايشــان را بـه‌طــور كــامــل مــي‌دهيم، و در آن هيـچ نقصــانــي نمـي‌يـابنـد،»
«اُولآئِكَ الَّذينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي‌الاْخِرَةِ اِلَّاَالنّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فيها وَ بطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ،»
(206) انسان و اعمالش
«اما اين‌ها همان‌هايند كه در آخرت به جز آتش بهره‌اي ندارند، و آن‌چه در دنيا تــلاش كــرده‌انــد بي‌نتيجه مي‌شــود، چون هرچــه كرده‌اند باطــل بــوده است.» (15 و 16 / هود)
عمل آدمي هر طور كه باشد تنها آن نتيجه‌اي را كه منظور آدمي از آن عمل است به او مي‌دهد، اگر منظورش نتيجه‌اي دنيوي باشد نتيجه‌اي كه شأني از شؤون زندگي دنياي او را اصلاح مي‌كند، از مال و جمال و جاه، و يا بهتر شدن وضعش، عملش آن نتيجه را مي‌دهد، البته در صورتي آن نتيجه را مي‌دهد كه ساير اسبابي كه در حصول اين نتيجه مؤثرند مساعدت بكنند، و عملي كه به اين منظور انجام شده نتايج أخروي را ببار نمي‌آورد، زيرا فاعل آن، قصد آن نتايج را نداشته تا آن نتايج به دستش بيايد، و
نتايج متفاوت اعمال در آخرت (207)
صرف اين‌كه عملي ممكن است و صلاحيت دارد كه در طريق آخرت واقع شود كافي نيست و رستگاري آخرت و نعيم آن را نتيجه نمي‌دهد، مثلاً احسان به خلق و حسن خلق (هم مي‌تواند به نيت دوست‌يابي و جاه‌طلبي و نان قرض دادن انجام شود، و هم به نيت پاداش اخروي و تحصيل خوشنودي خداي تعالي،) اگر به نيت خوشنودي خدا انجام نشود باعث اجر و پاداش اخروي و بلندي درجات نمي‌شود.
به همين جهت است كه مي‌بينيم بعد از جمله مورد بحث فرموده: «اُولآئِكَ الَّذينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي‌الاْخِرَةِ اِلَّاَالنّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فيها وَ بطِلٌ ماكانُوا يَعْمَلُونَ،» و خبر داده كه آنان وقتي وارد در حيات آخرت مي‌شوند، وارد در خانه‌اي مي‌شوند كه حقيقت و واقعيتش آتشي است كه تمامي اعمال دنيايي آنان را مي‌خورد، آن‌طور كه آتش هيزم را از بين مي‌برد، خانه‌اي كه آن‌چه در نظر اين دنياپرستان زيبا و مايه خرسندي بود نابود
(208) انسان و اعمالش
مي‌سـازد و آن‌چه را كه كـردند بي‌نتيجـه و خنثـي مي‌نمايد.

آري دار آخرت چنين واقعيتي دارد و به همين جهت در جاي ديگر قرآن آن را دارالبوار يعني خانه هلاكت و نابودي ناميده مي‌فرمايد: «اَلَـمْ تَـرَ اِلَـي الَّـذينَ بَدَّلُوا نِعْمَـتَ اللّهِ كُفْرا وَ اَحَلُّوا قَـوْمَهُـمْ دارَ الْبَوارِ جَـهَنَّمَ يَصْـــلَوْنَـــها!» (28 و 29 / ابراهيم)

آن‌چه تا اين‌جا گفته شد دو نكته را روشن ساخت: نكته اول اين‌كه، مراد از توفيه اعمال و پرداخت كامل اعمال به آنان، پرداخت كامل نتايج اعمال آنان و رساندن آثاري است كه اعمالشان به حسب نظام اسباب و مسببات دارد، نه آن نتايجي كه خود آنان از اعمالشان در نظر داشتند، و به اميد رسيدن به آن نتايج، زحمت اعمال را تحمل كــردنـد. و خداي تعالي در جاي ديگر از كلام مجيدش از اين حقيقت اين‌طور تعبير كرده كه: «وَ «مَـنْ كانَ يُـريـدُ حَـرْثَ الـدُّنْيا نُـؤْتِه مِنْها وَ ما لَهُ فِي الْاخِرَةِ مِنْ نَصيبٍ!» (20 / شوري)

نتايج متفاوت اعمال در آخرت (209)

ملاحظه مي‌كنيد كه در اين آيه نفرموده: ما هر منظوري كه داشته به او مي‌دهيم بلكه فرموده: پاره‌اي از آن بهره‌ها را به او مي‌دهيم .

و باز در جاي ديگر فرموده: «مَنْ كانَ يُريدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لهُ فيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُريدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْليها مَذْمُوما مَدْحُورا،» (18 / اسراء) كه در اين آيه علاوه بر آن نكته‌اي كه در آيه قبلي بود اين بيان اضافي را هم دارد كه چنان نيست كه هر كس هر چه بخواهد و به همان مقدار كه خواسته به او مي‌رسد، بلكه زمام امور دنيا به دست خداي سبحان است، و طبق آن‌چه سنت اسباب بر آن جريان دارد به هر كس هر مقدار كه بخواهد مي‌دهد و هر چه را نخواهد نمي‌دهد، هر كه را كه بخواهد مقدم مي‌دارد و هر كه رابخواهد عقب مي‌اندازد.

نكتــه دوم اين‌كه ايـن دو آيه، يعنـي آيـــه: «مَنْ كــانَ يُريــدُ الْحَيــوةَ الدُّنْيا وَ

(210) انسان و اعمالش

زينَتَها نُــوَفِّ اِلَيْهِــمْ اَعْمالَهُــمْ،» (15 / هود) تا آخــر آيه بعدي - حقيقتي از حقايق الهــي را بيان مي‌كند. (1)

«فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ،»
«هيچ كس نداند به سزاي آن عملها كه مي‌كرده‌اند چه مسرتها براي ايشان نهان كرده‌اند.» (17/ سجده)
1- الميــزان، ج: 10، ص: 260.
مسرت‌هاي پنهان الهي براي صاحبان اعمال (211)
اين جمله فرع بر اوصاف و اعمالي است كه مؤمنين دارند، مي‌فرمايد: به خاطر آن اوصاف و اعمالي كه دارند خداوند چنين ثوابي برايشان فراهم كرده است. آن نعمت‌ها آن قدر بزرگ و خيره كننده است، كه تنها يك چشم و دو چشم از ديدنش روشن نمي‌شود، بلكه هر صاحب چشمي كه آن را ببيند چشمش روشن مي‌گردد.
هيچ نفسي از نفوس بشر نمي‌داند كه خدا چه نعمت‌هايي كه مايه روشني ديده هر صاحب ديده‌اي است در قبال اعمال نيكي كه در دنيا كرده‌اند پنهان نموده، و اين ندانستنشان به خاطر اين است كه آن نعمت‌ها مافوق علم و تصور ايشان است. (1)

1- الميـزان، ج: 16، ص: 395.

«قُـلْ لِلَّــذينَ امَنُـوا يَغْفِرُوا لِلَّذينَ لا يَرْجُونَ اَيّامَ اللّهِ لِيَجْزِيَ قَـوْما بِما كانُوا يَكْسِبُـونَ،»

«به كساني كه ايمان آورده‌اند بگو، بر كفاري كه به ايـام خـدا اميـد ندارنـد ببخشـايند تا خـدا هـر قـومي را بـه آن‌چه عمل كرده‌اند كيفر دهد.» (14 / جاثيه)

«لِيَجْـزِيَ قَـوْما بِما كانُوا يَكْسِبُونَ،» معنايش اين است كه: اي رسول گرامي من، به مؤمنين دستور بده از اين مستكبرين كه به آيات خدا استهزاء نموده و انتظار ايام خدا را ندارند، اغماض كنند تا آن‌كه خداي تعالي بر طبق آن‌چه كرده‌اند جزايشان دهد، چه، روز جزاء يكي از ايام خدا است.

و خـلاصه از ايـن منكـرين قيـامت در گذرنــد تـا خـــدا در روزي از روزهـاي خـود، ايشان را به كيفر اعمالشان برسانـد. خـداي تعالي به زودي ايشان را بر طبق آن‌چــه كرده‌اند كيفــر مي‌دهد.

«مَنْ عَمِلَ صـالِحـا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ اَسـاءَ فَعَلَيْها ثُمَّ اِلي رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،» (15 / جاثيه) خـــداي تعالي ايشان را به آن‌چه كردند جزاء مي‌دهد، براي اين‌كه اعمال هرگز بي اثر رها نمي‌شود، بلكه هر كس عملــي صالح كند از آن بهره‌منــد مي‌شود، و هر كــس عملي زشت كنــد از آن متضرر مي‌گردد. و بعد همگي شمابه‌سوي پروردگارتان مراجعــه خواهيــد نمــود، و او بــر حســب اعمالــي كه كرده‌ايــد جزايتان مي‌دهد، اگر اعمالتــان خيــر باشــد جزاي خيــر، و اگــر شــر باشــد جـزاي شر مي‌دهــد. (1)

1- الميـــــــــزان، ج: 18، ص: 249.

فضل الهي: پاداشي بيشتر از عمل

«وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنيــنَ بِاَنَّ لَهُـمْ مِنَ اللّهِ فَضْلاً كَبيرا،»
«و مؤمنــان را مژده بده كه از ناحيه خدا فضلي بس بزرگ دارند!» (47 / احزاب)
«فَضْل» به معناي عطا كرده بدون استحقاق گيرنده است، و در جاي ديگر عطاي خود را توصيف كرده و فرموده: «مَنْ جآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها،» (160 / انعام) و نيز فرموده: «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ،» (35 / ق) كه در اين دو آيه بيان كرده كه او از ثواب آن قدر مي‌دهد، كه يك مقدارش در مقابل عمل قرار مي‌گيرد، و بيشترش در
فضل الهي: پاداشي بيشتر از عمل (215)
مقابل عملي قرارنمي‌گيرد، و اين همان «فَضْل» است. البته در آيه‌شريفه هيچ‌دليلي نيست بر اين‌كه دلالت كند كه اين اجر زيادي مخصوص آخرت است. (1)

«زَعَمَ الَّذينَ كَفَرُوا اَنْ لَنْ يُبْعَثُـوا قُلْ بَلي وَ رَبّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّـؤُنَّ بِما عَمِلْتُمْ وَ ذلِكَ عَلَي‌اللّهِ يَسيرٌ»
«كساني كه كافر شدند پنداشتند كه مبعوث نمي‌شوند، بگو چرا، به پروردگارم سوگنـد كـه بـه طـور قطـع مبعـوث مي‌شـويـد و بـدان‌چـه كـه كرده‌ايـد خبرتـان خواهند داد و اين براي خدا آسان است.» (7/تغابن)
1- الميـزان، ج: 16، ص: 495.

به پروردگارم سوگند كه به طور يقين مبعوث خواهيد شد!
«وَ ذلِكَ عَلَي‌اللّهِ يَسيرٌ،» مبعوث كردن مردم و خبر اعمالشان را به ايشان دادن، براي خداي تعالي آسان است، و هيچ دشواري ندارد، و اين رد اعتقاد مشركين است كه مسأله بعث را محال دانسته مي‌گفتند: ممكــن نيست خداي تعالــي چنين كــاري بكند، و دليلــي بـه جـز استبعــاد نداشتنــد.
و در جاي ديگر قرآن از اين آساني بعث به مثل «وَ هُوَ الَّذي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعيدُهُ وَ هُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ،» (27 / روم) تعبير آورده، فرموده: او كسي است كه خلق را بدون سابقه و از هيچ بيافريد، و سپس دوباره او را بر مي‌گرداند، و برگرداندنش بر او آسان‌تر است.

و دليل بر اين‌كه معاد براي خداي تعالي دشواري ندارد، همان اسماء و صفاتي است كه در صدر آيات نام برد، يعني خلق، ملك، علم، محموديت، و منزه بودن، كه جامع همه آن اسمــاء و صفـات كلمــه‌اللّه است، كــه معنـايش دارنـده تمامـي صفـات كمـال است. «وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ،» (10 / حديد) اين جمله علم خداي تعالي را بـه يـاد آنان مي‌آورد، علمش بـه دقائـق اعمال آنان، مي‌خـواهـد دستـور «فَامَنُوا» را بـه اين وسيلـه تـأكيـد كنـد، و معنـاي آن اين است كه: ايمان بيـاوريد، و در ايمـان آوردن خود كـوشش هم بكنيـد، براي اين‌كه خدا به دقـائق اعمالتـان عالم است، هرگز از هيچ يك از آن اعمال غافل نمي‌ماند، و او به طور قطع جزاي اعمالتان را مي‌دهد. (1)
1- الميـزان، ج: 19، ص: 502.

قسمت دوم: تغییر و تبدیل در قانون پاداش و کیفر

1 ـ يكي از احكام اعمال آدمي اين است كه پاره‌اي از گناهان، حسنات دنيا و آخرت را حبط مي‌كند، مانند ارتداد كه آيه شريفه: «وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَاُولآئِكَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْاخِرَةِ...،» (217 / بقره) آن‌را باعث حبط اعمال در دنيا و آخرت معرفي كرده، و يكي ديگر كفر است، كفر به آيات خدا و عناد به خرج دادن نسبت به آن نيز به حكم آيه: «اِنَ‌الَّذينَ يَكْفُرُونَ بِآياتِ‌اللّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَليمٍ اُولئِكَ الَّذينَ حَبِطَتْ
(220)
اَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْاخِرَةِ،» (21 و 22 / آل‌عمران) باعث حبط اعمال در دنيا و آخرت است.

2 ـ هم‌چنين در مقابل آن دو گناه بعضي از اطاعت‌ها و اعمال نيك هست، كه اثر گناهان را هم در دنيا محو مي‌كند و هم در آخرت، مانند اسلام و توبه، به دليل آيه شريفه: «قُلْ ياعِبادِيَ‌الَّذينَ اَسْرَفُوا عَلي اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوامِنْ رَحْمَةِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَميعا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُوَ اَنيبُوا اِلي رَبِّكُمْ وَ اَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَكُمُ‌الْعَذابُ ثُمَّ لاتُنْصَروُنَ وَاتَّبِعُوا اَحْسَنَ ما اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ،»(53و54و55/زمر)
و آيه شريفه: «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدايَ فَـلا يَضِلُّ وَ لا يَشْقي وَ مَـنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْري فَاِنَّ لَـهُ مَعيشَــةً ضَنْكـا وَ نَحْشُـرُهُ يَــوْمَ الْقِيمَـةِ اَعْمي!» (123 و 124 / طه)

3 ـ و نيز بعضي از گناهان است كه بعضي از حسنات را حبط مي‌كند مانند دشمني با
بررسي مسئله احكام‌اعمال از حيث جزا (221)
رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله كه به حكم آيه شريفه: «اِنَّ الَّذينَ كَفَروُا وَ صَـدُّوا عَنْ سَبيـلِ اللّهِ وَ شـاقُّواالرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدي لَنْ يَضُرُّوا اللّهَ شَيْئا وَ سَيُحْبِطُ اَعْمالَهُمْ يا اَيُّهَاالَّذيـنَ امَنُوا اَطيعُوا اللّهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا اَعْمالَكُمْ،» (32 و 33 / محمد) باعث حبط بعضي از حسنات مي‌شود، و هم‌چنين است صدا بلند كردن در حضور رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله كه به حكم آيه شريفه «يا اَيُّهَا الَّذيـنَ امَنُـوا لا تَرْفَعـوُا اَصْواتَكُـمْ فَوْقَ صَـوْتِ‌النَّبِـيِّ وَ لاتَجْهَـروُا لَهُ بِالْقَـوْلِ كَجَهْـرِ بَعْضِكُـمْ لِبَعْضٍاَنْ تَحْبَـطَ اَعْمالُكُمْ وَ اَنْتُمْ لا تَشْعُروُنَ،» (2 / حجرات) باعث حبط بعضي از اعمال مي‌شود.

4 ـ و نيز بعضي از كارهاي نيك است كه اثر بعضي از گناهان را از بين مي‌برد، مانند نمازهاي واجب كه به حكم آيه شريفه: «وَ اَقِمِ الصَّلوةَ طَرَفَيِ

النَّهارِ وَ زُلَفا مِنَ الّيْلِ اِنَّ

الْحَسَنتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ،» (114 / هود) باعث محو سيئات مي‌گردد و مانند حج كه به حكم‌آيه شريفه: «فَمَنْ تَعَجَّلَ فييَوْمَيْنِ فَلااِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا اِثْمَ عَلَيْهِ،» (203/بقره) و نيز مانند اجتناب از گناهان كبيــره كه به حكــم آيه شريفه: «اِنْ‌تَجْتَنِبُوا كَبآئِرَ ماتُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ،» (31 / نساء) باعث محو سيئات مي‌شود، و نيز به حكـم آيـه شـريفـه: «اَلَّـذيـنَ يَجْتَنِبُـونَ كَبـائِرَ الاِْثْــمِ وَ الْفَواحِشَ اِلاَّ اللَّمَمَ اِنَّ رَبَّكَ واسِعُ‌الْمَغْفِرَةِ» (32 / نجم) باعث محو اثر گناهان كوچك مي‌شود.
5 ـ و نيز بعضي از گناهان است كه حسنات صاحبش را به ديگران منتقل مي‌كند، مانند قتل كه خداي تعالي درباره‌اش فرموده: «اِنّي اُريدُ اَنْ تَبُوآءَ بِاِثْمي وَ اِثْمِكَ،» (29 / مائده) و اين معنا درباره غيبت و بهتان و گناهاني ديگر در روايات وارده از رسـول‌خدا و ائمه

اهل‌بيت عليه‌السلام نقل شده، و هم‌چنين بعضي از طاعت‌ها هست كه گناهان صاحبــش را به غير منتقـل مي‌سازد، كه به‌زودي خواهد آمد.
6 ـ و نيز بعضي از گناهان است كه مثل سيئات غير را به انسان منتقل مي‌كند، نه عين آن‌را، مانند گمراه كردن مردم كه به حكم آيه: « لِيَحْمِلُوآا اَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ اَوْزارِ الَّذيــنَ يُضِلّونَهُــمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ،» (25 / نحل) و نيز فرموده: «وَلَيَحْمِلُنَّ اَثْقالَهُمْ وَ اَثْـــقالاً مَـــــعَ اَثْـــــقالِهِــــمْ.» (13 / عنكبوت)
7 ـ و هم‌چنيــن بعضي از اطاعت‌هــا هست كه مثل حسنــات ديگران را به انســان منتقــل مي‌كنــد، نــه عيــن آن‌هـــا را، و قــرآن در ايــن بــاره فــرمــوده: «وَ نَكْتُــبُ

مــا قَــدَّمُـــوا وَ اثـــارَهُـــمْ» (12 / يس)
8 ـ باز پاره‌اي از گناهان است كه باعث دو چندان شدن عذاب مي‌شود، و قرآن در اين باره فرموده: «اِذا لاَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَيوةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ،» (75 / اسراء) و نيز فرموده: «يُضـاعَــفْ لَهَا الْعَــذابُ ضِعْفَيْـنِ!» (30 / احــزاب)
9 ـ و هم‌چنين پاره‌اي از طاعت‌ها هست كه باعث دو چندان شدن ثواب مي‌شود، مانند انفاق در راه خدا كه درباره‌اش فرموده: «مَثَلُ الَّذينَ يُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ في سَبيــلِ اللّــهِ كَمَثَــلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَــتْ سَبْعَ سَنابِلَ في كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ،» (261 / بقره) و نظيــــر ايـــن تعبيــــر در دو آيـــه زيــر آمــــده:

«اَولئِـكَ يُـؤْتَـوْنَ اَجْرَهُــمْ مَرَّتَيْنِ،» (54 / قصص)
«يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُـــمْ،» (27 / حديد)

علاوه بر اين‌كه به حكم آيه شريفه: «مَــــنْ جـآءَ بِالْـحَسَنَةِ فَـلَــهُ عَشْـــرُ اَمْثالِهــا،» (160/انعام) به‌طور كلي كارهاي نيك پاداش مكرر دارد.

10 ـ و نيز پاره‌اي از حسنات هست كه سيئات را مبدل به حسنات مي‌كند، و خداي تعالي در ايــن بــاره فــرمــوده: «اِلاّ مَـنْ تابَ وَ امَــنَ وَ عَمِلَ عَمَـــلاً صالِحا فَاُولئِكَ يُبَـــدِّلُ اللّـــهُ سَيِّاتِــهِــمْ حَسَنـــاتٍ!» (70 / فرقان)

11 ـ و نيز پاره‌اي از حسنات است كه باعث مي‌شود نظيرش عايد ديگري هم بشود، و در

(226) انسان و اعمالش

ايــن بــاره فرموده: «وَالَّذينَ امَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِايمانٍ اَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما اَلَتْنــاهُــمْ مِــنْ عَمَلِــهِـمْ مِــنْ شَــيْءٍ كُـــلُّ امْــرِءٍ بِـما كَسَبَ رَهيــنٌ!» (21 / طور)

ممكن است اگر در قرآن بگرديم نظير اين معنا را در گناهان نيز پيدا كنيم، مانند ظلم به ايتام مردم، كه باعث مي‌شود فرزند خود انسان يتيم شود، و نظير آن ستم در فرزنــدان ستمگر جريــان يابد، كه در اين باره مي‌فرمايد: «وَ لْيَخْشَ الَّـذينَ لَــوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافا خافُوا عَلَيْهِمْ.» (9 / نساء)

12 ـ و باز پاره‌اي حسنات است كه سيئات صاحبش را به ديگري و حسنات آن‌ديگري را به وي مي‌دهد هم‌چنان‌كه پاره‌اي از سيئات است كه حسنات صاحبش را به ديگري و سيئات ديگري را به او مي‌دهد، و اين از عجايب امر جزا و استحقاق است، كه بحث پيرامون آن در

بررسي مسئله احكاماعمال از حيث جزا (227)

ذيل آيه شريفه: «لِيَميزَ اللّهُ الْخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ‌الْخَبيثَ بَعْضَهُ عَلي بَعْضٍ فَيَــرْكُمَــهُ جَميعــا فَيَجْعَلَــهُ في جَهَنَّــمَ،» (37 / انفال) در تفسير الميزان آمده است.

بــا دقــت در آيــات ســابــق و تدبر در آن‌ها اين معنا روشن مي‌شود كه اعمال انسان‌ها از حيــث مجــازات يعنــي از حيــث تأثيرش در سعادت و شقاوت آدمي نظامي دارد غير آن نظــامي كه اعمــال از حيــث طبع در اين عالـم دارد.

و سخن كوتاه آن‌كه عالم مجازات نظامي جداگانه دارد، چه بسا مي‌شود كه يك عمل در آن عالم مبدل به عملي ديگر مي‌شود، و چه بسا عملي كه از من سر زده مستند به ديگري مي‌شود، و چه بسا به فعلي حكمي مي‌شود غير آن حكمي كه در دنيا داشت، و هم‌چنين آثار ديگري كه مخالف با نظام

عالم جسماني است.
و اين معنا نبايد باعث شود كه كسي توهم كند كه اگر اين مطلب را مسلم بگيريم بايد احكام عقل
(228) انسان و اعمالش
را در مورد اعمال و آثار آن به‌كلي باطل بدانيم، و در اين صورت ديگر سنگ روي سنگ قرار نمي‌گيرد، بدين جهت جاي اين توهم نيست كه ما مي‌بينيم خداي سبحان هر جا استدلال خودش و يا ملائكه موكل بر امور را بر مجرمين در حال مرگ يا برزخ حكايت مي‌كند، و هم‌چنين هر جا امور قيامت و آتش و بهشت را نقل مي‌نمايد، همه جا به حجت‌هاي عقلي يعني حجت هائي كه بشر با آن‌ها آشنا است استدلال مي‌كند، و همـه جـا بـر ايـن نكتـه تكيـه دارد، كـه خـدا بـه حـق حكـم مي‌كنـد و هر كس هر چه كـــرده به كمـال و تمــام به او بـــرمي‌گـــردد.
اين طريقه قرآن كريم است در سخن گفتن با مردم، و خود او تصريح مي‌فرمايد كه مسأله عظيم‌تر از آن توهم‌ها و خيالاتي است كه به ذهن مردم مي‌رسد، و چيزي است كه حوصله مردم گنجايش آن را ندارد، حقايقي است كه فهم بشر بدان احاطه نمي‌يابد، و به همين جهت آن حقايق را نازل و باز هم نازل كرده، تا هم افق با ادراك بشر شود، و در بررسي مسئله احكاماعمال از حيث جزا (229)
نتيجه آن مقــداري كه خدا مي‌خواهــد از آن حقايـــق و از تأويـــل اين كتاب عزيز بفهمنـــد هـــم‌چنـــان‌كـــه فرمـــود: «وَالْكِتابِ الْمُبينِ اِنّا جَعَلْناهُ قُرْآنا عَرَبِيّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ!» (2 و 3 / زخرف)
پس قرآن كريم در خبر دادن از خصوصيات احكام جزا و آن‌چه مربوط به آن است اعتمادش بـــر احكام كليـــه عقلائيه اســـت، كه در بيـــن عقلا داير است، و اساسش مصالـح و مفـاسـد اســـت.
آيات دسته اول كه مورد بحث ما است حكم مي‌كند به اين‌كه گناهان كشته شده به‌ظلم، به گردن قاتل ظالم است، و وقتي به گردن او بود اگر مؤاخذه‌اش كنند، به گناهان خودش مؤاخذه‌اش كرده‌اند، و نيز آن آيات حكم مي‌كرد كه هر كس سنت بدي باب كند پيروان آن سنت به تنهائي آن گناه را مرتكب نشده‌اند، باب كننده نيز مرتكب شده، پس
(230) انسان و اعمالش
يك معصيت دو معصيت است، و اگر حكم مي‌كرد به اين‌كه ياور ظالم در ظلمش و پيرو پيشواي ضلالت هر دو شريك در معصيتند، و مثل خود ظالم و پيشوا، فاعلند، قهرا مصداق آيه: «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْري...،» (164 / انعام) و نظاير آن مي‌شوند، نه اين‌كه اين دو طايفه از حكم آيه نامبرده مستثنا باشند و يا مـورد نقض آن واقـع گـردند.
آيـــــه شـــريفــــه:

«وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ وَ وُفِّيَتْ كُلّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِما يَفْعَلُونَ» (69 و 70 / زمر)
هم به همين معنا اشاره مي‌كند، چون جمله: «و خدا به آن‌چه مي‌كردند داناتر است،» دلالت و يا حداقل اشعار به اين دارد كه پرداخت و دادن عمل هر كسي به وي بر حسب علم خدا و محاسبه‌اي است كه او از افعال خلق دارد، نه بر حسب محاسبه‌اي كه خلق

پيش خود دارند، چون خلق علم و عقل اين محاسبه را ندارند، زيرا خدا اين عقل را در دنيا از آنان سلب كرده، و در حكايت گفتار دوزخيان فرموده:
«لَــوْ كُنّــا نَسْمَــعُ اَوْ نَعْقِـلُ مــا كُنّـا فـي اَصْحــابِ السَّعيــرِ!» (10 / ملك)
و نيز در آخرت هم عقل و علم را از آنان گرفته، مي‌فرمايد: «وَ مَنْ كانَ في هذِهِ اَعْمي فَهُوَ فِيالْاخِرَةِ اَعْمي وَ اَضَلُّ سَبيلاً!» (72 /اسراء)
13 ـ يكـي ديگـر از احكـام اعمـال ايـن است كـه بــه حكــم آيـــات زيــر اعمـال بنـدگـان محفـــوظ و نـوشتـه شـده اسـت، و روزي مـجسـم خـــواهـــد شـــد:
«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرا وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ اَمَدا بَعيدا،» (30 / آل‌عمران)

«وَ كُــلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِــرَهُ في عُنُقِــه وَ نُخْــرِجُ لَهُ يَــوْمَ الْقِيمَــةِ كِتابــا يَلْقيــــهُ مَنْشُــورا،» (13/ اسراء)
«وَ نَـكْتُبُ مــا قَدَّمُوا وَ اثارَهُـمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ اَحْـصَيْناهُ فـي اِمامٍ مُبيــنٍ،» (12 / يس)
«لَقَدْ كُنْتَ في غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْـكَ غِطـاءَكَ فَبَصَـرُكَ الْيَـوْمَ حَديـدٌ!» (22 / ق)
14 ـ يكي ديگر از احكام اعمال اين است كه بين اعمال انسان و حوادثي كه رخ مي‌دهد ارتباط هست، البته منظور ما از اعمال تنها حركات و سكنات خارجيه‌اي است كه عنــوان حسنه و سيئه دارند، نه حركــات و سكناتي كه آثــار هر جسم طبيعــي است، بـه آيــات زيــر تـوجــه فرمائيـــد:

«وَ ما اَصابَكُمْ مِنْمُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْاَيْديكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثيرٍ،»(30/شوري)
«اِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّي يُغَيِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ وَ اِذا اَرادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءً فَلا مَرَدَّ لَهُ،» (11 / رعد)
«ذلِـكَ بِاَنَّ اللّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرا نِعْمَةً اَنْعَمَها عَلي قَوْمٍ حَتّي يُغَيِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ.» (53 / انفال)

وَ ايــنَ آيــات ظاهــر در ايــن اســت كه ميــان اعمال و حــوادث تا حــدي ارتبـــاط هســـت، اعمــال خيـر و حـوادث خيـر و اعـمــال بـــد و حـــوادث بـــد.
و در كتاب خداي تعالي دو آيه هست كه مطلب را تمام كرده، و به وجود اين ارتباط تصريح نموده است، يكي آيه شريفه زير است:
(234) انسان و اعمالش
«وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرياَ امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماۤءِ، وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْناهُــمْ بِما كانُــوا يَكْسِبُــونَ،» (96 / اعراف) و ديگـري آيـه: «ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ اَيْدِيالنّاسِ لِيُذيقَهُمْ بَعْـضَ الَّذي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ!» (41 / روم)
پس معلوم ميشود حوادثي كه در عالم حادث ميشود، تا حدي تابع اعمال مردم است، اگر نوع بشر بر طبق رضاي خداي عمل كند، و راه طاعت او را پيش گيرد، نزول خيرات و باز شدن درهاي بركات را در پي دارند، و اگر اين نوع از راه عبوديت منحرف گشته و ضلالت و فساد نيت را دنبال كنند، و اعمال زشت مرتكب گردند، بايد منتظر ظهور فساد در خشكي و دريا، و هلاكت امتها، و سلب امنيت، و شيوع ظلم، و بروز جنگها، و ساير بدبختيها باشند، بدبختيهائي كه راجع به انسان و اعمال انسان است، و همچنين بايد در انتظار ظهور مصائب و حوادث جوي، حوادثي كه مانند سيل و زلزله
بررسي مسئله احكاماعمال از حيث جزا (235)
و صاعقه و طوفان و امثال آن خانمان برانداز است، باشند، و خداي سبحان در كتاب مجيدش به عنوان نمونه داستان سيل عرم، و طوفان نوح، و صاعقه ثمود، و صرصر عاد، و از اين قبيـل حوادث را ذكر فرموده است.
پـس هـر امتـي كـه طـالـح و فـاسـد شـد قهـرا در رذائـل و گنـاهـان فـرو مـيرود، و خـدا هـم وبـال آنچه كـرده بـدو ميچشـانـد، و قـهـرا منتهـي بـه هـلاكت و نابوديشان ميشود. به اين آيات توجه فرمائيد:
«وَ ما اَصابَكُمْ مِنْمُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْاَيْديكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثيرٍ،»(30/شوري)
«اِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّــرُ ما بِقَوْمٍ حَتّــي يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ اِذا اَرادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُـوءً فَــلا مَــرَدَّ لَـهُ،» (11 / رعد)
(236) انسان و اعمالش
«ذلِــكَ بِاَنَّ اللّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرا نِعْمَةً اَنْعَمَها عَلي قَوْمٍ حَتّي يُغَيِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ.» (53 / انفال)
«اَوَ لَمْ يَسيرُوا فِيالاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ اثارا فِي الاَرْضِ فَاَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما كانَ لَهُمْ مِـنَ اللّـهِ مِــنْ واقٍ،» (21 / مـؤمن)
«وَ اِذا اَرَدْنا اَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنا مُتْرَفيها فَفَسَقُوا فيها فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ

فَدَمَّرْناها تَدْميرا،» (16 / اسراء)
«ثُـمَّ اَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْراكُلَّ ما جاءَ اُمَّةً رَسُولُها كَذَّبُوهُ فَاَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضـا وَ جَعَلْنـاهُـمْ اَحاديـثَ فَبُعْدا لِقَـوْمٍ لا يُؤْمِنُـونَ.» (44 / مؤمنون)
«وَ ما اَصابَكُمْ مِنْمُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْاَيْديكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثيرٍ،»(30/شوري)
بررسي مسئله احكاماعمال از حيث جزا (237)
«اِنَّ اللّـهَ لا يُغَيِّـرُ ما بِقَوْمٍ حَتّي يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ اِذا اَرادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءً فَلا مَـرَدَّ لَهُ،» (11 / رعد)
«ذلِـكَ بِاَنَّ اللّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرا نِعْمَةً اَنْعَمَها عَلي قَوْمٍ حَتّي يُغَيِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ.» (53 / انفال)
ايـن آيـات همـه راجـع بـه امـت طـالحـه بـود، و معلـوم اسـت كـه وضـع امـت صالحـه خـلاف ايـن وضـع اسـت.
15 ـ فرد هم مثل امت است، او نيز حسنه و سيئه و عذاب و نقمت دارد، چيزي كه هست بسيار مي‌شود كه فرد به نعمت اسلاف و نياكان خود متنعم مي‌شود، هم‌چنان‌كه به مظالم آنان معذب مي‌گـردد.
(238) انسان و اعمالش
به آيات زير توجه فرمائيد:
«قالَ اَنَا يُوسُفُ وَ هذا اَخي قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنا اِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَاِنَّ اللّهَ لا يُضيعُ اَجْرَالْمُحْسِنينَ،» (90 / يوسف) و مراد از منتي كه خدا بر او نهاد همان ملك و عزت و نعمت‌هـاي ديـگـر او اسـت.
در سـوره قصـص مي‌فرمـايـد: «فَخَسَفْنـا بِـهِ وَ بِدارِهِ الاَرْضَ،» (81 / قصص)
در سوره مريم مي‌فرمايد: «وَ جَعَلْنا لَهُ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّا،» (50 / مريم) كه گويا منظور از ياد خير ذريه صالحه‌اي است كه مشمول انعام او باشند، هم‌چنان‌كه در جائي ديگر فرموده: «فَجَعَلَهُ كَلِمَةً بـاقِيَـةً فـي عَقِبِـهِ،» (28 / زخرف) و در سـوره كهـف مي‌فرمايد «وَ اَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتيمَيْنِ فِيالْمَدينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ اَبُوهُما صالِحا فَـاَرادَ رَبُّـكَ اَنْ يَبْلُغـا اَشُدَّهُمـا وَ يَسْتَخْرِجـا كَنْـزَهُما،» (82 / كهف)
بررسي مسئله احكاماعمال از حيث جزا (239)
و در سوره نساء مي‌فرمايد: «وَ لْيَخْشَ الَّذينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافا خافُوا عَلَيْهِمْ،» (9 / نساء) و مـراد از ايـن ذريـه هـر نسـل آينـده‌اي است كـه گـرفتـار آثـار شـوم ظلـم نيـاكـان خـود مي‌شـونـد.
و سخن كوتاه اين‌كه وقتي خداي عزوجل نعمتي را بر امتي يا فردي افاضه فرمود، اگر آن امت و يا آن فرد صالح باشد، آن نعمت در واقع هم نعمتي بوده كه خدا بر او انعام فرموده، و يا امتحاني بوده كه خواسته او را به اين وسيله بيازمايد، هم‌چنان‌كه از سليمـان حكـايـت كرده است كه گفت:
«هذا مِنْ فَضْلِ رَبّـي لِيَبْلُوَني ءَاَشْكُرُ اَمْ اَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَاِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِه

وَ مَنْ كَفَرَ فَــاِنَّ رَبّــي غَنِــيٌّ كَـريمٌ،» (40 / نمل)
و نيــــــز فــــــرمــــــــوده:

«لَئِـنْ شَكَرْتُــمْ لاَزيدَنَّكُــمْ وَ لَئِنْ كَــفَــرْتُــمْ اِنَّ عَــذابــي لَشَــديــدٌ!» (7 / ابراهيم)
و اين آيه نظير آيه قبلش دلالت دارد بر اين‌كه خود عمل شكر، يكي از اعمال صالحه‌اي است كه نعمت را در پي دارد.
و اگر طالح و بد باشد، نعمتي كه خدا به او داده به ظاهر نعمت است، و در واقع مكري است كه در حقش كرده، و استدراج و املا (فريب دادن) است.
چنان‌كه درباره نيرنگ در كـلام مجيـدش فرموده: «وَ يَمْكُـرُونَ وَ يَمْكُـرُاللّهُ وَ اللّـهُ خَيْـرُ الْمكِــرينَ!» (30 / انفال)
و درباره استدراج و املا فرموده: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ، وَ اُمْلي لَهُمْ اِنَّ كَيْــدي مَتينٌ،» (182 و 183 / اعراف) و نيز فرموده: «وَ لَقَدْ فَتَنّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ،» (17/دخان) و وقتي بلاها و مصائب يكي پس از ديگري مي‌رسد، مردم در مقابل اين نيز مانند نعمت‌ها دو جورند، اگر مردمي و يا فردي باشند صالح، اين مصيبت‌ها براي آنان

فتنه و آزمايش است، و خدا به‌وسيله آن بندگان خود را مي‌آزمايد، تا خبيث از طيب و پاك از ناپاك جدا و متمايز شود، و مثل امت صالحه و فرد صالح كه گرفتار آن‌ها مي‌گــردد، مثــل طـلا اســت كــه گرفتــار بوتــه آتش و محــك آزمايــش مي‌شــود، تا خالصش از ناخالص مشخص شـود.
و خدا در اين‌باره فـرموده:
«اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ يُتْرَكُوا اَنْ يَقُولُوا امَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِــمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبينَ اَمْ حَسِبَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ اَنْ يَسْبِقُـونـا ساءَما يَحْكُمُــــونَ،» (2 و 3 و 4 / عنكبوت)
و نيــز فــــرمــــــوده:

«وَ تِلْكَالاَْيّامُ نُداوِلُها بَيْنَالنّاسِ وَ لِيَعْلَمَاللّهُالَّذينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَمِنْكُمْ شُهَدآءَ،» (140/ آل عمران)
و اگر قوم و فردي‌كه به‌آن گرفتارشده‌اند طالح و بدكارباشند، خوداين حوادث عذاب و كيفري است‌كه در مقابل اعمال‌خود مي‌بينند، و آيات‌سابق نيز براين‌معنا دلالت داشت.
پس اين هم يكي از احكام عمل آدمي است، كه به صورت حوادث نيك و بد در مي‌آيد، و عايد صاحب عمل مي‌شــود. (1)
1- الميــزان، ج :2، ص: 257.

فصل پنجم :تجسم اعمال در قیامت

ظاهر شدن حقيقت اعمال در قيامت

«وَ بَدالَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِـهِ يَسْتَهْزِؤُنَ!»
«و چون قيامت شد حقيقت اعمال زشتشان برايشان هويدا گشت و همان كه استهزائش مي‌كردند بر سرشان بيامد!» (33 / جاثيه) (244)
اين آيه شريفه از آياتي است كه بر تمثل و تجسم اعمال دلالت دارد. مي‌فرمايد: در آن روز اعمال بدشان، و يا بدي‌هايي از اعمالشان برايشان ظاهر مي‌شود. در نتيجه آيه شريفه در معناي آيه « يَوْمَ تَجِـدُ كُلُّ نَفْسٍ مـا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرا وَ مـا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ،» (30 / آل عمران) مي‌باشد. (1)

«اِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما اَنْزَلَ اللّهُ مِنَ الْكِتابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنا قَليلاً اُولئِكَ ما
1- الميـزان، ج: 18، ص: 274.

يَأْكُلُونَ في بُطُونِهِمْ اِلاَّ النّارَ وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يُزَكّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَليمٌ، اُولئِكَ الَّذينَ اشْتَـرَوُا الضَّـلالَةَ بِالْهُـدي وَ الْعَـذابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَما اَصْبَرَهُمْ عَلَـيالنّـارِ؟»
«به‌درستي آن‌هائي كه از كتاب خدا آن‌چه را كه خدا نازل كرده كتمان مي‌كنند و با كتمان آن ثمن اندك به دست مي‌آورند آن‌ها آن‌چه مي‌خورند جز آتشي نيست كه به درون خود مي‌كنند و خدا روز قيامت با آن‌ها سخن نخواهد گفت و تزكيه‌شان نخواهد كرد و عذابي دردناك خواهند داشت، اينان همان‌هايند كه با سرمايه هدايت، گمراهي مي‌خرند و مغفرت را با عذاب معاوضه مي‌كنند راستي چه‌قدر بر چشيـدن آتـش تحمل دارند!» (174 و 175 / بقره)

در آيـه شريفـه دلالتـي كـه بـر تجسـم اعمال و تحقق نتايج آن دارد، بـر كسـي پـوشيده نيست، چـون اولاً مي‌فرمايد:
- اين‌كه علماي اهل كتاب احكام نازله از ناحيه خدا را در برابر بهائي اندك فروختند، هميــن اختيـار ثــمـن انـدك عبـارت اسـت از خـوردن آتش و فـرو بـردن آن در شكـم.
- ثانيا در آيه دوم همين اختيار كتمان و گرفتن ثمن اندك در برابر احكام خدا را مبدل كرد به اختيار ضلالت بر هدايت.
- ثالثـا ايــن اختيــار را هــم مبــدل كـــرد بــه اختيــار عــذاب بــر مغفــرت و در آخــر، مطلـــــب را بـــا جملـــه:
- مگر چه‌قدر بر سوختن در آتـش صبر دارند! ختم نمود.
معلوم مي‌شود اختيار بهاي اندك بر احكام خدا، اختيار ضلالت است بر هدايت، و اختيار

ضلالت بر هدايت در نشئه ديگر به صورت اختيار عذاب بر مغفرت مجسم مي‌شود، و نيز ادامه بر كتمــان حــق در اين نشئــه، به صــورت ادامــه بقاء در آتش مجسم مي‌گردد! (دقت فرمائيد) (1)

«يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَكُمْ وَ اَهْليكُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ،»
«هان اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! خود و اهل خود را از آتشي كه آتش‌گيرانه‌اش مردم و سنگ است حفظ كنيد، آتشي كه فرشتگان غلاظ و شداد موكل

1- الميزان، ج: 1، ص: 643.

بر آنند، فرشتگاني كه هرگز خدا را در آن‌چه دستورشان مي‌دهد نافرماني ننموده بلكه هر چه مي‌گويد عمل مي‌كنند.» (6 / تحريم)
اگر انسان‌هاي معذب در آتش دوزخ را آتش گيرانه دوزخ خوانده، بدين جهت است كه شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود آنان است، همچنان كه در جاي ديگر فرموده: «ثُمَّ فِي النّارِ يُسْجَرُونَ،» (72 / مؤمن) در نتيجه جمله مورد بحث يكي از ادله تجسم اعمال است همچنان كه ظاهر آيه بعدي هم كه مي‌فرمايد: «يا اَيُّهَا الَّذينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا...،» (7 / تحريم) همين معنا است، براي اين‌كه در آخرش مي‌فرمايد: تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا مي‌دهند. (1)

1- الميزان، ج: 19، ص: 560.

«يَـوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِـنْ خَيْرٍ مُحْضَرا وَ ما عَمِلَتْ مِـنْ سُـوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَـهُ اَمَــدا بَعيــدا وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَـهُ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِـالْعِبـادِ» «روزي‌كه هرنفسي آن‌چه‌را در دنيا كرده چه خير و چه شر برابر خود حاضر مي‌بيند در آن‌روز آرزو مي‌كند اي كاش بين او و آن‌چه كرده زماني طولاني فاصله بود، و خدا شمارا از خود زنهار مي‌دهد، و خدابه بندگانش مهربان‌است!»(30/آل‌عمران)

اِحْضار كه به معناي حاضر ساختن موجود غايب از انظار است، به‌ما مي‌فهماند اعمال نزد خدا محفوظ بوده و خدا در دنيا هم عالم بدان بوده و آن‌را محفوظ داشته، روز قيامت براي صاحبانش اظهار مي‌دارد، هم‌چنان‌كه در جاي ديگر فرموده: «وَ رَبُّكَ عَلي كُـلِّ شَيءٍ حَفيـظٌ،» (21 / سبـا) و نيــز فرمــوده: «وَ عِنْـدَنـا كِتـابٌ حَفيظٌ.» (4 / ق)

ايـــن آيـــه از آيــاتــي اســت كـــه بـــر تجســـم اعمــال دلالـــت مـــي‌كنـــد.

جمله: «تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ اَمَدا بَعيدا،» دلالت دارد بر اين‌كه حاضر شدن عمل زشت باعث ناراحتي نفس مي‌شود، هم‌چنان كه از راه مقابله فهميده مي‌شود كه عمل خير باعث مسرت نفس مي‌گردد، و اگر فرمود صاحب عمل زشت دوست مي‌دارد كه: اي كاش بين او و آن عمل، فاصله‌اي زماني مي‌بود، و نفرمود دوست مي‌دارد كه كاش اصلاً آن عمل را نكرده بود، براي اين است كه عمل خود را حاضر مي‌بيند، و مي‌بيند كه خداي

تعالي عملش را حفظ كرده، ديگر هيچ آرزوئي نمي‌تواند داشته باشد، بجز اين‌كه بگويد اي كاش درچنين موقعيتي كه سخت‌ترين احوال است بين من و اين عمل زشت فاصله زيـادي بـود، و اين‌طور نـزدم حـاضــر نمـي‌شـد!

«وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّهُنَفْسَـهُ وَ اللّهُ رَؤُوفٌ بِـالْعِبـادِ!»

خداي تعالي به خاطر رأفت نسبت به بندگان خودش آنان را قبل از اين‌كه متعرض امثال اين نافرماني‌ها شوند، و به وبال آن گرفتار آيند، وبالي كه حتمي و غير قابل تخلف اسـت يعني نه شفاعتـي دفعــش مي‌كنــد و نه هيــچ دافعـي ديگر، هشــدار مي‌دهد. (1)

1- الميـزان، ج: 3، ص: 243.

«فَـلا تَحْسَبَـنَّ اللّهَ مُخْلِـفَ وَعْـدِه رُسُلَـهُ اِنَّ اللّـهَ عَـزيـزٌ ذُوانْتِقـامٍ!»
«مپندار كه خدا از وعده خويش با پيغمبران تخلف كند، زيرا خدا نيرومند و انتقام‌گير است!» (47 / ابراهيم)

اگر زندگي آخرت را نتيجه اعمال دنيا بدانيم، برگشت معناي انتقام الهي به تجسم صـورت‌هـاي زشـت و نـاراحت كننـده از ملكـات زشتـي است كـه در دنيـا در اثـر تكـرار گنـاهـان در آدمي پديد آمـده است.

ساده‌تر اين‌كه عقاب و هم‌چنين ثواب‌هاي آخرت عبارت مي‌شود از همان ملكات

انتقام الهي با تجسم صورت‌هاي زشت اعمال (253)

فاضله و يا ملكات زشتي كه در اثر تكرار نيكي‌ها و بدي‌ها در نفس آدمي صورت مي‌بنـدد. همـيـن صـورت‌هـا در آخـرت شكـل عـذاب و ثـواب بـه خـود مي‌گيـرد، و همـيـن معنـا عبــارت مي‌شود از انتقام الهي! (1)

«تَـــرَي الـظّـالِميـــنَ مُشْفِقيـنَ مِمّـا كَسَبُـــوا وَ هُـوَ واقِـــعٌ بِـهِـــمْ ...،»
«ستمگران را مي‌بيني كه از آن‌چه كرده‌اند بيمناكند، ولي بلاي همان كرده‌ها بر سرشان خواهد آمد....» (22 / شوري)
1- الميـزان، ج: 12، ص: 127.

مراد از «ظالِمين» كساني است كه دين خدا را ترك كردند و از قيامت اعراض نمودند. مي‌فرمايد: همه بينندگان خواهند ديد كه ستمكاران در روز قيامت از آن‌چه كردند خائفنــد، و آن‌چه از آن مي‌ترسيدنـد بر سرشـان خواهـد آمد و هيچ مفري از آن ندارند.
اين آيه شريفه از آياتي است كه در دلالت بـر تجسم اعمال خيلـي روشـــن است. (1)
1- الميـزان، ج: 18، ص: 59.

فصل ششم :حبط و بطلان اعمال

«... وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَاُولآئِكَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الاْخِرَةِ وَ اُولئِكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ!»
«... و هر كس از شما از دين خود برگردد و در حال كفر بميرد اين‌گونه افراد اعمال نيكشان بي اجر شده در دنيا و آخرت از آن بهره‌مند نمي‌شوند و آنان اهل جهنم و در آن جاويدانند!» (217 / بقره)
(257)
كلمه حَبْط به معناي باطل شدن عمل، و از تأثير افتادن آن است، و در قرآن هم جز به عمل نسبت داده نشده، از آن جمله فرموده:
«لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ،» (65 / زمر)
و نيز فرموده:
«اِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبيلِ اللّهِ وَ شاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدي لَنْ يَضُرُّوا اللّهَ شَيْئا وَ سَيُحْبِطُ اَعْمالَهُمْ، يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اَطيعُوا اللّهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا اَعْمالَكُمْ» (32و33/محمد)
آيه مورد بحث تهديدي است عليه مرتدين، يعني كساني كه از دين اسلام برگردند، به اين‌كه اگر

چنين كنند عملشان حبط مي‌شود، و تا ابد در آتش خواهند بود!
و ذيل همين آيه سوره محمد كه ميان كفار و مؤمنين مقابله انداخته، به آنان فرموده اعمالتان حبط شده، و به اينان مي‌فرمايد زنهار مواظب باشيد عملتان باطل نگردد، دلالت دارد بر اين‌كه حبط به معناي بطلان عمل است، هم‌چنان‌كه از آيه: «وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فيها وَ بطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ،» (16 / هود) نيز اين معنا استفاده مي‌شود و قريب به آن آيه: «وَ قَدِمْنا اِلي ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُورا،» (23 / فرقان) است.
آن‌چه خداي تعالي درباره اثر حبط بيان كرده باطل شدن اعمال انسان هم در دنيا و هم در آخرت است، پس حبط ارتباطي با اعمال دارد، از جهت اثر آخرتي آن‌ها، آري ايمان به خدا همان‌طور كه زندگي آخرت را پاكيزه مي‌كند زندگي دنيا را هم پاكيزه مي‌سازد. (1)
1- الميزان، ج: 1، ص: 533.

هم‌چنان‌كه‌قرآن كريم فرمود:
«مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلْنُحْيِيَنَّهُ

حَـياةً طَيِبَــــةً وَ لَنَـجْـزِيَنَّــهُـمْ اَجْـرَهُـمْ بِاَحْسَــنِ ما كانُــوا يَعْمَـلَــونَ!» (97 / نحل)

- چگـونـه اعمـال كفـار و مخصوصا مرتـدين در دنيـا و آخـرت حبـط ميشـود و ايشـان زيـان كار مـيگــردنـد؟
اما زيانكاريشان در دنيا كه بسيار روشن است، براي اينكه قلب كافر و دلش به امر

ثابتي كه همان خداي سبحان است بستگي ندارد، تا وقتي به نعمتي ميرسد نعمت را از ناحيــه او بداند، و خرسند گردد، و چــون به مصيبتــي ميرسد آن را نيــز از ناحيه خــدا بداند، و دلش تسلــي يابد.
«اَوَ مَنْ كانَ مَيْتا فَاَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُورا يَمْشي بِهِ فِي‌النّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي‌الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها؟»(122/انعام)
مؤمــن را در زندگــي دنيــا نيـز داراي نـور و حيـات خـوانــده و كافــر را مــرده و بي نــور، و نظيــر آن آيـــه:
فَمَنِ‌اتَّبَعَ هُدايَ فَلا يَضِلُّ وَ لا يَشْقي وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْري فَاِنَّ لَهُ مَعيشَةً ضَنْكا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ‌الْقِيمَةِ اَعْمي،»(123 و 124/طه)
كـــه از راه مقــابلـــه مــيفهميـــم زنـدگــي مــؤمـــن و معيشتـــش فــراخ

و وسيــع و قــريــن بــا سعـــادت اســت.
و همه اين مطالب و علت سعادت و شقاوت را در يك جمله كوتاه جمع كرده و فرمـوده: «ذلِكَ بِاَنَّ اللّهَ مَوْلَي الَّذينَ امَنُوا وَ اَنَّ الْكافِـريـنَ لا مَوْلــي لَهُــمْ!» (11 / محمد)
پس از آنچه گذشت معلوم شد مراد از اعمالي كه حبط ميشود، مطلق كارهائي است كه انسان به منظور تأمين سعادت زندگي خود انجام ميدهد، نه خصوص اعمال عبادتي، و كارهائي كه نيت قربت لازم دارد، و مرتد، آنها را در حال ايمان، و قبل از برگشتن به سوي كفر انجام داده، علاوه بر دليل گذشته، دليل ديگري كه ميرساند: مراد از عمل، مطلق عمل است، نه تنهــا عبــادت، ايــن اســت كــه: ديــديــد حبــط را به كفار و منافقين هم نسبت داده، بــا ايــن كــه كفــار عبــادتي نـدارنــد، و در ايـن باره فرموده:
«يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ اَقْدامَكُمْ وَ الَّذينَ كَفَرُوا فَتَعْسا

لَهُمْ و اضل اَعْمالَهُمْ ذلِكَ بِاَنَّهُمْ كَرِهُوا ما اَنْزَلَ اللّهُ فَاَحْبَطَ اَعْمالَهُمْ،» (7 و 8

و 9 / محمد)
و نيز مي‌فرمايد:
«إِنَّ الَّذينَ يَكْفُرُونَ بِآياتِاللّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَالَّذينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍأَليمٍ أُولئِكَ الَّذينَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الاْخِرَةِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِريـــنَ،» (21 و 22 / آل عمران) و آياتي ديگر.
پس حاصل آيه مورد بحث مانند ساير آيات حبط اين است كه كفر و ارتداد باعث آن مي شود كه عمل از اين اثر و خاصيت كه در سعادت زندگي دخالتي داشته باشد مي‌افتد، هم‌چنان‌كه ايمان باعث مي‌شود، به اعمال آدمي حياتي و جاني داده شود، كه به خاطر داشتن آن، اثر خود را در سعادت آدمي بدهد، حال اگر كسي باشد كه بعد از كفر ايمان بياورد، باعث شده كه به اعمالش كه تاكنون حبط بود حياتي بخشيده شود، و در نتيجه
بررسي چگونگي حبط اعمال (263)
اعمالش در سعادت او اثر بگذارند، و اگر كسي فرض شود كه بعد از ايمان مرتد شده باشد، تمامي اعمالش مي‌ميرد ،و حبط مي‌شود، و ديگر در سعادت دنيا و آخرت وي اثر نمـي‌گـذارد، وليكـن هنـوز اميـد آن هست كـه تـا نمـرده بـه اسـلام بـرگـردد، و امـا اگـر بـا حال ارتــداد مــرد، حبط او حتمـــي شــــده، و شــــقاوتش قطعـــي مـــي‌گـــردد!
از اين‌جا روشن مي‌شود كه بحث و نزاع در اين‌كه آيا اعمال مرتد تا حين مرگ باقي است و در هنگام مرگ حبط مي‌شود، يا از همـــان اول ارتـــداد حبـــط مي‌شـــود بحثي است باطل و بيهوده.
آيه شريفه در صدد بيان اين معنا است كه تمامي اعمال و افعال مرتد از حيث تأثير در سعادتش بـــاطـــل مي‌شـــــود.
در اين‌جا مسأله ديگري هست كه تاحدي ممكن است آن را نتيجه بحث در حبط
(264) انسان و اعمالش
اعمال دانست، و آن مسأله احباط و تكفير است، و آن عبارت است از اين‌كه آيا اعمال در يكديگـــر اثر متقابـــل دارنـــد و يكديگـــر را باطـــل مي‌كننـــد، و يا نه، بلكـــه حسنات حكـــم خود، و اثـــر خود را دارند، و سيئات هم حكم خود و اثر خـــود را دارند، البتـــه اين از نظر قرآن مسلم است كه حسنات چه بسا مي‌شود كه اثر سيئات را از بين مي‌برد، چون قرآن در اين‌باره تصريح‌دارد.

مكـان و زمـــان ايــن جــزا و استحقــاق آن كجـــا و چـــه وقـــت اســـــــت؟

آن‌چه جا دارد گفته شود: اين است كه اگر ما در باب ثواب و عقاب و حبط و تكفير و

مسائلي نظير اين‌ها راه نتيجه اعمال را پيش بگيريم، لازمه آن راه اين است كه بگوئيم نفس و جان انساني مادام كه متعلق به بدن است جوهري است داراي تحول كه قابليت تحول را هم در ذات خود دارد، و هم در آثار ذاتش، يعني آن صورتهائي كه از او صادر مي‌شود، و نتايج و آثار سعيده و شقيه قائم به آن صورتها است.

بنـابـراين وقتي حسنه‌اي از انسان صادر مي‌شود، در ذاتش صورت معنويه‌اي پيدا مي‌شود، كه مقتضـي آن است كـه متصف بـه صفت ثـواب شـود، و چـون گنـاهـي از او سـر مي‌زنـد صـورت معنويه ديگري در او پيدا مي‌شود كه صورت عقاب قائم بدان است، چيزي كه هست ذات انسـان از آن‌جائي كه گفتيم متحول و از نظر حسنات و سيئاتي كه از او سر مي‌زند در تغير است، لذا ممكن است صورتي كه در حال حاضر به خود گرفته مبدل به صورتي مخالف آن شود، اين است وضع نفس آدمي، و همواره در

معرض اين دگرگوني هست تا مرگش فرا رسد، يعني نفس از بدن جدا گشته، از حركت و تحول (حركت از استعداد به فعليت و تحول از صورتي بــه صـورتــي ديگــر) بايستد.

در اين هنگام است كه صورتي و آثاري ثابت دارد، ثابت يعني اين‌كه ديگر تحول و دگرگونگــي نمي‌پذيــرد، مگر از ناحيــه خداي تعالــي، يا به آمــرزش و يــا شفاعــت.

پس، در مسـألـه حبـط شـدن به وسيله كفر و امثال آن، حق اين است كه حبط هم نظير استحقــاق اجـر اســت، كـه بـه مجــرد ارتكـاب گنـاه مي‌آيــد، ولـي همـواره در معرض دگرگوني هسـت تا روزي كه صاحبـش بميـرد آن وقت يـك طـرفـي مـي‌شـود. حبــط همان‌طور كــه در اعـمال اخـروي هست در اعمـال دنيوي هم جريان مي‌يابد. (1)

1- الميـــــــــزان، ج: 2، ص: 245.

دست خالي ماندن انسان بعد از لغو حسنات

«وَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ لِقآءِ الْاخِرَةِ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ اِلاّ ما كانُوا يَعْمَلُونَ؟»

«و كسانيكه آيه‌هاي ما و ديدارآخرت را دروغ شمرده‌اند اعمالشان تباه است مگر جز در مقابل اعمالي كه مي‌كرده‌اند پاداشي به ايشان مي‌دهند؟» (147 / اعراف)

از اين آيه چند نكته استفاده مي‌شود:

اول اين كه كيفر و پاداش اعمال خود اعمال است .

دوم اين‌كه حبط عمل و بي اجر بودن آن، خود يك نحو كيفر است، زيرا همان‌طوري كه گفته شد پاداش هر عمل نيكي خود عمل است و وقتي عمل نيك بي اجر باشد پس در

(268) انسان و اعمالش

حقيقت بي اجر كردن آن خود يك نحو كيفر است، چون نتيجه بي اجر شدن حسنات كسي كه هم حسنات دارد و هم سيئات اين است كه چنين كسي جز كيفر سيئات پاداش ديگري نداشته باشد.

«ما كانَ لِلْمُشْرِكينَ اَنْ يَعْمُرُوا مَسجِدَ اللّهِ شهِدينَ عَلياَ اَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ اُولآئِكَ حَبِطَـتْ اَعْملُهُـمْ وَ فِيالنّارِ هُمْ خلِدُونَ،»
«مشركين را حق آن نيست كه مساجد خدا را تعمير كنند، با آن‌كه خود شاهد بر كفر خويشتنند، چه، ايشان اعمالشان بي اجر و باطل و خود در جهنم جاودانند.»
حبط عمل بدون ايمان (269)
(17 / توبه)
اعمال بندگان وقتي مرضي خداوند و نزد او جاودانه مي‌ماند كه از روي حقيقت ايمان به او و فرستاده‌اش و هم‌چنين ايمان به روز جزا باشد، وگرنه حبط شده و صاحبش را به سوي سعادت رهبري نخواهد كرد، و معلوم است كه از لوازم ايمان حقيقي، انحصار دادن ولايت است به خدا و رسول او.
آيه درصدد بيان اين معنا است كه: مشركين را نمي رسد كه مسجدالحرام را تعمير كنند، چون آن‌جا مسجد است، و مساجد وضعشان چنين است كه نبايد مشرك آن‌ها را تعمير نمايد.
«اُولآئِكَ حَبِطَـتْ اَعْملُهُـمْ وَ فِـي النّارِ هُمْ خلِدُونَ!»
(270) انسان و اعمالش
منظور از جمله اولي بيان بطلان اثر و برداشته شدن آن از اعمال آنان است، زيرا هر عملي را كه انسان انجام مي‌دهد به‌خاطر اثري است كه از آن منظور دارد، و وقتي عمل حبط، و اثر از آن برداشته شود، قهرا مجوزي براي انجام آن نيست، اعمالي هم كه جنبه عبادت دارد از قبيل تعمير مساجد و امثال آن به منظور اثري كه عبارت از سعادت و بهشت است انجام مي‌شود، و همين عمل وقتي حبط شود ديگر آن اثر را ندارد.
و منظور از جمله دومي يعني جمله: «فِي النّارِ هُمْ خلِدُونَ،» بيان اين جهت است كه حالا كه به بهشت نمي‌روند كجا مي‌روند، و به معناي اين است كه فرموده باشد: اين طائفه از آن‌جائي كه اعمال عباديشان به بهشت راهبريشان نمي‌كند، به‌طور دائم در آتش خواهند بود، و چون اثر سعادت را ندارند در شقاوت ابدي بسر خواهند برد. (1)
حبط عمل بدون ايمان (271)

«كَالَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كانُوآا اَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ اَكْثَرَ اَمْوالاً وَ اَوْلادا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذي خاضُوا اُولآئِكَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِي‌الدُّنْيا وَالْاخِرَةِ وَ اُولآئِكَ هُمُ الْخاسِروُنَ!»

«مانندآن كساني كه قبل از شما بودند، و نيرومندتر از شما بوده و اموال و اولادشان بيش از شمابود، و از بهره خود، برخوردار شدند، شما نيز از بهره خويشتن برخوردار شديد، چنان‌كه اسلاف شما از نصيب خويش برخوردار شدند، شما ياوه گفتيد همان‌طور كه ايشان ياوه گفتند، ايشان اعمالشان در دنيا و آخرت بي نتيجه شد، و ايشان، آري، هم ايشانند زيان‌كاران!» (69/ توبه)

1- الميزان، ج: 9، ص: 265.

(272) انسان و اعمالش

در اين آيه منافقين غايب فرض شده‌اند و رسول خدا حاضر، تا رسول خدا داستان‌هائي راكه قرآن از امم گذشته آورده برايشان بخواند و تذكر دهد كه مگر داستان قوم نوح را نشنيديد كه چگونه خداي سبحان تمامي آن‌ها را غرق كرد و قوم هود كه خداوند به‌وسيله بادي صرصر و بي رحم همه را زنده به‌گور ساخت و قوم صالح كه خدا با زلزله زيرو رويشان كرد و قوم ابراهيم كه خدا پادشاهشان نمرود را بكشت و نعمت خود را از آنان سلب فرمود، و مؤتفكات، يعني شهرها و دهاتي از دهات قوم لوط كه زير و رو شدند؟!

حبط اعمال منافقين در همه تاريخ (273)

مي‌فرمايد: شما سرگرم لذت مادي شديد همان‌طور كه اقوام منقرض شده تاريخ شدند، شما آيات خدا را استهزاء كرديد همچنان‌كه آن‌ها استهزاء كردند، اعمالتان در دنيا و آخرت حبط و بي نتيجه شد همچنان‌كه از آنان شد، شما زيان‌كار شديد همچنان‌كه آن‌ها شدند، و به همين جهت به شما وعده آتش جاودانه داد و از رحمت خود دور كرد! (1)

1- الميـزان، ج: 9، ص: 454.

(274) انسان و اعمالش

«مَثَــلُ الَّذينَ كَفَــرُوا بِرَبِّهِــمْ اَعْمالُهُمْ كَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرّيحُ في يَوْمٍ عاصِــفٍ لا يَقْـدِرُونَ مِمّـا كَسَبُــوا عَلي شَــيْءٍ ذلِـكَ هُــوَالضَّلــلُ الْبَعيدُ،» «كساني كه به پروردگارشان كافر شدند، اعمالشان همانندخاكستري است كه در روز طوفاني باد سختي بر آن بوزد، آن‌ها تواني ندارند كمترين چيزي از آن‌چه را كــه انجــام داده‌انـد بـه دست آورنـد، و اين همـان گمـراهـي دور و دراز اســت.» (18 / ابراهيم)

روز «عاصِف» روزي را مي‌گويند كه در آن بادهاي تند بوزد، در اين آيه، اعمال كفار را از اين جهت كه به نتيجه نمي‌رسد و اثر سعادتي براي آنان ندارد به خاكستري مثل

برباد رفتن خاكستر اعمال كفار (275)

مي‌زند كه دچار بادهاي تند گشته در يك لحظه نابود گردد، مانند آيه شريفه‌اي كه مي‌فرمايد: «وَ قَدِمْنا اِلي ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُورا،» (23 / فرقان) پس اعمـال كفـار، هـر يـك بـه منـزله يك ذره خاكستـري است كه در بـرابـر تنـدبـاد روزي طـوفـانـي قـرار گيرد و اثـري از آن بـاقي نماند. (1)

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ اَعْمالاً؟»
«بگو آيا شما را از آن‌هايي كه از جهت عمل زيان‌كارترند خبر دهيم؟»
1- الميزان، ج :12، ص: 48.

«اَلَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعا،»
«همان كسان كه كوشش ايشان در زندگي اين دنيا تلف شده و پندارند كه رفتار نيكو دارند،»
«اُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِاياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِه فَحَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ وَزْنا،»
«آن‌ها همان كسانند كه آيت‌هاي پروردگارشان را با معاد انكار كرده‌اند، پس اعمالشان هدر شده و روز قيامت براي آن‌ها ميزاني بپا نمي‌كنيم،»
«ذلِكَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا اياتي وَ رُسُلي هُزُوا،»
«چنين است، و سزاي ايشان جهنم است براي آن‌كه انكار ورزيده و آيت‌هاي من و پيغمبرانم را به مسخره گرفته‌اند.» (103 تا 106 / كهف)

اين آيه خبر مي‌دهد از آن‌هائي كه در عمل از هر زيان‌كاري زيان‌كارترند، كساني هستند كه در زندگي دنيا نيز از عمل خود بهره نگرفتند، چون ضلال سعي همان خسران و بي‌نتيجگي عمل است، آن‌گاه دنبالش اضافه فرموده كه: «وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعا ـ در عين حال گمان مي‌كنند كه كار خوبي انجام مي‌دهند،» و همين پنداراست كه مايه تماميت خسران‌ايشان شده است.
آدمي در زندگي دنيا جز سعي براي سعادت خود كاري نمي‌كند، و جز كوشش براي رسيدن به چنين هدفي همي ندارد، و اين انسان اگر طريق حق را بپيمايد و به غرض خود نائل شود و سعادتمند بشود كه هيچ، و اگر راه خطا را برود و نفهمد كه دارد خطا مي‌رود خاسر است ليكن همين خاسر خسرانش قابل جبران است و اميد نجات دارد. اما

اگر راه خطا رفت و به غير حق اصابت كرد و همان باطل را پذيرفت تا آن‌جا كه وقتي هم كه حق برايش جلوه كرد از آن اعراض نمود، و دلباخته استكبار و تعصب جاهلانه خود بود، چنين كسي از هر خاسري خاسرتر است

و عملش از عمل هر كس ديگري بي‌نتيجه‌تر، زيرا اين خسراني است كه جبران نمي‌شود، و اميد نمي‌رود كه روزي مبدل به سعادت شود و به همين جهت است كه خداي‌تعالي مي‌فرمايد: «اَلَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُــونَ صُنْعـــا!»

و اين‌كه كسي با روشن شدن بطلان اعمالش، باز هم آن را حق بپندارد از اين جهت است كه دلش مجذوب زينت‌هاي دنيا و زخارف آن شده، و در شهوات غوطه‌ور گشته لذا همين انجذاب به ماديت او را از ميل به پيروي حق و شنيدن داعي آن و پذيرفتن نداي منادي فطرت باز مي‌دارد.

خسارت بارترين اعمال (279)

«اُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِاياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِه،» كفر به آيات، انكار نبوت است، علاوه بر اين‌كه خود پيغمبر از آيات است. و مراد از كفر به لقاء خدا كفر به معاد و بازگشت به سوي او است.

پس برگشت تعريف «اَخْسَرينَ اَعْمالاً» به اين است كه آنان منكر نبوت و معادند. (1)

اعمال حبط شده در قیامت وزن ندارند !

«اُولئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِاياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِه فَحَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَــوْمَالْــقِيـــمَةِ وَزْنـــــا،»
1- الميـزان، ج: 13، ص: 546.
(280) انسان و اعمالش
«آن‌ها همان كسانند كه آيت‌هاي پروردگارشان را با معاد انكار كرده‌اند، پس اعمالشان هدر شده و روز قيامت براي آن‌ها ميزاني بپانمي كنيم.» (105 / كهف)
وجه اين‌كه چرا اعمالشان حبط (بي اجر) مي‌گردد اين است كه آن‌ها هيچ عملي را براي رضاي خدا انجام نمي دهند، و ثواب دار آخرت را نمي‌جوينــد و سعــادت حيات آخــرت را نمي‌طلبنـد و محركشـان در هيـچ عملـي ياد روز قيامـت و حســاب نيســت.
و اين‌كه فرمود: «فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَالْقِيمَةِ وَزْنا،» فرع است بر حبط اعمال، زيرا سنجــش و وزن در روز قيامــت به سنگيني حسنــات است، به دليل اين‌كه مي‌فرمايد: «وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازينُهُ فَاُولآئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ خَفَّــتْ مَـــوازينُهُ فَـاُولآئِكَ الَّــذيــنَ خَسِـــرُوا اَنْفُسَهُــمْ بِـــما كانُــوا بِآياتِنا يَـظْلِمُونَ،» (8 و 9 / اعراف)
اعمال حبط شده در قيامت وزن ندارند ! (281)
و نيز به دليل اين‌كه با حبط عمــل ديگر سنگينـــي باقي نمي‌مانــد و در نتيجــه ديگر وزني معنا ندارد. (1)
«ذلِــكَ جَزاؤُهُـمْ جَهَنَّـمُ بِما كَفَـرُوا وَاتَّـخَـذُوا اياتي وَ رُسُلــي هُزُوا!» (106 / كهف)

«وَ قَــدِمْنا اِلــي ما عَمِلُــوا مِــنْ عَمَــلٍ فَجَعَلْــناهُ هَــباءً مَنْثُــــورا،»
«و به آن عملها كه كرده‌اند پردازيم و آن را غباري پراكنــده كنيم.» (23 / فرقان)
1- الميـزان، ج: 13، ص: 548.

كلمه «هَباءً» به معناي خاك بسيار نرم و غباري است كه در هوا پراكنده مي‌شود، و جز در هنگام تابش نور خورشيد از پنجره ديده نمي‌شود. و عمل چيزي است كه در نشأه بعد از مرگ مايه معيشت آدمي است، و معناي آيه اين است كه ما به يـك يـك اعمالي‌كه كرده‌اند مي‌پردازيم، پس آن را طوري از هم مي‌پاشيم، كه چون غبار نابود شود، و ديگر از آن بهره‌مند نشوند.
و اين طرز سخن بر اساس تمثيل است، مي‌خواهد قهر الهي را بر جميع اعمال كفار كه به منظور سعادت حيات انجام‌داده‌اند برساند، و بفهماند كه چگونه مي‌تواند آن‌ها را باطــل سازد، به طوري كــه اثري در سعادت زندگــي ابدي ايشــان نداشته باشد، خداي تعالــي را تشبيه به سلطان قاهــري مي‌كند كه وقتــي بر دشمــن غلبه مي‌كنــد

تــار و پــود زندگــي‌اش را به بــاد مي‌دهد، اثاث خانــه و زندگي‌اش را مي‌سوزانــد، به طوري كه اثري از آن باقي نماند.
و ميـان ايـن آيـه كـه دلالت مي‌كنـد بـر حبـط اعمـال كفـار در آن روز، بـا آيـاتـي كـه مي‌فـهمانـد اعمـال كفـار بـه خـاطـر كفـر و جـرمهـايشـان در دنيـا حبـط مـي‌شـود، منـافـات نيسـت، بـراي اين‌كه معنـاي حبـط كـردن بعـد از مـرگ ايـن اسـت كـه بعد از مرگ حبط را درك مي‌كننـد، بعد از آن‌كه در دنيا از دركشان مخفـي بــود. (1)

1- الميـــــزان، ج:15، ص: 278.

«اَلَّـذيــــنَ كَفَــــروُا وَ صَـــــدُّوا عَــنْ سَبيــلِ اللّــهِ اَضَــلَّ اَعْمــالَهُـــمْ،»
«كساني كه كفر ورزيدند و جلوگيري از راه خدا كردند اعمالشان را نابود مي‌كند.» (1 / محمد)

مراد از ضلالت اعمال كفار، باطل شدن و فساد آن است قبل از اين‌كه به نتيجه برسد، و خداي تعالــي دليــل باطل شدن اعمــال كفار را چنين تعليل كرده است: «ذلِكَ بِاَنَّ الَّذينَ كَفَــروُا اتَّبَعُــوا الْبـاطِـلَ وَ اَنَّ الَّـذيـنَ امَنُـوا اتَّبَعُـوا الْحَــقَّ مِــنْ رَبِّهِمْ...» (3 / محمد)

اين‌كه بي نتيجـه كـردن كارهـاي آنـان را بـه خـدا نسبت داده معنـايش ايـن است كـه خــدا اعــمال آنــان را بـه ســوي نتيجــه خــوب و سعيــد هــدايــت نمـــي‌كنــد.

و در اين آيه اشاره‌اي است به اين‌كه تنها و تنها ملاك در سعادت و شقاوت انسان

پيروي حق و پيروي باطل است، علتش هم اين است كه حق به خدا انتساب دارد و باطل هيچ ارتباط و انتسـابي بـه خـدا نــدارد. (1)

«اِنَّ الَّـذينَ كَفَـــرُوا وَ صَــدُّوا عَــنْ سَبيلِ‌اللّهِ ثُـــمَّ ماتُـــوا وَهُـمْ كُـــفّارٌ فَلَنْ يَغْفِـرَ اللّهُ لَهُـمْ،»
«بــه درستـي آنـان كـه كفـر ورزيـدنـد و از راه خـــدا جلـوگيـري كـرده، در
1- الميـزان، ج: 18، ص: 338.

حــال كفر مـردند، هـرگـــز خـــدا ايشــان را نمـــي‌آمـــــرزد.» (34 / محمد)
مراد از «صَدُّوا عَنْ سَبيلِ اللّهِ،» اعراض از ايمان، و يا جلوگيري مردم است از اين‌كه ايمان آورند.
مي‌فرمايد: اگر شما خدا و رسول را اطاعت نكنيد، و اعمال خود را با پيروي از روشي كه خدا را به خشم مي‌آورد باطل كنيد، نتيجه‌اش ايـن مي‌شود كه به كفار خواهيد پيوست، كفاري كه سد راه خــداينــد، و بعــد از مــردن اين چنيني تا ابد مغفرت ندارند.
در روايات اسلامي در كتاب ثــواب الاعمــال از ابـي جعفـر عليه‌السلام روايـت آورده كـــه فـــرمـــود: رســـول‌خــــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فـــرمـــود:
- هر كس بگويد سبحان اللّه خداوند با آن برايش درختي در بهشت مي‌نشاند، و هر كس بگويد الحمداللّه خداوند با آن برايش درختي در بهشت غرس مي‌كند، و هر كس

بگويد: لا اله الا اللّه خداي تعالي با آن برايش درختي در بهشت مي‌نشاند ،و هر كس بگويد اللّه اكبر خداوند با آن درختي در بهشت برايش مي‌كارد.
مردي از قريش گفت: يا رسول اللّه پس در بهشت درختان بسياري داريم، فرمود: بله، وليكن بپرهيزيد از اين‌كه آتشي بفرستيد و همه را بسوزاند، چون خداي عزوجل مي‌فرمايــد: «يا اَيُّهـا الَّذيـنَ امَنُـوا اَطيعُـوا اللّـهَ وَ اَطيعُـوا الرَّسُولَ وَلا تُبْطِلُوا اَعْمالَكُمْ!» (33 / محمد) (1)

1- الميـزان، ج: 18، ص: 373.

«يا اَيُّهَا الَّذيـنَ امَنُـوا لا تَرْفَعـوُا اَصْواتَكُـمْ فَوْقَ صَوْتِالنَّبِـيِّ وَ لاتَجْهَروُا لَهُ بِالْقَوْلِ كَــجَهْـرِ بَعْضِكُـمْ لِبَعْضٍاَنْ تَحْبَــطَ اَعْـمالُكُـمْ وَ اَنْتُـمْ لا تَشْعُروُنَ!»
«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد صداي خود را بلندتر از صداي رسول اللّه بر نياوريد و با او به صوت بلنــد سخن مگـوييد آن چنان كه بــا يكديگر سخن مي‌گوييـد تا اعمالتـان ندانسته بي نتيجه شود!» (2 / حجرات)
ظاهر آيه شريفه اين است كه بلندكردن صداي خود از صداي رسول خدا، و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو عمل گناه و موجب حبط عمل است، پس استفاده مي‌شود كه غير از كفر گناهاني ديگر نيز هسـت كه باعث حبط مي‌شود.

مؤمنين با اين تشخيص كه اين عمل، عمل زشتي است مرتكب مي‌شدند، از باب اين‌كه در خيلي از گناهان مسامحه مي‌كردند، و خيال مي‌كردند خيلي مهـم نيست، ولي نمي‌دانستنـد كـه اين عمـل بـاعث حبـط و بطـلان عبـادات و اعـمال صالحشـان مي‌شـود، و اگـر مي‌دانستنـد هـرگـز راضـي بـه بطـلان آن نمي‌شـدند.
لذا خداي تعالي متوجهشان كرده كه اين عمل چنين خطري دارد، و شما نمي‌دانيد و فرمود: شما نمي‌دانيد كه اين عمل شما اثري هولناك و خطري عظيم دارد، و آن اين است كه اعمالتان را حبط مي‌كند، پس زنهار، متوجه‌باشيد و هيچ يك از اين دو قسم حرف زدن را مرتكب نشويد كـه اعمـالتـان باطـل مـي‌شـود و خـود متوجه نيستيد. پس جمله «وَ اَنْتُـمْ لا تَشْعُروُنَ،» ناظر است به حالي كه مؤمنين قبل از نهي داشتند، و آن اين است كه مي‌دانستند عملشان زشت است، ولي نمي‌دانستند اين عمل زشتشان چه‌قدر زشت

است، و زشتيش به اين حد از عظمت است، و اما بعد از صدور بيان الهي فهميدند كه خطر احباط در اين اعمالشان هست.
«اِنَالَّذينَ يَغُضُّونَ اَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ اُولئِكَ الَّذينَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوي!» (3 / حجرات) آهسته سخن گفتن نزد رسول خدا، در حقيقت احترام و تعظيم و بزرگداشت خداي سبحان است، و مداومت بر اين سيره كاشف از اين است كه اين كسانــي كه چنيــن ادبــي دارند تقــوي خُلــق آنان شــده، و خــدا دل‌هايشــان را براي تقــوي تمـريــن داده اســـت.

«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ اَجْرٌ عَظيمٌ!» (9 / مائده) اين نيز وعده جميلي است در برابر تقوايي كه در دل دارند، همچنان كه فرموده: «وَالْعاقِبَةُ لِلتَّقْوي!» (132/طه) (1)

1- الميـزان، ج: 18، ص: 459.

«وَ الَّـذينَ كَفَروُا اَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُالظَّمْانُ ماءً حَتّي اِذا جاءَهُ لَمْ يَجِــدْهُ شَيْئا وَ وَجَــدَ اللّــهَ عِنْــدَهُ فَوَفّيـهُ حِسابَهُ وَ اللّهُ سَريعُ الْحِسابِ،»
«كساني كه كافرند اعمالشان چون سرابي است در بياباني كه تشنه كام آن بيابان آن را آب پندارد و چون بدان رسد چيزي نيابد، و خدا را نزد آن يابد كه حساب او را تمام و كمال بدهد و خدا تندحساب است.» (39/نور)

كلمــه «سَرابٍ» به معنــاي لمعان و برقي است كه در بيابان‌ها از دور به شكل لمعان آب به نظر مي‌رسد، ولي حقيقتــي ندارد، يعنــي آب نيست.
در اين آيه اعمال كفار را تشبيه كرده به سرابي در زمين هموار كه انسان آن را آب مي‌پندارد، ولي حقيقتي ندارد، و آثاري كه بر آب مترتب است بر آن مترتب نيست، رفع عطش نمي‌كند، و آثار ديگر آب را ندارد، اعمال ايشان هم از قرباني‌ها كه پيشكش بت‌ها مي‌كنند، و اذكار و اورادي كه مي‌خوانند، و عبادتي كه در برابـر بت‌هـا مـي‌كنند، حقيقت ندارد، و آثار عبادت بر آن مترتب نيســت.
و اگر فرمود: تشنه آن را آب مي‌پندارد با اين‌كه سراب از دور به نظر هر كسي آب مي‌آيد چه تشنه و چه سيراب، براي اين بود كه هدف در اين آيه بيان رفتن به سوي سراب است، و جز اشخاص تشنه كسي به دنبال سراب نمي‌رود، او است كه از شدت

تشنگي به اين اميد به راه مي‌افتد كه شايد در آن‌جا آبي كه رفع عطشش كند به دست آورد، و هم‌چنان مي‌رود ولي آبي نمي‌بيند.
و اگر نفرمود هم‌چنان مي‌رود تا به آن برسد بلكه فرمود: «تا نزد آن سراب بيايد،» براي اشاره به اين نكته است كه گويا در آن جا كسي انتظار آمدن او را مي‌كشد، و مي‌خواهد كه بيايــد، و او خداي سبحــان است، و به هميــن جهت در رديف آن فرمود: «وَ وَجَــدَ اللّــهَ عِنْــدَهُ فَــوَفّيــهُ حِســابَــــهُ ـ خدا را نــزد آن سراب مي‌يابــد، خدا هــم حسابش را تمام و كامل مي‌دهد.»
و نتيجه اين تعبير اين شده كه اين كفار هدفشان از اعمالشان اين است كه به آن غايتي برسند كه فطرت و جبلتشان ايشان را به سوي آن روانه مي‌كند، آري هر انساني هر عملي كه مي‌كند به حكم فطرت و جبلت هـدفش سعادت است، ولي ايشان را اعمالشان به چنين هدفي نمي‌رساند.

و آن آلهه هم كه اينان با پرستش آن‌ها پاداش نيكي مي‌جويند حقيقت ندارند، بلكه آن اله كه اعمال ايشان به او منتهي مـي‌شـود، و او بـه اعمـال ايشـان احـاطـه داشتـه و جـزا مي‌دهد خداي سبحـان است، و بـس، و حسـاب اعمـالشـان را بـه ايشـان مـي‌دهـد.
و اين‌كه در آيه فرمود: «فَوَفّيهُ» توفيه حساب كنايه از جزاي مطابق عمل است، جزايي كه عمل آن‌را ايجاب مي‌كند، و رساندن آن به صاحب عمل به آن مقدار كه مستحق آن است.
بنابراين در آيه شريفه اعمال تشبيه شده به سراب، و صاحبان اعمال تشبيه شده‌اند به‌تشنه‌اي‌كه نزد خود، آب گوارا دارد ولي‌از آن روي گردانيده دنبال آب مي‌گردد، هرچه مولايش به او مي‌گويد: آب حقيقي كه اثر آب دارد اين است، بخور تا عطشت رفع شود، و
عاقبت اعمال سراب‌گونه (295)
او را نصيحت مي‌كند قبول نمي‌كند و در عوض در پي سراب مي‌رود، و نيز رسيدن مرگ و رفتن به لقاء خدا تشبيه شده به رسيدن به سراب، در حالي كه مولايش را هم آن‌جا مي‌يابـد، همان مولا كه او را نصيحـت مي‌كرد، و به نوشيدن آب گوارا دعوت مي‌نمود.
پس مردمان كفر پيشه از ياد پروردگارشان غافل شدند، و اعمال صالح را كه رهنماي به سوي نور او است، و ثمره آن سعادت ايشان است، از ياد بردند و پنداشتند كه سعادتشان در نزد غير خدا، و آلهه‌اي است كه به غير خدا مي‌خوانند، و در سايه اعمالي است كه خيال مي‌كردند ايشان را به بت‌ها تقرب مي‌بخشد، وبه همين وسيله سعادتمند مي‌گردند، و به خاطر همين پندار غلط سرگرم آن اعمال سرابي شدند، و نهايت قدرت خود را در انجام آن گونه اعمال به كار زده، عمر خود را به پايان رساندند، تا اجلهايشان فرا رسيد، و مشرف به خانه آخرت شدند، آن وقت كه چشم گشودند هيچ
(296) انسان و اعمالش
اثري از اعمال خود كه اميد آن آثار را در سر مي‌پروراندند، نديدند، و كمترين خبري از الوهيت آلهه پنداري خود نيافتند، و خدا حسابشان را كف دستشان نهاد، و خدا سريع‌الحساب است.
اين را هم بايد از نظر خواننده دور نداريم كه آيه شريفه هر چند ظاهرش بيان حال كفار از اهل هر ملت و مخصوصا مشركين از وثني‌ها است، و ليكن بياني كه دارد در ديگران هم كه منكر صانع هستند جريان دارد، براي اين‌كه انسان هر كس كه باشد براي زندگي خود هدف و سعادتي قائل است. و هيچ ترديدي ندارد كه رسيدن به هدفش به وسيله سعي و عملش صورت مي‌گيرد، اگر معتقد به وجود صانعي براي عالم باشد، و او را به وجهي از وجود مؤثر در سعادت خود بداند، قهرا براي تحصيل رضاي او و

رستگاري خويش و رسيدن به آن سعادتي كه صانع برايش تقدير نموده، متوسل به اعمال صالح مـي‌گــردد.

عاقبت اعمال سراب‌گونه (297)

و اما اگر قائل به وجود صانع نباشد و غير او را مؤثر در عالم‌بداند، ناگزير عمل خود را براي چيزي انجام مي‌دهد كه او را مؤثر مي‌داند كه يا دهر است يا طبيعت و يا ماده، تا آن را متوجه سعادت دنيــوي خود كند، دنيايي كه به اعتقــاد او ديگــر ماورايـي ندارد.

پس اين دسته مؤثر در سعادت حيات دنياي خويش را غير خدا مي‌دانند در حالي كه غير از او مؤثري نيست و معتقدند كه مساعي دنيايي ايشان را به سعادتشان مي‌رساند، در حالي كه آن سعادت جز سرابي نيست، و هيچ حقيقت ندارد، و ايشان هم‌چنان سعي مي‌كنند و عمل انجام مي‌دهند تا آن‌چه از اعمال برايشان مقدر شده تمام شود، يعني اجلشان فرارسد، آن‌وقت است‌كه هيچ‌يك‌از اعمال خويش را نمي‌يابند و برعكس به عيان مي‌يابند كه آن‌چــه از اعمال خــود اميد مي‌داشتنــد جز تصوري خيالي يا رؤيايي پريشان نبود.

(298) انسان و اعمالش

آن وقـت اسـت كه خـدا حسـابشــان را مـي‌دهــد، و خــدا سريع الحساب است. (1)

«فَكَيْـفَ اِذا تَـوَفَّتْـهُـمُ الْمَـلائِكَـةُ يَضْـرِبُـونَ وُجُـوهَهُـمْ وَ اَدْبارَهُـمْ،» «چطور است حالشان وقتي كه ملائكه جانشان را مي‌گيرند و به صورت و پشتشان مي‌كوبنــد،»
«ذلِـكَ بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما اَسْخَـطَ اللّـهَ وَ كَرِهُـوا رِضْـوانَهُ فَاَحْبَـطَ اَعْمـالَهُـمْ،»
1- الميـزان، ج: 15، ص: 181.
شكنجه جان دادن كساني كه اعمالشان حبط شده! (299)
«و براي اين مي‌كوبند كه همواره دنبال چيزي هستند كه خدا را به خشم مي‌آورد و از هر چه مايه خشنودي خدا است كراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بي نتيجه و اجر كرد.» (27 و 28 / محمد)
مي‌فرمايد: اين است وضع آنان امروز كه بعد از روشن شدن هدايت باز هر چه مي‌خواهند مي‌كنند، حال ببين در هنگامي كه ملائكه جانشان را مي‌گيرند و به صورت و پشتشـان مي‌كوبنـد چه حالـي دارنـد؟
«ذلِـكَ بِاَنَّهُـمُ اتَّبَعُـوا مـا اَسْخَـطَ اللّـهَ وَ كَـرِهُـوا رِضْـوانَـهُ فَاَحْبَـطَ اَعْمـالَهُـمْ!» مي‌فرمايد: سبب عقاب آنان اين است كه اعمالشان به خاطر پيروي از آن‌چه كه مايه خشم خدا است، و به خاطر كراهتشان از خشنودي خدا، حبط مي‌شود و چون ديگر عمل
(300) انسان و اعمالش
صالحي برايشان نمـانـده است و قـهرا بـا عـذاب خـدا بدبخت و شقي مي‌شوند. (1)
1- الميـزان، ج: 18، ص: 364.
شكنجه جان دادن كساني كه اعمالشان حبط شده! (301)
(302)

فصل هفتم:کتابت اعمال - ثبت و ضبط و حفظ اعمال و آثار انسان

«اِنّــا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتي وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ اثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْناهُ فــي اِمــامٍ مُبيـــنٍ،»
«ماييم كه مردگان را زنده مي‌كنيم و آن‌چه كرده‌اند و آن‌چه از آثارشان بعد از مردن بروز مي‌كند همـه را مي‌نويسيم و ما هر چيزي را در امامي مبين بر شمرده‌ايم.» (12 / يس)
(303)
قرآن كريم از وجود كتابي خبر مي‌دهد كه تمامي موجودات و آثار آن‌ها در آن نوشته شده، كه اين همان لوح محفوظ است، و از كتابي ديگر خبر مي‌دهد كه خاص امــت‌هــاســت، و اعمــال آنــان در آن ضبـــط مي‌شــود، و از كتــابــي ديگــر خبــر مــي‌دهــد كــه خــاص فـــرد فـــرد بشـــر اســـت و اعمــال آنــان را احصــاء مــي‌كنـد.
هم‌چنان كه درباره كتاب اولي فرموده: «وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ اِلاّ فــي كِتابٍ مُبينٍ،» (59 / انعام) و درباره دومي فرموده: «كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعي اِلي كِتابِهَا،» (28 / جاثيه) و درباره سومي فرموده: «وَ كُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ في عُنُقِه وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ كِتابا يَلْقيهُ مَنْشُورا.» (13 / اسراء)
(304) انسان و اعمالش
ظاهر آيه حكم مي‌كند به اين‌كه: كتاب‌ها يكي نيست، و كتاب اعمال غير از امام مبين است، چون بين آن دو فرق گذاشته، يكي را خاص اشخاص دانسته و ديگري را براي عمــوم موجودات (كــل شيء) خوانده اســت، و نيز تعبيــر را در يكي به كتابت آورده، و در ديگــري به احصــاء.
«وَ كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْناهُ في اِمامٍ مُبينٍ،» منظور از امام مبين لوح محفوظ است، لوحي كه از دگرگون شدن و تغيير پيدا كردن محفوظ است، و مشتمل است بر تمامي جزئياتي كه خداي سبحان قضايش را در خلق رانده، در نتيجه آمار همه چيز در آن هست، و اين كتــاب در كـلام خــداي تعالـي بــا اسم‌هـاي مختلفـي ناميــده شـده: لوح محفوظ، امّ الكتاب، كتاب مبيــن و امام مبيــن، كه در هر يك از اين اسمـاي چهارگانه عنايتي مخصوص هست.
و شايد عنايت در ناميدن آن به «اِمامٍ مُبين» به خاطر اين باشد كه بر قضاهاي حتمي
كتاب‌هاي اعمال، انواع و محتويات آن‌ها (305)
خدا مشتمل است، قضاهايي كه خلق تابع آن‌ها هستند و آن‌ها مقتداي خلق. و نامه اعمال هم - به طوري كه در سوره جاثيه آمده - از آن كتاب

استنساخ مي‌شود، چون در آن ســوره فرمــوده: «هــذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَــقِّ اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.» (29/جاثيه) (1)

«وَ اِنَّ عَلَيْـكُـمْ لَحافِـظيـنَ،»
«و او بر شما نگهبانان گماشته،»
«كِـرامـــا كــاتِبينَ، يَعْلَمُــونَ مـا تَفْعَلُـونَ،»
1- الميـزان، ج: 17، ص: 97.

«كه نويسندگاني ارجمند، و هـــر چـــه بكنيـد مــي‌دانند.» (10 تا 12 / انفطار)
اين آيه شريفه اشاره دارد به اين‌كه اعمال انسان غير از طريق يادآوري خود صاحب عمل، از طريقي ديگر نيز محفوظ است، و آن محفوظ بودن اعمال با نوشتن فرشتگان نويسنده اعمال است، كه در طول زندگي هر انساني موكل بر او هستند، و بر معيار آن اعمال پاداش و كيفر مي‌بيند، هم‌چنان كه فرمود:
«وَ نُخْــرِجُ لَـهُ يَــوْمَ الْقِيمَـةِ كِتابا يَلْقيـــهُ مَنْشُـورا،»
«اِقْــــرَاْ كِتــابَــكَ كَفـــي بِنَفْسِــكَ الْيَــوْمَ عَلَيْـــكَ حَسيبــــا!» (13 و 14 / اسراء)
«اِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظينَ،» يعني از ناحيه ما حافظاني موكل بر شما هستند، كه اعمال شما را بــا نوشتــن حفظ مي‌كننــد، «كِراما كاتِبينَ،» حافظاني كه داراي كرامت و

عزتــي نزد خداي تعالـي هستند.
مــراد از كتابــت در كلمه «كاتِبين» نوشتن اعمال است، به شهادت اين‌كه مي‌فرمايد:
«يَعْلَمُونَ مـا تَفْعَلُونَ،» و در اين جملــه مي‌خواهـد بفرمـايـد: فـرشتگـان در تشخيص اعمال نيك از بد شما و تميز حسنه آن از سيئه آن دچــار اشتبــاه نمي‌شونـد.
پــس اين آيه ملائكــه را منــزه از خطــا مي‌دارد، هم‌چنـان كــه آيـــه قبلــي آنــان را از گنــاه منــزه مــي‌داشـــت.
بنابراين ملائكه به افعال بشر با همه جزئيات و صفات آن احاطه دارند، و آن را همان‌طور كه هست حفظ مي‌كنند.
در اين آيات عده اين فرشتگان كه مأمور نوشتن اعمال انسانند، معين نشده، بله در آيه زير كه مي‌فرمايد: «اِذْ يَتَلَقَّي الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعيدٌ،» (17 / ق)

استفاده مي‌شود كه براي هر يك انسان دو نفر از آن فرشتگان موكلند، يكي از راست و يكي از چپ، و در روايات وارده در اين باب نيز آمده كه فرشته طرف راست مأمور نوشتن حسنات، و طرف چپ مأمور نوشتن گناهان است.
و نيز در تفسير آيه «اِنَّ قُرْانَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُودا،» (78 / اسراء) اخبار بسيار زيادي از دو طريق شيعــه و سني رسيده كه دلالت دارد بر اين‌كه نويسندگان نامه اعمال هر روز بعد از غروب خورشيد بالا مي‌رونــد، و نويسندگانــي ديگر نازل مي‌شوند، و اعمــال شــب را مي‌نويسنــد تا صبح شــود، بعد از طلــوع فجر صعــود نموده، مجــددا فـرشتگــان روز نــازل مي‌شونــد، و همين‌طور.
و در آيه مورد بحث كه مي‌فرمايد: «يَعْلَمُونَ مـا تَفْعَلــُونَ،» دلالتي بر اين معنا هست كه نويسندگان داناي به نيات نيز هستند، چون مي‌فرمايد: آن‌چه انسان‌ها مي‌كنند
نويسندگان اعمال و فرشتگان محافظ انسان (309)
مي‌دانند، و معلوم است كه بدون علم به نيات نمي‌توانند به خصوصيات افعال و عناوين آن‌ها، و اين‌كه خير است يا شر، حسنه است يا سيئه علم پيدا كنند، پس معلوم مي‌شود ملائكه داناي به نيات نيز هستنــد. (1)

«اِذْ يَتَلَــقَّي الْــمُتَــلَقِّيانِ عَــنِ الْيَــمينِ وَ عَـــنِ الشِّـــمالِ قَــعيـــدٌ،»
«دو مأمـور ما در طرف راست و چپ او نشسته اعمال او را مي‌گيرند.»
(17 / ق)
1- الميـزان، ج: 20، ص: 371.

مراد از «مُتَلَقِّيانِ،» دو فرشته‌اي است كه موكل بر انسانند، و عمل او را تحويل گرفته و آن را با نوشتن حفظ مي‌كنند. «عَنِ الْيَمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعيدٌ،» يعني دو فرشته‌اي كه يكـي در سـمت راست نشسـتـه و يكـي در سـمت چپ نشستـه است. و منظـور از سمت راسـت و سـمت چـپ، راسـت و چـپ آدمــي اسـت.
يعني به ياد آر و متوجه باش اين را كه دو فرشته عمل انسان را مي‌گيرند، و منظور از اين دستور اين است كه به علم خداي تعالي اشاره كند و بفهماند كه خداي سبحان از طريق نوشتن اعمال انسان‌ها توسط ملائكه به اعمال انسان علم دارد، علاوه بر آن علمي كه بدون وساطت ملائكه و هر واسطه‌اي ديگر دارد.
جمله «عَنِ الْيَمينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعيدٌ،» مي‌خواهد موقعيتي را كه ملائكه نسبت به

انسان دارند تمثيل كند، و دو طرف خير و شر انسان را كه حسنات و گناهان منسوب به آن دو جهت است به راست و چپ محسوس انسان تشبيه نمايد، وگرنه فرشتگان موجوداتي مجردندكه در جهت قرار نمي‌گيرند. (1)

«ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلاّ لَدَيْهِ رَقيبٌ عَتيدٌ!»
«هيچ سخني در فضاي دهان نمي‌آورد مگر آن‌كه در همان‌جا مراقبي آماده است!»
1- الميـزان، ج: 18، ص: 520.

(18/ ق)
كلمه «رَقــيبٌ» به معناي محافظ، و كلمه «عَتــيدٌ» بـه معنـاي كسـي است كـه فـراهـم كننـده مقـدمـات آن ضبـط و حفـظ است، خلاصه يكي مقدمات را براي ديگري فراهم مي‌كنــد تا او از نتيجـه كار وي آگاه شــود.
و اين آيه شريفه بعد از جمله «اِذْ يَتَلَقَّي الْمُتَلَقِّيانِ،» كه آن نيز درباره فرشتگان موكل است، دوباره راجع به مراقبت دو فرشته سخن گفته با اين‌كه جمله اول تمامي كارهاي انسان را شامل مي‌شد و جمله دوم تنها راجع به تكلم انسان است، از باب ذكر خاص بعداز عام‌است‌كه در همه‌جا مي‌فهماند گوينده نسبت‌به‌خاص عنايتي بيشتردارد. (1)
1- الميــــــزان، ج: 18، ص: 521.

«اِنّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتي وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ اثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْناهُ في اِمامٍ مُبينٍ،»
«ماييم‌كه مردگان را زنده مي‌كنيم و آن‌چه كرده‌اند و آن‌چه از آثارشان بعد از مردن بروز مي‌كند همه را مي‌نويسيم و ما هر چيزي را در امامي مبين برشمرده‌ايم.» (12 / يس)
مراد از «ما قَدَّمُوا»اعمالي است كه انسان‌ها قبل از مرگ خودشان كردند و از پيش،

براي روز جزاي خود فرستادند، و مراد از «اثارَهُمْ» باقياتي است كه براي بعد از مردن خود به‌جاي گذاشتند، كه يا سنت خيري است كه مردم بعد از او به آن سنت عمل كنند، مانند علمي كه از خود به جاي گذاشته، مردم بعد از او از آن علم بهره‌مند شوند، و يا مسجدي كه بنا كرده تا مردم بعد از او در آن نماز بخوانند، و يا وضوخانه‌اي كه مردم در آن وضو بگيرند و يا سنت شري است كه باب كرده و مردم بعد از او هم به آن سنت عمل كنند، مانند اين‌كه محلي براي فسق و نافرماني خدا بنا نهاده، همه اين‌ها آثار آدمي است كه خدا به حسابش مي‌آورد. (1)
و مراد از نوشتن «ما قَدَّمُوا» و نوشتن «اثار» ثبت آن در صحيفه اعمال، و

1- الميزان، ج: 17، ص: 96.

ضبطش در آن به وسيله مأمورين و ملائكه نويسنده اعمال است و اين كتابت غير از كتابت اعمال و شمردن آن در امام مبين است كه عبارت است از لوح محفوظ .

«هــذا كِتــابُنــا يَنْطِـقُ عَلَيْكُـمْ بِالْحَـقِّ اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،»
«اين كتاب ما است كه به حق بر شما سخن مي‌گويد ما همواره آن‌چه شما مي‌كرديد استنساخ مي‌كرديم!»(29/جاثيه)
لازمه اين كه مي‌فرمايد: «اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» اين است كه اعمال ما

نسخــه اصلــي باشــد، و از آن‌هــا نسخــه بردارنــد. و يا به عبارتــي ديگــر: اعمال در اصــل كتابـي باشد و از آن كتـاب نقل شود.
لازمه اين كه گفتيم بايد اعمال، خود كتابي باشد تا از آن استنساخ كنند، اين است كه مراد از جمله «ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» اعمال خارجي انسان‌ها باشد، بدين جهت كه در لوح محفوظ است. (چون هر حادثه‌اي، و از آن جمله اعمال انسان‌ها هم يكي از آن حوادث است، قبل از حدوثش در لوح محفوظ نوشته شده،) در نتيجه استنساخ اعمال عبارت مي‌شـود از نسخه برداري آن، و مقدمات و حوادث و عواملي كه در آن اعمال دخيل بوده، از كتاب لوح محفوظ .
و بنابراين، نامه اعمال در عين اين‌كه نامه اعمال است، جزئي از لوح محفوظ نيز هست، چون از آن‌جا نسخه برداري شده، آن‌وقت معناي اين‌كه مي‌گوييم ملائكه اعمال را مي‌نويسند

اين مي‌شــود كه ملائكــه آن‌چه را كه از لوح محفوظ نزد خود دارند، با اعمال بندگان مقـــابلــه و تطبيــق مي‌كننــد.
و ايـن همـان معنـايـي اســـت كـــه در روايـــات از طـــرق شيعـــه از امـام صــادق عليه‌السلام و از طـرق اهــل سنـــت از ابـــن عبــاس نيـــز نقـــل شـــده اســـت.
بنابراين توجيه، جمله: «هــذا كِتــابُنــا يَنْطِـقُ عَلَيْكُـمْ بِالْحَـقِّ،» خطابي است كه خــداي تعالي در روز جمــع، يعني روز قيامــت، به اهل جمــع مي‌كند، و امروز آن را در قــرآن براي ما حكايــت كرده، در نتيجــه معنايش ايــن مي‌شــود: آن روز به ايشــان گفتــه مي‌شود ايـن كتــاب ما اســـت كه عليــه شما چنيـن و چنـان مي‌گويـد.
و اشاره با كلمه «هذا» اشاره به نامه اعمال است، كه بنابر توجيه ما در عين حال اشاره به لوح محفوظ نيز هست، و اگر كتاب را بر ضمير خداي تعالي اضافه كرد، و

فرمود اين كتاب ما است از اين نظر بوده كه نامه اعمال به امر خداي تعالي نوشته مي‌شود، و چون گفتيم نامه اعمال لوح محفوظ نيز هست، به عنوان احترام آن را كتاب ما خوانده است.
و معناي جمله: «يَنْطِـقُ عَلَيْكُـمْ بِالْحَـقِّ،» اين است كه كتاب ما شهادت مي‌دهد بر آن‌چه كه كرده‌ايد، و دلالت مي‌كند بر آن، دلالتي روشن و توأم با حق. و جمله «اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.» تعليل مي‌كند كه چگونه كتاب عليه ايشان به حق نطق مي‌كند، و معنايش اين است كه: چون كتاب ما دلالت مي‌كند بر عمل شما، دلالتي بر حق، و بدون اين‌كه از آن تخلف كنــد، چون كتاب ما لوح محفوظ است كه بر تمامي جهات واقعــي اعمال شمـا احاطه دارد.
و اگر نامه اعمال خلائق را طوري به ايشان نشان ندهد كه ديگر جاي شكي و راه
نسخه برداري از اعمال انسان‌ها (319)
تكذيبي باقي نگذارد، ممكن است شهادت آن را تكذيب كنند، و بگويند كتاب شما غلط نوشته، ما چنين و چنان‌نكرده‌ايم، به‌همين‌جهت مي‌فرمايد كتاب ما به‌حق گواهي‌مي‌دهد: «يَوْمَ تَجِـدُ كُلُّ نَـفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرا وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَها وَ بَيْنَهُ اَمَدا بَعيدا!» (30/آل‌عمران) (1)

«فَــاَمّا مَــنْ اُوتِــيَ كِتـابَــهُ بِيَمينِــهِ فَسَـوْفَ يُحاسَبُ حِسابا يَسيرا،»
«در آن روز كسي كه نامه‌اش را به دست راستش دهند، به زودي خواهد ديد كه حسابــي آسان از او مي‌كشنــد ...،»
1- الميـزان ، ج: 18، ص: 271.

«وَ اَمّا مَنْاُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ،»
«و اما كسي كه نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،»
«فَسَــوْفَ يَــدْعُــوا ثُبُـورا، يَصْــلي سَعيــــرا...،»
«به زودي فرياد واويلايش بلند مي‌شود، و در آتش بسوزد... .» (7تا12/ انشقاق)
از مجمــوع آيــات نه‌گانه ســوره انشقاق به دســت مي‌آيد كه دادن نامــه اعمــال و نشر آن، همه قبل از حسـاب انجام مي‌شود:
«وَ كُـلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فــي عُنُقِـه وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ كِتابا يَلْقيهُ مَنْشُورا
اِقْـرَا كِتــابَــــكَ كَفــي بِنَفْسِـــكَ الْيَــــوْمَ عَلَيْــكَ حَسيبـــا!» (13 و 14 / اسراء)

اين آيات دادن نامه از پشت سر را مختص به كفار دانسته، ناگزير گناهكاران از مؤمنين، مورد بحث قرار مي‌گيرند كه آيا از آن‌هايي هستند كه نامه اعمالشان به دست راستشـان داده مـي‌شـود و يـا از آن‌هايي كه نـامه شـان از پشت سـر داده مي‌شـــود؟
آن‌چه از روايات شيعه و سني برمي‌آيد اين است كه اين طايفه داخل دوزخ مي‌شوند و زماني در آن‌جا عذاب مي‌بينند، سپس با شفاعت شفيعان از دوزخ نجات مي‌يابند، پس اين طايفه جزو طايفه دوم نيستند، چون گفتيم آيه شريفه تنها كفار را جزو آن طايفه دانسته، از سوي ديگر جزو طايفه اول هم كه نامه شان را به دست راستشان مي‌دهند نيستند، چون آيات ظهور در اين دارد كه اصحاب يمين حسابي آسان پس داده و سپس داخل بهشت مي‌شوند، اين را هم نمي‌توان گفت كه گنه كاران از مؤمنين اصلاً نامه عملي ندارند، براي اين‌كه آيه شريفه: «وَ كُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ في عُنُقِه،» تصريح دارد كه به‌طور كلي هر انساني نامه اعمالي دارد.

ظاهر آيات (اگر نگوييم صريح آن) اين است كه: داخل آتش و يا بهشت شدن نتيجه‌اي است كه بر داوري دستگاه الهي مترتب مي‌شود، و داوري

نتيجه حساب است كه برداشتن نامه عمل مترتب مي‌شود، تا چندي كه نامه‌هاي اعمال را به دست صاحبانش نداده‌اند حساب معنا ندارد، و تا حساب تمام نشود داوري معنا ندارد، و تا داوري نشود داخل بهشت و يا دوزخ شدن معنا ندارد.

آياتي كه راجع به اصحاب شمال سخن مي‌گويد، مانند آيات سوره واقعه و الحاقه و تا حدودي سوره اسراء اين خصيصه را مختص به كفار دانسته، و از مجموع آياتي كه در اين باب هست استفاده مي‌شود كساني كه نامه اعمالشان به دست چپشان داده مي‌شود، همان‌هايند كه نامه‌هايشان از پشت سر داده مي‌شود. (1)

بحثي در كتاب و حساب مؤمنين گناهكار (323)

«وَ لا نُـكَلِّفُ نَفْسـا اِلاّ وُسْعَهـا وَ لَدَيْنـا كِتـابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ!»
«و ما هيچ كس را بيش از توانايي‌اش تكليف نمي‌كنيم و نزد ما كتابي است كه به حق گويا است و هيچ كـس بـه هيـچ وجـه ستـم نخـواهـد شـد!» (62 / مؤمنون)

منظــور از گويايي كتاب اين است كه آن‌چه را كه در آن ثبت است بي پرده و فاش بيان مي‌كند. آري، به آن‌چه از اعمال صالــح كه در آن كتــاب نوشتــه شده گويا نيســت مگر به حــق، چون ايــن كتــاب از زيــاده و نقصــان و تحريـف محفوظ است.

1- الميـزان، ج: 20، ص: 404.

(324) انسان و اعمالش

حـساب قــيامـت هــم بــر اســاس آن‌چه در كتـاب است رسيـدگــي مـي‌شــود، و جمله «يَنطِقُ» اشاره به همين اسـت.

پاداش هم بر اساس نتايجي است كه از محاسبه به دست مي‌آيد، و جمله «وَ هُـــمْ لايُظْلَمُــونَ،» اشاره بـــه هـــمين است.

پس مؤمنين از اين‌كه ظلم شوند ايمنند، و اجرشان به هيچ وجه فراموش نمي‌شود، و از دادنش دريغ نمي‌كنند، و يا كمتر از آن‌چه هست نمي‌دهند، و يا عوض و بدل نمي‌شود، هم‌چنــان كه از خطر اين‌كه اعمالشان حفظ نشود، و يا بعد از حفظ فراموش شود، و يا بـــه وجـهـي از وجـــوه تغييـر كنـد ايمننـــد.

خداي تعالي آن‌چه را كه ما در قيامت با آن روبرو مي‌شويم در آيه فوق براي ما ممثل كرده، و به صورت يك صحنه دادگاهي و دادخواهي، و دادرسي، مجسم نموده

كتابي كه در قيامت بحق سخن خواهد گفت! (325)

است، و معلوم است كه در يك صحنه دادگاه از آن جهت كه دادگاه است پاي احتجاج و دفاع و شاهد و پرونده و برگه‌هاي جرم و روبرو كردن دو طرف متخاصم به ميان مي‌آيد، و بدون اين‌ها صحنه پايان نمي‌پذيرد.

اگر از ايـن معنـا چشـم پـوشـي كنيـم، براي ظاهـر شـدن اعمـال آدمـي در روز رجـوعش بـه خـداي سبحـان تنهـا اذن او كافـي است ، و بـه هيچ يك از مطالب مذكور حـاجت نيسـت - دقـت فـرمـاييــد. (1)

1- الميـــــزان، ج: 15، ص: 59.

«وَ اِذآ اَذَقْنَا النّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّآءَ مَسَّتْهُمْ اِذا لَهُمْ مَكْرٌ فيآ اياتِنـا قُلِ اللّهُ اَسْرَعُ مَكْرا اِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُـونَ ما تَمكرون،»
«هنگامي كه به مردم رحمتي پس از زياني كه به آن‌ها رسيده مي‌چشانيم آن‌ها در آيات ما مكـر مي‌كننـد و دست بـه توجيهـات نـاروا بـراي آن نعمـت و رحمـت مي‌زننـد .بگـو: مكـر خـدا سريع‌تر از هر مكري است، و محققا فرشتگان ما مكرهاي شما را مي‌نويسند.» (21/يونس)
مي‌فرمايد: ما بر كرده‌هاي شما گواهان و مراقبيني داريم كه آنان را نزد شما مي‌فرستيم تا اعمالتان را بنويسند و حفظ كنند، و به محضي كه يك عمل انجام بدهيد هم

عملتان نوشته شده، و هـم جزاي آن معين شده و ديگر مجال و فرصتي نمي‌ماند كه مكر شمـا اثـر خـود را ببخشـد، چه ببخشـد و چه نبخشد جـزاي آن قبـلاً معلوم شده است.
از ظاهر آيه شريفه: «هذا كِتابُنا يَنْطِـقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُـونَ،» مي‌توان فهميـد كه معناي كتابـت اعمال بندگـان به دست ملائكـه اين اسـت كه اعمـال را از پشت پـرده استعدادهـا به مرحلـه فعليت خارجـي درآورنـد، و آن وقـت خود اعمـال در صحيفـه عالم كـون نقـش بستـه مي‌شـود.
با اين بيان كاملاً روشن مي‌شود كه كتابت اعمال بندگان توسط رسولان چگونه علت شده است براي اسرع‌المكر بودن خداي تعالي، چون بنابر اين بيان، حقيقت معنا اين‌طور مي‌شود: ما اعمال شما را كه با آن اعمال مكر مي‌كنيد از داخل ذات شما بيرون

آورده آن را در خارج قرار مي‌دهيم، و با اين حال چگونه بر ما پوشيده مي‌ماند كه شما مي‌خواهيد با اين اعمال خود با ما مكر كنيد؟ و مگر مكر چيزي جز اين است كه مثلاً شما بخواهيـد با حيلـه، كسي را از مقصـدش برگردانيـد به‌طوري‌كه خود او متوجه نشود؟ و شمـا نمي‌توانيـد چيـزي را بـر ما پوشيـده نمائيـد، اين مائيـم كه حقيقـت امر را بر شما پوشانديم.
رفتاري كه خيال مي‌كرديد مكر بر ما است، مكر ما بر خودتان بود، چون ما بوديم كه كاري كرديم كه مكر ما را مكر خود بپنداريد و به آن اقدام نمائيد،

و اين پندار و اين اقدام ضلالتي بود از طرف شما، و اضلالي بود از طرف ما، که ما شما را به سزاي کارهاي نادرستي که کرديد گرفتار کرديم. (1)

1- الميـزان، ج: 10، ص: 47.

ارتباط استنساخ اعمال با مكر الهي (329)

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ فَمَنْ اُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمينِه فَاُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُـــونَ فَتيلاً،»
«روزي كه هر قومي را با امامشان دعوت كنيم هركس نامه دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه خود قرائت كنند و كمترين ستمي به ايشان نخواهد رسيد،»
«وَ مَــنْ كانَ فــي هــذِه اَعْــمي فَـهُـوَ فِـيالْاخِـرَةِ اَعْـمي وَ اَضَــلُّ سَبيــلاً،»
«هر كسي در اين دنيا نابينا و كوردل باشد در آخرت نيز نابينا و گمراه‌تر خواهد بود.» (71 و 72/اسراء)
(330) انسان و اعمالش
در قيامت هر گروهي با پيشواي خودشان احضار خواهند شد و هر كه به امام حقي اقتــداء كــرده باشــد، نامه عملــش را به دســت راستش مي‌دهنــد، و هر كــه از معرفـــت امام حق در دنيا كور بوده، در آن‌جا هم كــور خواهد بود.
«وَ مَنْ كــانَ في هــذِه اَعْمي فَهُوَ فِيالْاخِرَةِ اَعْمي وَ اَضَلُّ سَبيلاً!»
مراد از كوري آخرت كوري چشم نيست، بلكه نداشتن بصيرت و ديده باطني است. مقصود از كوري در دنيا هم همين است.
«فَـاِنَّهـا لا تَعْـمَي الْاَبْـصارُ وَ لكِـنْ تَعْـمَي الْقُلُـوبُ الَّتـي فِـي الصُّــدوُرِ!» (46 / حج)
پس معناي‌آيه اين‌است‌كه هركه در زندگي‌دنيا امام حق را نشناسد و راه حق نپيمايد چنيــن كسي در آخرت سعادت و رستگاري را نمي‌بيند و راه به سوي آمرزش نمي‌برد.
ارتباط پيشوايان‌حق و باطل‌بادادن‌نامه‌اعمال‌به‌آن‌ها (331)
از ظاهر آيه استفاده مي‌شود كه براي هر طائفه‌اي از مردم امامي است غير از امام طائفه ديگر. امامي كه روز قيامت خوانده مي‌شود آن كسي است كه مردم او را امام خود گرفته باشند و به اواقتداء كرده باشند نه آن كس كه خداوند به امامتش برگزيده باشد.
مراد از امام هر طائفه، آن كسي است كه مردم به پيشوائيش تن در داده باشند، حال چه اين‌كه امام حق باشد و چه امام باطل. (1)

«وَ وُضِعَ الْكِـتابُ فَتَـرَي الْمُجْرِمينَ مُشْفِقينَ مِـمّا فيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا مالِ هذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَةً وَ لا كَبيرَةً اِلاّ اَحْصيها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِرا وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدا!»

1- الميـزان، ج: 13، ص: 227.

«و نامه‌ها پيش آرند و گنه كاران را از مندرجات آن هراسان بيني و گويند: اين واي بر ما اين نامه چيست كه گناه كوچك و بزرگي نگذاشته مگر آن را به شمار آورده، و هر چه كرده‌اند حاضر يابند كه پروردگارت به هيچ كس ستم نمي‌كند!» (49/ كهف)

وَضع كتاب در قيامت به معناي نصب آن است تا بر طبقش حكم كنند. از ظاهر سياق استفاده مي‌شود كه كتاب مورد نظر كتاب واحدي است كه اعمال تمامي خلايق در آن ضبط شده، و آن را براي حساب نصب مـي‌كننـد، نه اين‌كه هر يك نفر يك كتاب جداگانه‌اي داشته باشد.اين با آياتي كه براي هر انساني و هر امتي كتابي جداگانه‌اي سراغ مي‌دهد منافات ندارد.

ذكر اشفاق و ترس مجرمين خود دليل بر اين است كه مقصود از كتاب، كتاب اعمال است، و يا كتابي است كه اعمال در آن است، و اشفاقشان از آن حالي كه به خود گرفته‌اند به خاطر اين است كه مجرم بودند. پس اين حال و روزگار مخصوص به آنان نيست، هركس در هر زماني مجرم‌باشد هرچندكه مشرك‌نباشد چنين‌روزگاري‌خواهد داشت.

«وَ يَقُولُونَ يا وَيْـلَتَنا مالِ هــذَا الْـكِتابِ لا يُـغادِرُ صَغيـرَةً وَ لا كَبيـرَةً اِلاّ اَحْـصيها!»

«و گفتنــد واي بر ما اين چه كتابي است كه هيچ كوچك و بزرگي را فروگذار نكرده و همــه را شـمــرده اســـت!»

اين بيان خود اظهار وحشت و فزع از تسلط كتاب در احصاء و شمردن گناهان و يا تسلطش بر مطلق حوادث و از آن جمله گناهان است، كه اين اظهار وحشت را به صورت

استفهام تعجبي اداء كرده‌اند، و از آن به دست مي‌آيد كه چرا اول صغيره را گفتند بعد كبيره را، وجه آن اين مي‌باشد كه هيچ گناه كوچكي را به خاطر اين‌كه كوچك است، و مهم نيست، از قلم نينداخته، و هيچ گناه بزرگي را به خاطر اين‌كه واضح است، و همه مي‌دانند فروگـذار نكـرده اسـت.

«وَ وَجَدُوا ما عَمِلَوا حاضِرا!»
آن‌چه را حاضر نزد خود مي‌يابند خود اعمال است، كه هر يك به صورت مناسب خود مجسم مي‌شود نه كتاب اعمال و نوشته شده آن‌ها، هم‌چنان كــه از امثــال آيه:«يـا اَيُّهَا الَّذينَ كَفَروُا لا تَعْتَذِروُا الْيَوْمَ اِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» (7 / تحريم) نيـز هميـن معنـا استفـاده مـي‌شـود، و جـملـه: «وَ لا يَظْلِــمُ رَبُّــكَ اَحَـــدا،» (49 / كهف) نيـز كه در ذيـل آيـه مـورد بحث است هميـن معنـا را تـأييـد مـي‌كنـد چـون ظلم نكردن بنابر
واي در اين نامه چيست (335)
تجسم اعمال روشن‌تر است، زيرا وقتي پاداش انسان خود كرده‌هاي او باشد و احدي در آن دخالت نداشته باشد ديگر ظلم معنا ندارد - دقت فرمائيد. (1)

«فَـمَنْ يَـعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُـؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِه وَ اِنّا لَهُ كاتِبُونَ،»

«و هر كس اعمال شايسته كند و مؤمن باشد كوشش او بدون پاداش نماند و ما ثبــت كننـده مساعــي او هستيــم.» (94 / انبياء)

1- الميــــــزان، ج: 13، ص: 451.

(336) انسان و اعمالش

اين آيه شريفه از آياتي است كه دلالت مي‌كند بر قبولي اعمال صالح، مشروط به اين‌كه توأم با ايمــان بـاشــد، هــم‌چنــان كـه آيات حبط اعمال به خاطر كفر، آن را تأييد مي‌كند، و نيز دلالـــت مي‌كند بر اين‌كه مـؤمني كه بعضـي از اعمـال صـالح را بـه جـاي مـي‌آورد اهل نجـات است.

پس معنــاي اين‌كــه فرمــود: «فَمَنْ يَعْمَــلْ مِنَ‌الصّالِحــاتِ،» اين اســت كه از افــراد بشــر هركس چيــزي از اعمال صالــح را به جــاي آورد، «فَلا كُفْــرانَ لِسَعْيِه - سعــي ايشــان مستــور نمــي‌مـانـــد.»

البته عمل صالح را مقيد به ايمان كرد چون عمل بدون ايمان اثري ندارد. و مراد از ايمان قطعا ايمان به خدا است، چيزي كه هست ايمان به خدا جداي از ايمان به انبيايش نيست، آن هم همه آنان، بدون استثناء.

كتابت اعمال صالح توأم با ايمان (337)

و معناي اين‌كه فرمود: «وَ اِنّا لَهُ كاتِبُونَ،» اين است كه ما اعمالشان را در صحيفه اعمال ثبت مي‌كنيم، ثبتي كه هرگز فراموش نشود. مقصود از اين كه فرمود: «فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِه وَ اِنّا لَهُ كاتِبُونَ،» اين است كه عمل صالحشان فرامـوش و كفـران نمي‌شـود. (1)

«اَمْ يَحْسَبُونَ اَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْــويهُمْ بَلــي وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ،»
«و يـا پنـداشتـه‌انـد كـه مـا سـر و نجـوايشـان را نمـي‌شنــويـم، بـــلـه
1- الميـزان، ج: 14، ص: 457.

مـي‌شنـويـم، و فرستادگـان ما نزد ايشان هستند، و مي‌نويسنــد.» (80 / زخرف)
منظور از كلمه «سِرَّ» اسراري است كه در دل‌هاي خود پنهان مي‌دارند، و منظور از كلمه «نَجْوي» سخنان بيخ گوشي است كه با يكديگر دارند، سخناني كه مي‌خواهند ديگــران نشنوند. و چون «سِرّ» عبارت است از حديــث نفس لذا از علم خدا بدان و از اطـلاع خدا به سخنــان بيخ گوشــي آنـان تعبيــر كـرد بــه اين‌كه خـدا آن را مي‌شنود.
«بَلي وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» يعني‌بله ما «سِرّ» و نجواي‌ايشان‌رامي‌شنويم‌و فرستادگان ما هم كه موكل بر ايشانند تا اعمالشان‌را بنويسند كارهاي ايشان را مي‌نويسند حفظ مي‌كنند. (1)
1- الميـزان، ج: 18، ص: 189.

ثبت شهادت دروغين

«وَ جَعَلُوا الْمَلائِكَةَ الَّذينَ هُمْ عِبـادُ الرَّحْمنِ اِناثا اَشَهِدوُا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُـمْ وَ يُسْئَلُــونَ،»

«آري مشركين ملائكه را كه بندگان خدايند ماده پنداشتند، مگر در هنگام آفريدن آنان حاضر بودند ؟ به زودي اين شهادتشان نوشته مي‌شود و از آن بازخواست خواهند شد.»(19/زخرف)

«سَتُكْتَـبُ شَهادَتُهُــمْ وَ يُسْئَلُــونَ،» بــه زودي ايــن شهــادت بــدون علــم آن‌ها در نامــه اعمالشــان نوشتــه مي‌شــود و در قيامـت از آن بازخواست خواهند شد. (1)

(340) انسان و اعمالش

«وَ لَـقَـدْ اَهْـلَكْنا اَشْـياعَكُـمْ فَـهَلْ مِـنْ مُـدَّكِـرٍ؟»
«و بـا اين‌كه ما امثـال شما را هلاك كرديم باز هم كسي نيست كه متذكر شـود؟»
«وَ كُـلُّ شَـيْءٍ فَـعَلُـوهُ فِـي الـزُّبُـرِ،»
«بداننـد كه آن‌چـه كرده‌انـد در نامه‌هـا ضبـط اسـت،»
«وَ كُـلُّ صَـغيـرٍ وَ كَبـيـرٍ مُسْـتَـطَـرٌ،»
«و هر كوچك و بزرگي در آن نوشته شده.»(51 تا 53/قمر)
1- الميـزان، ج: 18، ص: 135.

مي‌فرمايد: آن انذاري كه شما را از عذاب دنيا و آخرت كرديم صرف خبري نبـود كه به شما داده باشيم، و از اين باب نبود كه با شما حرفي زده باشيم، اين هم مسلكان شما از امت‌هاي گذشته‌انـد كـه ايـن انذار در آنان شروع شد، و ما هلاكشان كرديم، و به عذاب دنيائيشان مبتلا ساختيم، و به زودي عـذاب آخرت را خواهند ديد، چـون اعمالشان همه نـوشتـه شده و در نامه‌هاي محفوظ نزد ما ضبط گرديده، بـه زودي بر طبـق آن نـوشته‌ها به حسـابشان مي‌رسيم، و بـه آن‌چه كـرده‌انـد جـزاشـان مـي‌دهيم.
«وَ كُـلُّ شَـيْءٍ فَعَلُـوهُ فِـي الـزُّبُـرِ، وَ كُـلُّ صَغيـرٍ وَ كَبيـرٍ مُسْتَطَـرٌ!»
كلمـه «زُبُـرِ» به معناي نامـه‌هـاي اعمـال اسـت و مـراد از صغيـر و كبيـر اعمال صغير و كبير است. (1)

«يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّهُ جَميعا فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا اَحْصاهُ اللّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللّهُ عَلي كُلِّ شَيْءٍ شَهيـدٌ!»
«و اين عذاب در روزي است كه خدا همه آنان‌را مبعوث مي‌كند و بدان‌چه كرده‌اند خبر مي‌دهد چون خدا اعمال آنان را شمرده و خود آنان فراموش كرده‌اند و خدا بر هرچيزي ناظر و گواه است!»(6/مجادله)
1- الميـــزان، ج: 19، ص: 145.
شمارش اعمال فراموش شده انسان به وسيله خدا (343)
روزي كه خدا مبعـوثشـان مـي‌كنـد كـه روز حسـاب و جـزاء است، و آن‌گاه آنان را از حقيقت همه آن‌چه كرده‌اند بــاخبـر مـي‌سـازد.
«اَحْصاهُ اللّهُ وَ نَسُوهُ،» كلمه «اَحْصاهُ» به معناي احاطه داشتن به عدد هر چيز است، به طوري كـه حتي يــك عـدد از آن از قـلم نيـفتـد.
«وَ اللّـــهُ عَلي كُـلِّ شَــيْءٍ شَهيدٌ» اگر گفتيــم خدا عمــل آنان را شمرده دارد، و خــود آنــان فــرامــوش كـرده‌انـد، بـراي ايـن اســت كـه خــدا نـاظـــر و شــاهـد بـر هـر چيـز اسـت. (1)

1- الميـزان، ج: 19، ص: 316.

«فَـاَمّـا مَـنْ اُوتِـيَ كِتـابَـهُ بِيَمينِـهِ فَيَقـُولُ هـاؤُمُ اقْـرَؤُا كِتـابِيَـهْ!»
«اما كسي كه نامـه عملش را بـه دست راستش داده بـاشنـد از خـوشحـالـي فـريـاد مي‌زنـد بياييد نامه‌ام را بخوانيد كه به سعادتم حكم مي‌كند!» (19 / حاقه)
اين آيه شريفه و مابعدش بيان تفصيلي اختلاف حال مردم در روز قيامت است، اختلافي كه از حيث سعادت و شقاوت دارند. مي‌فرمايد: كسي كه كتابش به دست راستش داده شده رو به فرشتگان مي‌كند و مي‌گويد: بياييد نامه عمل مرا بگيريد و بخوانيد كه چگونه به سعادت من حكم مي‌كند.
«اِنّي ظَنَنْتُ اَنّي مُلاقٍ حِسـابِيَـهْ!» (20 / حاقه) اگر گفتم كتاب من كتاب يمين است، و

به سعادت من حكم مي‌كند، براي اين بود كه من در دنيا به چنين روزي يقين داشتم، و يقيـن داشتـم كه به زودي حساب خود را ملاقات مي‌كنم، و به پروردگارم ايمــان آوردم، و عـمـل خــود را اصلاح كـــــردم.
«فَهُوَ في عيشَةٍ راضِيَةٍ!» (21 / حاقه) يعني چنين كسي زندگي مي‌كند به «عيش راضِيَه،» به عيشي كه خودش آن را بپسندد.
«في جَنَّةٍ عـالِيَةٍ، قُطُوفُها دانِيَةٌ، كُلُـوا وَ اشْـرَبُـوا هَنيئـا بِمـــا اَسْلَفْتُـــمْ فِـــي الْاَيّـامِ الْخـالِيَـــةِ!» (22 و 23 و 24 / حاقه)
يعني او در بهشتي است كه داراي مقامي عالي است، و او در آن بهشت لذاتي دارد، كــه نه چشمي ديده و نه گوشــي شنيده باشــد، و نه بر قلــب كسي خطور كرده باشد.
«قُطُوفُهــا دانِيَــةٌ،» به معناي ميوه‌اي است كه به حد چيــدن رسيده باشــد، و

معناي جملــه ايــن است كــه ميوه‌هــاي آن بهشــت به وي نزديــك است، به‌طــوري كــه هر جـور بخـواهـد مي‌تـوانــد بچينــد.
«كُلُوا و اشْرَبُوا هَنيئا بِما اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيّامِ الْخالِيَةِ،» يعنـي بـه ايشان گفته مي‌شـود: بخوريـد و بنوشيـد، از همـه آن‌چه خوردني و نوشيدني در بهشت است، در حالي كـه گـوارايتـان بـاشد، و اين پـاداش آن ايمـان و عمل صـالحي اسـت كه در دنياي گذرا و ناپايدار براي‌امروزتان تهيه ديديد. (1)

1- الميـزان، ج: 19، ص: 666.

آن‌ها كه كتابشان به دست چپ داده مي‌شود! (347)

«وَ اَمّــا مَـنْ اُوتِــيَ كِتـابَــهُ بِشِمـالِهِ فَيَقُــولُ يـا لَيْتَنــي لَمْ اُوتَ كِتـابِيَـهْ!»

«و اما كسي كه نامه عملش را به دست چپش داده باشند مي‌گويد اي كاش نامه‌ام را به من نداده بودنـد!» (25 / حاقه)

صاحبان اين سخن اشقياي مجرمند كه نامه اعمالشان را به دست چپشان مي‌دهند، و معناي اين‌كه چرا نامه اعمال مجرمين را به دست چپشان مي‌دهند، در تفسير سوره اسراء (در الميزان) گذشت، اين طايفه در قيامت آرزو مي‌كنند كه اي كاش نامه اعمال خــود را نمي‌ديدنــد، و نمي‌فهميدنــد حسابشان چيســت، و اين آرزويشان از اين جهــت اســت كــه مي‌بيننــد چــه عــذاب اليمــي برايشــان آمــاده شــده اســت:

(348) انسان و اعمالش

- پس خـطـاب مـي‌رســد بگيــريـد او را و دست و پــايش را ببنـــديـــد، و سپـس در آتشـش افكنيد و آن‌گاه او را بـه زنجيـري كـه طـولش هفتـاد ذراع اســت ببنديد!

- در نتيجـه امـروز در اين‌جا هيچ دوستي حمايت كننده ندارد، و به جز چرك و خون دوزخيان هيچ طعامي ندارد، چرك و خوني كه خوراك خطاكاران است و بس! (1)

«كَــلاّ اِنَّ كِتـابَ الاْبْــرارِ لَفـي عِلّيّيــنَ، وَ مـا اَدْريـكَ مـا عِلِّيُّـــــونَ؟»
1- الميـزان، ج: 19، ص: 667.
كتاب ابرار در عليين، و مشاهده‌كنندگان عليين (349)
«نـه، نـامه نيكـان در عـلييــن اســت، و تــو چـه داني كـه علييـن چيسـت؟»
«كِتـابٌ مَــرْقُـــــومٌ،»
«كتــابي اســت نــوشتــه شـــــده،»
«يَشْهَــدُهُ الْـمُقَــرَّبُــونَ،»
«كه مقربان شاهد آنند.» (18 تا 21/مطففين)
كلمه «عِلِّيُّونَ» به معناي علوي روي علو ديگر است، و يا بـه عبـارتي ديگـر علـوي دو چنـدان كـه بـا درجـات عـالي و منـازل قـرب بـه خـداي تعـالـي منطبـق مـي‌شـود.
معناي آن، اين است كه: آن‌چه براي ابرار مقدر شده، و قضايش رانده شده، تا جزاي نيكوكاريهاي آنان باشد، در عليين قرار دارد، و تو اي پيامبر! نمي‌داني عليين چيست؟
(350) انسان و اعمالش
امـري اسـت نوشتـه شـده، و قـضـايـي اســت حتـمـي و مشـخـص و بــدون ابـهــام!
«يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ،» شهادت در اين جمله به معناي معاينه و به چشم خود ديدن است، و مقربين، قـومي از اهل بـهشتند كه درجه‌شان از درجه عموم ابرار به بياني كه در تفسير آيه «عَيْنا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ،» (28 / مطففين) خواهد آمد بالاتـــر اســـت.
پس مراد اين است كه مقربين، عليين را با ارائه خداي تعالي مي‌بينند، و خداي عزوجل نظير اين مشاهده را درباره دوزخ آورده و فرموده: «كَلاّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقينِ لَتَـرَوُنَّ الْجَحيـمَ،» (5 و 6 / تكاثـر) و از اين آيــه استفــاده مـي‌شــود كــه مـقــربين همان اهل يقيننــد. (1)
1- الميـــــــزان، ج: 20، ص: 387.
كتاب ابرار در عليين، و مشاهده‌كنندگان عليين (351)

«كَلاّ اِنَّ كِتابَ الْفُـــجّارِ لَفي سِـجّينٍ،»
«نه، بلكه نامه بدكاران در سجين است.»
«وَ مـا اَدْريـــكَ مـــا سِجّيـــنٌ؟»
«و تو چه مي‌داني كـه سجيـن چيست؟»
«كِتـــــابٌ مَـــرْقُـــــــومٌ،»
«كتابي‌است نوشته‌شده.»(7 تا 9/مطففين)

دقت در سياق اين چهار آيه و مقايسه آن‌ها با يكديگر، و نيز آن‌چه از مقايسه مجموع اين چهار آيه با مجموع چهار آيه‌اي كه با جمله: «كَلاّ اِنَّ كِتابَ الاْبْــرارِ...،» شروع مي‌شود آن‌چه به دست مي‌آيد اين است كه: مراد از كلمه «سِجّيــنٌ» چيزي است كه مقابل و مخالف «عِلّيّين» باشد، و چون معناي «عِلّيّين» علو روي علو ديگر و يا به عبارتي علو دو چندان است، معلوم مي‌شود منظور از «سِجّين» هم سفلي روي سفلاي ديگر، و يا به عبارتي پستي دو چندان و گرفتاري در چنان پستي است، هم‌چنان‌كه آيه: «ثُمَّ رَدَدْناهُ اَسْفَلَ سافِلينَ،» (5/تين) بدان اشاره‌مي‌كند، پس از هرمعنا نزديك‌تر به ذهن اين است كه اين كلمه مبالغه در سجن - حبس - باشد، در نتيجه معناي آيه اين است كه «كِتاب فُجّار» در حبس و زندانـي است كه هركس در آن بيفتد بيرون شدن برايش نيست.

كلمه «كِتاب» به معناي مكتوب است، آن هم نه از كتابت به معناي قلم دست گرفتن و در كاغذ نوشتن، بلكه از كتابت به معناي قضاي حتمي است، و منظور از «كِتاب فُجّار» سرنوشتي است كه خدا براي آنان مقدر كرده، و آن جزايي است كه با قضاي حتميش اثبات فرموده است.

پـس حـاصـل آيـه ايـن شـد: آن‌چه خـداي تعـالـي بـه قـضـاي حتميـش بـراي فجـار مقـدر و آمـاده كـرده در سجيـن است كـه سجنـي بـر بـالاي سجنـي ديگـر است، به طوري كه اگر كسـي در آن بيفتد تا ابد و يا تا مدتي بس طولاني در آن خواهــد بــود.

«كِتابٌ‌مَرْقُومٌ،» كلمه «كِتاب» دراين‌جا نيز به‌معناي مكتوب‌است‌ازكتابت، و به معناي قضاء و اثبات مي‌باشد، و كلمه «مَرْقُوم،» از ماده رقم‌است كه به معناي خط درشت است. هم‌چنين جمله موردبحث اشاره‌اي به اين معنا است كه آن‌چه براي آنان مقدر شده كاملاً

روشن است، و هيچ ابهامي در آن نيست، و حتمي و مشخص است و

تخلف‌پذیر نیست.
فرموده «کِتاب فُجّار» در «سِجّینٌ» است‌که آن نیز کتابي است «مَرْقُوم،» پس «سِجّینٌ» کتابي اســت جامع که در آن خیلــي سرنوشت‌هــا نوشته شده و از آن جمله کتاب و سرنوشت فجـار اســـت. (1)

«فَاَمّا مَــــنْ اُوتِـــيَ كِــتـابَــهُ بِيَمينِـهِ، فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِسابا يَسيرا،»

1- الميـزان، ج: 20، ص: 381.

مشمولين حساب آسان در قيامت (355)

«در آن روز كسـي كـه نـامـه‌اش را بـه دست راستش دهنـد، بـه زودي خـواهـد ديد كه حسابي آسان از او مي‌كشند،»

«وَ يَنْقَلِبُ اِلي اَهْلِــــهِ مَسْـــرؤُرا،»

«و خوشحــال و خنــدان به ســوي اهلــش بــرمـي‌گـــردد.» (7 تا 9 / انشقاق)

منظور از «كِتاب،» نامه عمل است، به دليل اين‌كه دنبالش مسأله حساب را ذكر كرده، «فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِسابا يَسيرا،» «حِساب يَسير» آن‌حسابي‌است كه در آن سهل‌انگاري شـــود نه سختگيـــري.

«وَ يَنْقَلِبُ اِلي اَهْلِهِ مَسْـرؤُرا،» مراد از «اَهْل» أنيس‌هايي است كه خدا براي او در بهشت آماده كرده، مانند حور و غلمان و غيره،و اين معنا از سيـاق استفاده مي‌شود. (1)

1- الميـزان، ج: 20، ص: 402.

«وَ اَمّــا مَــنْ اُوتِــيَ كِتــابَـهُ وَراءَ ظَــهْـــرِهِ،»
«و اما كسي كه نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،»
«فَسَــوْفَ يَـدْعـُوا ثُبـُورا،وَ يَصْـــلي سَعيـــرا،»
«بـه زودي فرياد واويلايش بلنـد مي‌شود، و در آتش بسوزد.» (7 تا 9 / انشقاق)
بعيد نيست كه اگر نامه عملشان از پشت سرشان داده مي‌شود به‌خاطر اين است كه
مشمولين حساب سخت در قيامت (357)
در آن روز صورتشان به عقب برمي‌گردد، هم‌چنان كه در جاي ديگر فرموده: «مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوها فَنَرُدَّها عَلي اَدْبارِها.» (47 / نساء)
در اين‌جا ممكن است بگويي دادن نامه عمل كفار از پشت سر منافات دارد با آيات ديگري كه مي‌فرمايد: نامه آنان را به دست چپشان مي‌دهنـد، وليكـن بيـن ايـن دو دستـه آيات منافاتي نيست، چون مـواقف روز قيامـت يـك مـوقـف و دو موقـف نيسـت.
«فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورا،» دعــاي ثبــور خوانــدنشــان بــه ايــن معنـــا اســت كه مي‌گوينــد: واثبــورا مثــل اين‌كه مي‌گوييــم: واويلا.
«وَ يَصْـــلي سَعيـــرا،» يعني داخل آتشي مي‌شود و يا حرارتش را تحمل مي‌كند كـه در حـال زبانه كشيدن است، آتشي است كه نمي‌توان گفـت چه‌قدر شكنجه‌آور است.
«اِنَّهُ كانَ في اَهْلِهِ مَسْرُورا،» (13 / انشقاق) او در ميان اهلش مسرور بود، و از مال
(358) انسان و اعمالش
دنيا كه به او مي‌رسيد خوشحال مي‌شد، و دلش به سوي زينت‌هاي مادي مجذوب مي‌گشت، و همين باعث مي‌شد كه آخرت از يادش برود، و خداي تعالي انسان را در اين خوشحال شدن مذمت كرده، و آن را فرح بيجا و بغير حق دانسته، مي‌فرمايد: «ذلِكُمْ بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي‌الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ.» (75 / مؤمن)
«اِنَّــهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ يَحُــورَ،» (14 / انشقاق) يعنــي گمان مي‌كــرد برنمي‌گــردد، و مــراد برگشتــن به سوي پروردگــارش براي حســاب و جــزا اســـت.
و اين پندار غلط هيچ علتي به جز اين ندارد كه در گناهان غرق شدند، گناهاني كه آدمــي را از امر آخرت بـاز مـي‌دارد و بـاعــث مـي‌شـود انسـان آمـدن قيـامــت را امري بعيد بشمارد. (1)

1- المیـزان، ج: 20، ص: 403.

«اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَيْها حافِظٌ!»
«هيـچ انسانيٍ نيست مگر آن‌كه نــگــهبــانــي بــر او مـوكـل است!» (4 / طارق)
مراد از موكل شدن نگهباني براي حفظ نفس، اين است كه فرشتگاني اعمال خوب و بد هر كسي را مي‌نويسند، و به همان نيت و نحوه‌اي كه صادر شده مي‌نويسند، تا بر طبق آن در قيامت حساب و جزا داده بشوند، پس منظور از حافظ، فرشته، و منظور از

محفوظ عمل آدمي است، هم‌چنان كه در جاي ديگر فرموده: «اِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظينَ ،كِراما كاتِبينَ، يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ!» (13 / انفطار)
بعيد نيست كه مراد از حفظ نفس، حفظ خود نفس و اعمال آن باشد، و منظور از «حافظ،» جنس آن بوده باشد، كه در اين صورت چنين افاده مي‌كند كه جان‌هاي انسان‌ها بعد از مردن نيز محفوظ است، و با مردن نابود و فاسد نمي‌شود، تا روزي كه خداي سبحان بدن‌ها را دوباره زنده كند، در آن روز جان‌ها به كالبدها برگشته دوباره انسان‌بعينه و شخصه همان‌انسان دنيا خواهدشد، آن‌گاه طبق‌آن‌چه اعمالش‌اقتضادارد جزا داده خواهــد شد، چون اعمال او نيز نزد خدا محفوظ است، چه خيرش و چه شرش.
بسياري از آيات قرآن كه دلالت بر حفظ اشيا دارد اين نظريه را تأييد مي‌كند، مانند

آيه: «قُلْ يَتَوَفّكُمْ مَلَكُالْمَوْتِ الَّذي وُكِّلَ بِكُمْ،» (11 / سجده) و آيه: «اَللّهُ يَتَوَفَّي الْاَنْفُسَ حيــنَ مَـوْتِـها وَ الَّتي لَــمْ تَمُتْ في مَنامِها فَيُمْسِكُ الَّتي قَضي عَلَيْهَا الْمَوْتَ،» (42 / زمر)
ظاهر آيه‌اي كه در سوره انفطار بود و مي‌گفت وظيفه ملائكه حافظ حفظ نامه‌هاي اعمال است، با اين نظريه منافات ندارد، براي اين‌كه حفظ جان‌ها هم مصداقي از نوشتن نامه است، هم‌چنان كه از آيه: «اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» (29 / جاثيه) اين معنا استفـــاده مي‌شود. (1)
«يَوْمَ تُبْلَي السَّرائِرُ،» (9 / طارق) رجع در روزي است كه آن‌چه از عقايد و آثار اعمال كه انسان‌ها پنهان كرده بودند، چه خيرش و چه شرش مورد آزمايش و
1- الميـزان، ج: 20، ص: 428.

شناسايي قرار مي‌گيـرد، و زرگر اعمـال و عقـايد، آن‌ها را در بـوتـه زرگــري خـود مي‌آزمايد، تا معلوم شود كدام صالح و كدام فاسد بوده و كدام خالص و كدام داراي ناخالصي و عيار است و بر طبق آن صاحبش را جــزا مي‌دهـد، پـس آيـه مورد بحث در معناي آيه زير است: « اِنْ تُبْدُوا ما في اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِاللّهُ!» (284 / بقره)

«وَ كُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ في عُنُقِه وَ نُخْـرِجُ لَهُ يَـوْمَ الْقِيمَـةِ كِتابا يَلْقيهُ مَنْشُـــورا،»
«و مامقدرات و نتيجه اعمال نيك و بد هر انساني را طوق گردن او ساختيم كه ملازم و قرين هميشگي او باشد و روز قيامت كتابي كه نامه اعمال اوست بر او
كتاب سرنوشت: كتاب اعمال انسان (363)
بيرون آريم در حالي‌كه آن نامه چنان باز باشد كه همه اوراق آن‌را يك مرتبه ملاحظه كند،»
«اِقْـرَا كِتـابَـكَ كَفـي بِنَفْسِـكَ الْيَـوْمَ عَلَيْـكَ حَسيبـا،»
«و به او خطاب رسد كه تو خود كتاب اعمالت را بخوان و بنگر تا در دنيا چه كـرده‌اي كـه تـو خـود تنهـا بـراي رسيـدگـي به‌حساب خـويش كافي هستـي!» (13 و 14 / اسراء)
مراد از كلمه «طائِر» هر چيزي است كه با آن بر ميمنت و نحوست استدلال شود، و حسن عاقبت و يا سوء آن كشف و آشكار گردد، زيرا براي هر انساني چيزي كه مربوط به عاقبت امر او بوده و بتـوان به وسيله آن به كيفيـت عاقبتش از خيـر و شـر پي برد
(364) انسان و اعمالش
وجـود دارد. «طائِر» در اين‌جا عمل انسان است.
و اين‌كه فرمود: ما طائر هر كسي را در گردنش الزام كرده‌ايم معنايش اينست كه آن را لازم لاينفـك و جدائي‌ناپذيـر او قرار داده‌ايـم كه به هيـچ وجـه از او جـدا نگـردد.
خواست خدا بر اين مطلب استوار است كه آن چيزي كه سعادت و شقاوت را به دنبال‌خود براي‌آدمي خواهدآورد همواره درگردن او باشد، و اين خداست كه سرنوشت آدمي را چنين لازم لاينفك او كرده است، و اين سرنوشت همان عمل آدمي است، چون خداي تعالي مي‌فرمايد: «وَ اَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسانِ اِلاّ ما سَعي، وَ اَنَّ سَعْيَـهُ سَوْفَ يُري، ثُمَّ يُجْزيـهُ الْجَزاءَ الْاَوْفي!» (39 و40 و 41 / نجم)
پس آن طائر و آينده‌اي كه خداوند لازم لاينفك آدمي كرده همان عمل اوست، و معناي الزام كردن آن اين است كه خداوند چنين مقرر فرموده است كه هر عملي قائم به
كتاب سرنوشت: كتاب اعمال انسان (365)
عاملش بـوده و خير و شر آن، به خود او برگردد، نه آن‌كه او را رها كرده به غير او گلاويز شود.

و از آيه: «وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعينَ،» ـ تا آيه ـ «اِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ.» (42 تا 44/حجر) استفــاده مي‌شود كه خداوند چنين مقرر فرموده است كه عاقبت خير، با داشتن ايمـــان و تقـــوي محقــق مـي‌شــود و عـاقبــت بــد در پيـــــروي از كفــر و معصيــت اسـت.

و لازمه اين قضاء اين است كه در عمل هر انساني شواهدي باشد كه به طور قطع و بدون خطا و اشتباه عاقبت او را تعيين و مشخص كند، چون گفتيم كه چنين مقرر شده كــه هر عملــي به صاحبش برگردد، و هر كسي جز عملش سرمايه ديگري نداشته باشــد و سرانجـام كــار اطاعــت بــه بهشــت و كــار گنـاه بــه آتـش بيــانجــامــد.

در اين بيان، روشن مي‌شود كه آيه شريفه سعادت و شقاوت را اگر به‌طور لزوم و

حتم براي انسان اثبات مي‌كند از راه اعمال نيك و بدش مي‌باشد كه خود به اختيار خويش كسب كرده است نه اين‌كه بخواهد بگويد لزوم يكي از اين دو جبري است و عمل افراد هيچ‌گونه اثري در سعادت و شقاوت آنان ندارد، خلاصه اين‌كه معناي آيه شريفه آن‌طور نيست كه بعضي خيال كرده‌اند كه آيه شريفه سعادت و شقاوت هر كس را اثر قضــاء حتمــي و ازلي دانستــه، چه اين‌كه عملــي انجام دهد و يا ندهد، و چه اطاعت كند يا معصيت نمايد.

«وَ نُخْــرِجُ لَـــهُ يَـــوْمَالْقِيمَــــةِ كِتـــابـــا يَلْقيــهُ مَنْشُـــــورا!» (13 / اســـراء)

وضع اين كتاب را كه در اين جمله گفته شده، جمله بعدي يعني «اِقْــرَا كِتــابَكَ كَفي بِنَفْسِــكَ الْيَـوْمَ عَلَيْــكَ حَسيبا،» (14 / اسراء) روشن مي‌كند، چون دلالت دارد بر اين‌كه:

اولاً آن كتابي كه روز قيامت براي انسان بيرون مي‌كشند كتاب خود او است، و هيچ

ربطي به غير او ندارد.

ثانيا اين كتاب حقايق تمامي اعمال آدمي را دارد، بدون اين‌كه كوچك‌ترين عمل او را از قلم انداخته باشد، هم‌چنان‌كه در آيه ديگري همين معنا را آورده و فرموده است: «يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا مالِ هذَا الْكِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَةً وَ لا كَبيرَةً اِلاّ اَحْصاها!» (49 / كهف)

و سوم اين‌كه: حقيقت اعمال را آمارگيري نموده، سعادت باشد يا شقاوت، نفع باشد يا ضرر، جلوه‌گر مي‌سازد. جلوه‌اي كه هيچ ابهامي نداشته و جاي هيچ‌گونه عذري باقي نمي‌گذارد، هم‌چنان‌كه فرموده: « لَقَدْ كُنْتَ في غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ!» (22 / ق)

و از آيه: «يَـوْمَ تَجِـدُ كُـلّ نَـفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرا وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...،» (30 / آل عمران) برمي‌آيد كه كتاب مزبور در بردارنده حقيقت اعمال و نتايج خير و شر

آن‌ها است، نه اين‌كه مانند كتاب‌هاي معمولي عبارت از خطوط و رسم‌ها بوده باشد، پس آن كتــاب عبارتست از همان اعمالي كه خداوند آن را به انسان نشان مي‌دهد كه ديگر جـاي حــاشــا و تكــذيـب نمانــد، چون هيچ دليلــي محكم‌تــر از مشاهده و ديــدن نيســت.
و از همين‌جا معلوم مي‌شود كه مراد از طائر و كتاب كه در آيه مورد بحث آمده، يك چيز است و آن عبارت از اعمال آدمي است، و كسي توهم نكند كه عمل قبلاً طائر بوده و كتاب نبوده و در قيامت كتاب شده و ديگر طائر نيست.
و خلاصه اين‌كه در جمله «وَ نُخْرِجُ لَهُ،» اشاره‌اي است به اين‌كه حقايق كتاب اعمال از ادراك انسان پوشيده شده و در پس پرده غفلت است، و خـداونـد در روز قيـامـت آن را از پس پرده بيرون مي‌كشد و آدمــي را از جــزئيــات آن با خبر مي‌سازد، و مقصود از جمله «يَلْقيهُ مَنْشُورا،» هم همين است و اين خود دليل بر اين است كه اين كتاب براي

هر كس آماده و زير سر است، و نسبت به احدي در آن غفلت نمي‌شود، بنابراين، جمله مذكور تأكيد جمله قبلي است كه مي‌فرمود: «وَ كُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ في عُنُقِه،» چون حاصل معناي اين جمله نيز همين بود كه هر انساني به زودي آثار اعمالش را خواهد يافت، اولاً براي اين‌كه آثار اعمال، لازم لاينفك و جدائي‌ناپذير او است و ثانيا براي اين‌كه به‌صورت كتابي درآمده كه به‌زودي آن‌را پخش و منتشر خواهد ديد.
«اِقْرَا كِتابَــكَ كَفـي بِنَفْسِــكَ الْيَـوْمَ عَلَيْكَ حَسيبا!» (14 / اسراء)
ايـن آيـه دلالت مـي‌كـند بـر اين‌كه حـجت كـتـاب مـذكـور حـجتـي است قاطـع بـه طـوري كـه خواننــده آن هيـچ تـرديـدي در آن نمـي‌كنــد، هــر چنــد كـه خـواننده خـود گنهكـار بـاشد، و چطور چنين نباشد و حال آن‌كه در كتـاب بــه جــاي خــط و نـقش، خـــود عمـــل ديـــده مـي‌شــود و پــاداش و كـيفـر هـــم خـــود عمــل اســت.

هم‌چنان‌كه فرموده: «لا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ اِنَّمـا تُجْـزَوْنَ ما كُنْتُـمْ تَعْمَلُونَ!» (7 / تحريم)
و خلاصه معناي آيات با در نظر گرفتن اين‌كه سياق آن‌ها سياق توبيخ و ملامت است اين مي‌شود كه: خداي سبحان قرآن را نازل كرده و آن را راهنماي ملتي قرار داده كه اقوم است و اين كار بر طبق سنت الهي

جريان يافته چرا كه سنت او در هدايت مردم به سوي توحيد و بندگي و به سعادت رساندن راه يافتگان و بدبخت كردن گمراهان در همه اعصار اين‌چنين بوده است وليكن انسان خير را از شر و نفع دهنده را از ضرر زننده تشخيص نداده است، نسبت به آن‌چه كه مطابق هوي و هوس باشد عجله مي‌كند، و در نتيجه شر را به عين حرص و ولعي كه در خير از خود نشان مي‌دهد جستجو و طلب مي‌كند و حال آن‌كه عمل چه خير و چه شر همچون سايه دنبال آدمي است، و از يكديگر جدا شدني نيستند بلكه در كتابي محفوظ شده تا به زودي در روز قيامت برايش بيرون

آورند و در پيش رويش بگسترند، و بر سر آن باز خواستش كنند، و چون چنين است بر آدمي لازم است كه به هر چه كه دلش خواست مبادرت نورزد و در ارتكاب آن عجله نكند، بلكه در امورش قدري توقف و تفكر نمايد تا خير و شر آن را از هم تشخيص داده و خير را برگزيده و شر را رها سازد.

«مَنِ اهْتدي فَاِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِه وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّما يَضِـــلُّ عَلَيْها وَ لا تَـــزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْري!» (15 / اسراء)

عمل چه نيك باشد و چه بد، ملازم و دنبال صاحبش بوده و عليه او بايگاني مي‌شود و در هنگام حساب، خود را در برابر صاحبش آفتابي مي‌كند، بنابراين هر كس در راه و به ســوي راه قدم نهد براي خود و به نفــع خود قدم نهــاده و نفع هدايتــش عايد خودش مي‌شود نه غير خود، و كسي هــم كه در بيراهــه و به سوي بيراهه قدم نهد

ضرر گمراهيش به خودش برمي‌گردد و دودش به چشم خودش مي‌رود، بدون اين‌كه به غير خود كمترين ضرري برسانــد، و هيــچ نفسي بار گناه نفــس ديگر را نمي‌كشد، و آن‌طــور كه بعضي از اهــل ضلالت مي‌پندارند كه اگر گمراهــي كنند وزر گمراهيشان به گردن پيشوايانشان است، و يا مقلدين مي‌پندارند كه مسؤوليت گمراهيشــان به گردن پـدران و نياكـان ايشان اســت، و خود مسؤوليتــي ندارند، سخــت در اشتباهند.

آري آن روزي را كه مجرمين دارند، پيشوايانشان نيز دارند، چرا كه هر كس كه سنت بدي را باب كند تا زماني كه در دنيا عاملي به آن سنت زشت وجود دارد صاحب سنت نيــز همــه آن «وِزْر» را خواهد داشت، همان‌ها كه در دنيــا مي‌گفتنــد اين‌كار را بكن مســؤوليتش بـه گـردن مــن! بـايـد در قيـامت گنــاه ايشـان را بـه گـردن بگيـرند.

امــا همه اين‌ها «وِزْر» امامــت و پيشوايي باطل و رواج دادن سنت‌هاي بد اسـت نــه

عيـــن آن وزري را كـــه مـرتكـب گـنـاه دارد، تـا لازمـــه بـــه گـــردن گـــرفتـن سنـــت گـزاران اين بـاشـد كه خـود مـرتكبيـن سنت بـاطـل، وزري نـداشتـه بـاشـنـد، و بـه فـرض هـــم كـــه عيـــن آن بـاشـد، معنـايش ايـن اسـت كـه در يـك گناه دو كـس معـذب شود. (1)

1- الميـزان، ج: 13، ص: 73.

فصل هشتم :تبديل و دگرگوني در اعمال

«اِلاّ مَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحا فَاُولئِكَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّآتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كــانَ اللّهُ غَفُـورا رَحيما،»
«مگر آن‌كه توبه كند و مؤمن شود و عمل شايسته كند آن‌گاه خدا بدي‌هاي اين گروه را به نيكي‌ها مبدل كند كه خدا آمرزگار و رحيم است،»

«وَ مَـنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحـا فَـاِنَّـهُ يَتُوبُ اِلَي اللّهِ مَتابــا»
«و هر كه توبه كند و عمل شايسته انجام دهـد بـه سـوي خـدا بـازگشتـي پسنديده دارد.» (70 و 71 / فرقان)
اين‌كه تبديل گناهان به حسنه چه معنا دارد؟ ظاهر جمله «يُبَدِّلُاللّهُ سَيِّآتِهِمْ حَسَناتٍ،» مخصوصا با در نظر داشتن اين‌كه در ذيلش فرموده: و خدا غفور و رحيم است، اين است كه: هر يك از گناهان ايشان خودش مبدل به حسنه مي‌شود، نه معاقبش و نه ملكه‌اش و نه اعمال آينده‌اش، بلكه يك يك گناهان گذشته‌اش مبدل به حسنه مي‌شــود، اين ظاهر آيه است، پـس بايد با حفظ ايـن ظاهر چاره‌اي انديشيد.
آن‌چه به‌نظر ما مي‌رسد اين است كه بايد ببينيم گناه چيست؟
آيــا نفس و متـن عمـل نـاشـايست گنـاه است و در مقابل نفس فعلي ديگر حسنه

است و يــا آن‌كه نفـس فعـل و حـركــات و ســكنـاتـي كـه فعل از آن تشكيل شده در گنـاه و ثـواب يكـي است و اگـر يكـي است - كـه همين‌طور هـم هست - پس گنـاه شـدن گنـاه از كجـــا و صـــواب شـــدن عمـل ثـــواب از كجـــا اسـت؟
مثلاً عمل زنا و نكاح چه فرقي با هم دارند كه يكي گناه شده و ديگري ثواب، با اين‌كه حركات و سكناتي كه عمل، از آن تشكيل يافته در هر دو يكي است؟ و هم‌چنين خوردن كه در حلال و حرام يكي است؟
اگر دقت كنيم خواهيم ديد تفاوت اين دو در موافقت و مخالفت خدا است، مخالفت و موافقتي كه در انسان اثر گذاشته و در نامه اعمالش نوشته مي‌شود، نه خود نفس فعل، چون نفس و حركات و سكنات كه يا آن را زنا مي‌گوييم و يا نكاح، به هر حال فاني شده از بين مي‌رود و تا يك جزئش فاني نشود نوبت به جزء بعدي‌اش نمي‌رسد و پرواضح است كه وقتي خود فعل از بين رفت عنواني

هم كه ما به آن بدهيم چه خوب و چه بد فاني مي‌شود.

و حال آن‌كه ما مي‌گوييم: عمل انسان چون سايه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است كه يا مستتبع عقاب است و يـا ثـواب و همـواره بـا آدمـي هست تـا در روز «تُبْلَــي السَّــــرائِــر» خـــود را نمــايــان كنـــد.
اين را نيز مي‌دانيم كه اگر ذات كسي شقي و يا آميخته به شقاوت نباشد، هرگز مرتكب عمل زشت و گناه نمي‌شود،(همان حركات و سكناتي را كه در يك فرد شقي به صورت زنا در مي‌آيد، انجام مي‌دهد، بدون اين‌كه زنا و كار زشت بوده باشد،) پس اعمال زشت از آثار شقاوت و خباثت ذات آدمي است، چه آن ذاتي كه به تمام معنا شقي است و يا ذاتي كه آميخته با شقاوت و خباثت است.
حال كه چنين شد، اگر فرض كنيم چنين ذاتي از راه توبه و ايمان و عمل صالح مبدل
(378) انسان و اعمالش
به ذاتي طيب و طاهر و خالـي از شقـاوت و خبـاثت شـد و آن ذات مبـدل بـه ذاتـي گشـت كـه هيـچ شـائبـه شقـاوت در آن نبـود، لازمـه ايـن تبـدل ايـن است كـه آثـاري هـم كـه در سـابق داشت و مـا نـام گنـاه بـر آن نهـاده بـوديـم، بـا مغفـرت و رحمـت خـدا مبـدل بـه آثـاري شود كـه با نفس سعيد و طيب و طاهر مناسب باشــد و آن اين است كـه: عنـوان گنـاه از آن بـرداشتـه شــود و عنـوان حسنـــه و ثـواب بـــه خـــود بگيـرد.
و چـــه بســا ذكــر رحمـت و مغفــرت در ذيل آيـــه اشاره بـه هميـن معنــا باشـــد.
«وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاِنَّهُ يَتُوبُ اِلَي اللّهِ مَتابا،» سياق آيه مي‌رساند كه در مقام رفع استبعاد از تبديل سيئات به حسنات است، و خلاصه: مي‌خواهد بفهماند كه امر توبه آن قدر عظيم و اثرش آن‌چنان زياد است كه سيئات را مبدل به حسنات مي‌كند و هيچ استبعادي نــدارد، چون توبه عبارت است از رجوع خاص به سوي خداي سبحان و خداي‌تعالي هـر چــه بخواهد مي‌كند.
بحثي درباره: تبديل سيئات به حسنات (379)
در ايـن آيـــه شريفـه عـلاوه بـر بيـان مـزبـور، ايـن نكتـه نيـز آمـده كـه تـوبـه شــامــل تمــامــي گنــاهــان مي‌شــود، چــه گنــاهــي كــه تــوأم بـا شـــرك بــاشــد و چــه آن‌كـــه تــوأم نبــاشـــد. (1)

«لِيُكَفِّرَ اللّهُ عَنْهُمْ اَسْوَءَ الَّذي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذي كانُوا يَعْمَلُونَ،»

1- الميزان، ج : 15 ، ص : 335 .

«تا خدا بدترين گناهانشان را بريزد و اجرشان را بر طبق بهترين عملشان بدهد.» (35 / زمر)

مراد از بدترين و زشت‌ترين عمل همان شرك و نيز گناهان كبيره‌اي است كه در حال شرك مـرتكب شـده‌انـد. وقـتي بدترين اعمـال انسـان پوشيده و پـاك شـود، پـايين‌تر از آن نيـز پـاك مي‌شـود.

در مجمع البيان در ذيل اين آيه گفته است: يعني خدا عقاب شرك و گناهاني را كه قبل از ايمان آوردن مرتكب شده‌اند، از آنان ساقط كرد به خاطر اين‌كه ايمان آوردند و نيكوكاري نمودند و به سوي خداي تعالي برگشتند. و اين معناي خوبي است براي آيه، از جهت اين‌كه هم شامل همه اعمال زشت مي‌شود و هم اين‌كه ساقط كردن را مقيد كرده به گناهان قبل از ايمان و احسان و توبه، چون آيه شريفه اثر تصديق صدق را بيان مي‌كنـد و آن عبارت است از تكفير گناهان به خاطر تصديق و نيز جزاي خير در آخرت.

«وَ يَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذي كانُوا يَعْمَلُونَ،» بعضي از مفسرين گفته‌اند: مراد اين است كه به اعمال ايشان نظر مي‌شود، آن وقت به بهترين آن اعمال با بهترين جزايي كه لايق بدان است پـاداش مي‌دهنـد، و بـاقـي اعمال نيكشان را بر طبق آن به بهتريـن جزاء پـاداش مي‌دهند. (1)

1- الميـزان، ج: 17، ص: 396.

«وَ لَـوْ اَنَّ اَهْـلَ الْكِتــابِ امَنُــوا وَ اتَّقَــوْا لَكَفَّرْنـا عَنْهُمْ سَيِّئـاتِهِمْ وَ لاَدْخَلْناهُمْ جَنّاتِالنَّعيمِ،»

«و اگــر يهود و نصــارا ايمــان آورند و تقــوا كننـد مــا گناهــان ايشان را بخشيــده و در بهشــت‌هــاي نعيــم داخلشــان مــي‌كنيــم.» (65 / مــائـــده)

مراداز تقوا بعداز ايمان، پارسائي و پرهيز از محرمات الهي و از گناهان كبيره است، يعني گناهاني كه خداوند در قرآن كريم وعده دوزخ به مرتكب آن داده است، پس مراد از سيئات كه خدا وعده كرده اگر آنان كباير را مرتكب نشوند آن سيئاتشان را ببخشد، عبارتستاز گناهان صغيره.

در اين‌جــا خطـاب را بـه همه اهـل كتــاب متوجــه مـي‌كند، و به‌طور ملخـص عمـوم اهـل كتـاب را متـوجــه مـي‌كنـد بـه اين‌كــه چگـونـه نعـمت بـزرگ سعـادت دو

جـهان را بــه رايگــان از دســت دادنــد، و چــه آســان «جَنّاتِ نَعيمِ» و نعمت حيــات سعيده را از كف دادنـــد. (1)

«وَ اَقِمِ الصَّلوةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفا مِنَ الَّيْلِ اِنَّ الْـحَسَنتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْـري لِلذّاكِـرينَ،»
«دو طـرف روز و پـاسـي از شب نمـاز بپـادار كـه نيكي‌ها بدي‌ها را نابود مي‌كند،
1- الميـزان، ج: 6، ص: 52.

اين تـذكري است براي آن‌ها كـه اهـل تـذكـرنـد.» (114 / هـود)
نمـازهـا حسنـاتي اســت كـه در دل‌هــاي مــؤمنيـن وارد شــده و آثـــار معصيــت و تيـرگي‌هايي كـه دل‌هــايشــان از نـاحيــه سيئـات كســب كـــرده از بيــن مــي‌بـــرد.
«ذلِكَ ذِكْري لِلـذّاكِرينَ،» يعني اين‌كه گفته شد كه حسنات سيئات را از بين مي‌برد به خاطر اهميتي‌كه دارد و براي بندگاني كه به ياد خدا هستند مايه تذكر است.
در تفسير عياشي (باواسطـه) از علـي عليه‌السلام روايت كـرده كـه فـرمـود:
- من از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيدم كه مي‌فرمود: اميدوار كننده‌ترين آيات كتاب خدا آيه: «اَقِمِ الصَّلوةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفا مِنَ الَّيْلِ...،» است، و فرمود: اي علي! آن خدايي كه مرا به حق مبعوث كرده و بشير و نذيرم قرار داده يكي از شما كه بر مي‌خيزد براي

وضو گرفتن، گناهانش از جوارحش مي‌ريزد، و وقتي به روي خود و به قلب خود متوجه خدا مي‌شود از نمازش كنار نمي‌رود مگر آن‌كه از گناهنش چيزي نمي‌ماند، و مانند روزي كه متولد شده پاك مي‌شود، و اگر بين هر دو نماز گناهي بكند نماز بعدي پاكش مي‌كند، آن‌گاه نمـازهاي پنجگـانـه را شمــرد.
بعد فرمود: يا علي جز اين نيست كه نمازهاي پنجگانه براي امت من حكم نهر جاري را دارد كــه در خـانـه آن‌هـا واقــع بـاشـد، حال چگونه است وضع كسي كه بدنش آلودگي داشته باشد، و خود را روزي پنج نوبت در آن آب بشــويد؟ نمازهاي پنجگانه هم به خدا ســوگنــد بـراي امـت من هميـن حكـم را دارد.
و نيز در آن كتاب (با واسطه) از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: ... متوجه باش ببين روز خود را با چه اعمالي به پايان مي‌رساني، زيرا با تو فرشته‌اي است موكل

بـر تـو کـه آن‌چه را مي‌کنـي حفـظ مي‌کنـد و مي‌نويسد پس هيچ گنـاهي را کوچك نشمار، هر چند خيلي ناچيز باشد، زيرا همين گناه ناچيز يك روز تو را بدبخت خواهد کرد، و هيچ کار نيکي را کوچك نشمار، زيرا هيچ چيز به مثل حسنــه در جستجو نيست.
حسنه، گناه خيلي بزرگ و قديمي را پيدا مي‌کند و آن را از نامه عملت محو و ساقط مي‌سازد و نمي‌گذارد بعد از تو بماند، و اين در کلامِ خــداي تعـالي است که مي‌فرمايد: «اِنَ‌الْحَسَنتِ يُــذْهِبْــنَ السَّيِّئَــاتِ ذلِـكَ ذِكْــري لِلـذّاكِرينَ!» (1)
اصـلاح حال مؤمنين و پرده پوشي گناهان آن‌ها
1- الميـزان، ج: 11، ص 77و91.

«وَ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ امَنُوا بِما نُزِّلَ عَلي مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ اَصْلَحَ بالَهُمْ،»
«و كساني كه ايمان آورده، اعمال صالح انجام مي‌دهند و به آن‌چه بر محمد نازل شده كه حق است و به راستي از ناحيه پروردگارشان است ايمان مي‌آورند خداوند گناهانشان را با مغفرت خود محو مي‌كند و دل‌هايشان را اصلاح مي‌فرمايد.» (2 / محمد)
«... وَ امَنُوا بِما نُزِّلَ عَلي مُحَمَّدٍ،» جمله‌اي است كه ايمان آوردن را مختص به يك طائفه مي‌داند. اين قيدي است كه صرفا به خاطر عنايتي كه به ايمان دارد آمده است. ظاهر صدر آيه كه مطلق آمده، نشان مي‌دهد مطلق دارندگان ايمان و عمل صالح منظورند.
(388) انسان و اعمالش
«وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ!» يعني به آن‌چه بر محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله نازل شده كه حق است و به راستي از ناحيه پروردگارشان است ايمان مي‌آورند.
«كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ اَصْلَحَ بالَهُمْ» در اين آيه شريفه، اضلال اعمال كه در آيه قبلي بود با تكفير سيئات و اصلاح بال مقابله شده، در نتيجه معنايش اين مي‌شود كه: ايمان و عمل صالحشان به سوي غايت سعادتشان هدايت كرد.
چيزي كه هست چون اين هدايت تمام نمي‌شود مگر با تكفير گناهان، چون با بودن گناهان وصول به سعادت دست نمي‌دهد، لذا تكفير سيئات را هم ضميمه اصلاح بال نمود.
و معناي آيه اين است كه: خداوند با عفو و مغفرت خود پرده‌اي بر روي گناهانشان مي‌كشد، و هم در دنيا و هم در آخرت دل‌هايشان را اصلاح مي‌كند، اما در دنيا براي اين‌كه
اصلاح حال مؤمنين و پرده پوشي گناهان آن‌ها (389)
دين حق ديني است كه با آن‌چه فطرت انساني اقتضايش را دارد موافق است، و احكامش مطابق همان فطرتي است كه خداي تعالي بشر را بر آن فطرت آفريده، و فطرت اقتضاء ندارد و نمي‌طلبد مگر چيزي را كه كمال و سعادت انسان در آنست، و ايمان به آن‌چه خدا نازل كرده و عمل به آن وضع انسان را در مجتمع دنيايي‌اش اصلاح مي‌كند.
و اما در آخرت براي اين‌كه آخرت، عاقبت همين زندگي دنيا است، وقتي آغاز زندگي توأم با سعادت باشد، انجامش نيز سعيد خواهد بود، هم‌چنان كه قرآن كريم هم فرموده: «وَالْعاقِبَةُ لِلتَّقْوي!» (132 / طه) «ذلِكَ بِاَنَّ

الّذينَ كَفَروُا اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَ اَنَّ الّذينَ امَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ... .» (3/ محمد)

اين آيه مطالبي را كه در دو آيه قبل بود - يعني بي نتيجه كردن اعمال كفار، و اصلاح حال مؤمنين و تكفير گناهانشان - تعليل مي‌كند.

(390) انسان و اعمالش

و اگر كلمــه «اَلْحَقَّ» را مقيــد كرد به جمله «مِنْ رَبِّهِـمْ» براي اين است كه اشاره كند به اين‌كه آن‌چــه منسوب به خدا است حق اســت و هيچ باطلــي با خدا نسبــت ندارد، و به همين جهت، خودش متصــدي اصلاح قلــب مؤمنين شده، چون طريق حقي كه مؤمنين مـي‌پيمـاينــد منتسـب بـه خــدا اســت. (1)

1- الميـزان، ج: 18، ص: 339.

«وَ اَنْ لَيْسَ لِلاِْنْسانِ اِلاّ ما سَعي!»

«و اين‌كــه انســان بــه جـز كـار و تـلاشش سـرمـايـه‌اي نـــدارد!» (39 / نجم)

انسان به ملكيت حقيقي، مالك اعمال خويش است پس مادامي كه انسان هست آن عمل هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، بنابراين بعد از انتقال آدمي به سراي ديگر، تمامي اعمالش چه خير و چه شر چه صالح و چه طالح با او خواهد بود، اين معناي ملك حقيقي است، و اما آن‌چه كه انسان ملك خود مي‌پندارد، مال و فرزندان و زخارف و زينت‌هاي زندگي دنيا و جاهي كه در ظرف اجتماع از آن خود مي‌داند، و رابطه‌اي ميان آن‌ها و غير خود نمي‌بيند، هيچ يك از اين‌ها ملك حقيقي آدمي نيست، چون قوام هستيش به هستي آدمي نيست، فرش مي‌سوزد صاحبش هم‌چنان هست، صاحبش مي‌ميرد فرش هم‌چنان‌هست، بلكه ملكي است وهمي و اعتباري كه زندگــي در اجتمــاع ناگزيرش كرده چنين رابطه‌هايي را قائل شود و اين ملك تا دم مرگ بــا آدمــي هســت، همــين كــه خواســت به دارالخلــود و عالــم آخرت منتقــل شود به دست ديگــري مي‌ســپارد.

پس معناي آيه چنين شد كه: هيچ انساني هيچ چيزي را به ملكيت واقعي مالك نيست، تا اثر آن ملكيت كه يا خير است يا شر يا نفع است يا ضرر عايدش شود، مگر آن عملي را كه كرده و جد و جهدي كه نموده، تنها آن را داراست، و اما آن‌چه ديگران كرده‌اند اثر خير يا شرش عايد انسان نمي‌شود.

اين‌كه در بالا گفتيم: «و هرگز به طبع خود از انسان جدا نمي‌شود،» براي اين بود كه مسأله شفاعت را استثناء كرده باشيم، هر چند كه شفاعت هم باز اثر اعمال خود آدمي

است، چون شفاعت از آن گنهكاران اين امت است كه با سعي جميل خود در حظيره ايمان به خــدا و آياتش وارد شده‌انــد و اگر مؤمــن نمي‌شدند مشمــول شفاعـت نمي‌گشتند.

و هم‌چنين بهــره‌منــدي انسـان بعـد از مـردنش از استغفـار مـؤمنيـن و اعمـال صالح و خيراتي كه برايش مي‌فرستند آن نيز مربوط به سعي

جميل خود آدمي است، كه در زندگي داخل در زمره مؤمنين شد، و سياهي لشكر آنان گرديد، و ايمانشان را تأييد كــرد، و اثرش اين شد كه هر چه عمــل خير كردنـد، او نيز به قدر دخالتش سهيم گرديد.
و هم‌چنين كسـاني كـه در زندگي سنت حسنـه‌اي باب مي‌كننـد و مي‌روند و مادامي كه در روي زمـيــن اشخــاص به آن سنت عمل مي‌كنند او نيز شريك است، كه فرمودند:
براي اين‌كه بر حسب فرض شخص باب كننده از همين جهت كه سنتي را باب كرده در عمل ديگران سهيم است، چون اگر او آن عمل را باب نمي‌كرد، ديگران هم آن را انجام

نمي دادند، و يا كمتر انجام مي‌دادند. (1)

1- الميـزان، ج: 19، ص: 75.

فصل نهم:رؤیت و تحویل اعمال

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْرا يَرَهُ!»

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّا يَرَهُ!»
«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ اَشْتاتا لِيُرَوْا اَعْمالَهُمْ،»
«در آن روز مردم يك جور محشور نمي‌شوند بلكه طايفه‌هايي مختلفند تا اعمال
(397)
هر طايفه‌اي را كه به آنان نشان دهنـد،»
«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْرا يَرَهُ،»
«پس هركس به سنگيني يك ذره عمل خيري كرده باشد آن را مي‌بيند،»
«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّا يَرَهُ،»
«و هركس به سنگيني يك ذره عمل شري كرده باشد آن‌را خواهد ديد.» (6 تا 8 / زلزله)
«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ اَشْتاتا لِيُرَوْا اَعْمالَهُمْ،» مراد از صادر شدن مردم در قيامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوي منزلهاشان كه يا بهشت است و يا آتش مي‌باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاري از اهل شقاوت و هلاكت متمايز
(398) انسان و اعمالش
مي‌شوند، تا اعمال خود را ببينند، جزاي اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلكه داخل در آن جزايشان كنند، و يا به اين‌كه خود اعمالشان را بنابر تجسم اعمال به ايشان نشان دهند.
«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْرا يَرَهُ!»
«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّا يَرَهُ!»
«مِثْقالَ» به معناي هر وسيله‌اي است كه با آن وزن‌ها را مي‌سنجند، و كلمه «ذَرَّةٍ» به معناي آن دانه‌هاي ريز غبار است، كه در شعاع آفتاب ديده مي‌شود، البته اين كلمه به معناي مورچه‌هاي ريز نيز مي‌آيد.
آيه مورد بحث نتيجه‌گيري از آيه قبلي است، كه سخن از ارائه اعمال بندگان داشت و همان بيان را تأكيد نموده مي‌فهماند كه از كليت ارائه اعمال هيچ عملي نه خير و نه شر نه
رؤيت و تحويل اعمال (399)
كوچك و نه بزرگ حتي به سنگيني ذره استثناء نمي‌شود، و نيز حال هر يك از صاحبان عمل خير و عمل شر را در يك جمله مستقل بيان نموده، جمله را به عنوان يك ضابطه و قاعده كلي كه مورد هيچ خصوصيتي ندارد ذكر مي‌فرمايد.

در اين‌جا اين سؤال به ذهن مي‌رسد كه در آيات شريفه قرآن آياتي هست كه با اين ضابطه كلي سازگار نيست، از آن جمله آياتي كه دلالت دارد بر حبط و بي نتيجه شدن اعمال خير به خاطر پاره‌اي عوامل، و آياتي كه دلالت دارد بر انتقال اعمال خير و شر اشخاص به ديگران، مانند انتقال حسنات قاتل به مقتول، و گناهان مقتول به قاتل، و آياتي كه دلالت دارد بر اين‌كه در بعضي توبه‌كاران، گناه مبدل به ثواب مي‌شود، و آياتي ديگر كه در بحث از اعمال گذشت.
جواب از اين سئوال اين است كه آيات مذكور حاكم بر اين دو آيه است، و بين دليل

حاكم و محكوم منافاتي نيست، مثلاً آياتي كه دلالت دارد بر حبط اعمال، شخص صاحب عمل خير را از مصاديق كساني مي‌كند كه عمل خير ندارند، و چنين كسي عمل خير ندارد تا به حكم آيه مورد بحث آن را ببيند، و هم‌چنين قاتلي كه نگذاشت مقتول زنده بماند و عمل خير انجام دهد، اعمال خيرش را به مقتول مي‌دهند، و خودش عمل خيري ندارد تا آن را ببيند، و توبه كاري كه گناهش مبدل به حسنه مي‌شود، براي اين است كه گناه موافق ميل او نبوده، عواملي خارجي باعث گناهكاري او شدند، و آن عوامل كار خير، موافق طبع‌شان نيست، ولي چون مي‌خواستند در بين مردم نيكوكار و موحد باشند، و بلكه رئيس و رهبر آنان باشند، لذا با زبان شكار حرف زدند، پس خوبي‌هاشان از خودشان نيست، لذا در قيامت بدي‌هاي توبه‌كاران را به آن عوامل مي‌دهند و خوبي‌هاي آن عوامل را به توبه‌كاران، در نتيجه توبه‌كاران گناهي ندارند تا به حكم آيه

مورد بحث در قيامت آن را ببينند، و نيز عوامل شر، كار خيري ندارند، تا به حكم آيه مورد بحث آن را ببينند - دقت فرماييد.
در روايــات اسلامي، در درالمنثور است كه حسين بن سفيان در كتاب مسندش و ابو نعيم در كتــاب حليه‌اش از شــدادبن اوس روايــت كرده‌انـد كــه گفــت: من از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيـــدم مي‌فرمود:
... هر عملي كه مي‌كنيد در حالي انجام دهيد كه از خدا خائف و بر حذر باشيد، و بدانيــد كه روزي شمــا را بر اعمالتــان عرضه مي‌دارنــد، و شما خــواه و ناخــواه خدا را ملاقــات خواهيــد كرد، پس هر كس هــم‌وزن ذره‌اي عمل خيــر كرده باشد، آن را خواهـد ديد، و هر كس هــم‌وزن ذره‌اي عمل زشت كــرده باشــد آن را خواهــد ديـد.
و در تـفسير قمـي، در روايت ابـي‌الجـارود از امـام باقـر عليه‌السلام آمـده كـه در ذيل آيه

«فَمَـنْ يَعْمَـلْ مِثْقـالَ ذَرَّةٍ خَيْرا يَـرَهُ،» فرموده: اگر از اهل آتش باشد، و در دنيا مثقال ذره‌اي عمل خير كرده باشد، اگر براي غير انجام داده باشد، همان عمل خيرش هم مايه حسرتش مي‌شود، و در ذيل جمله «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَـرّا يَـرَهُ،» فرمود: اگر از اهل بهشـت باشـد در روز قيامت آن شر را مي‌بيند و سپس خداي تعالي او را مي‌آمرزد. (1)

«وَ اَنَّ سَعْيَهُ سَــــــــوْفَ يُـــــــري،»
«و اين‌كه نزد وي سعي‌خود را خواهد ديد،»
1- الميـزان، ج: 20، ص: 581.
مشاهده اعمال تحويل شده در قيامت (403)
«ثُــمَّ يُجْــزيـــــهُ الْجَـــزاءَ الاْوْفــــــي،»
«و سپـس جــزاي آن به كامل‌تريــن وجهــش داده مي‌شــود،» (40 و 41 / نجم)
منظور از سعي، آن عملي است كه در انجامش جد و جهدي كرده، و منظور از رؤيت مشاهده است، و ظرف اين مشاهده روز قيامت است، به دليل اين‌كه دنبالش مسأله جزا را ذكر فرموده، پس آيه شريفـه از نظر معنا قريب به آيه: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً،» (30/ آل‌عمران) و آيه شريفه «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ اَشْتاتا لِيُرَوْا اَعْمالَهُمْ، فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْرا يَرَهُ ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّا يَرَهُ،»(7 و 8/ زلزله)مي‌باشد.
و اگر عبارت «سَوْفَ يُري،» را به صيغـه مجهــول آورده، خالــي از اين اشاره نيست كه در قيامــت كساني هستنــد كـه اعمالي بـه ايشان ارائــه مي‌شود كه خــودشــان آن عمـــل را انجـــام نـداده‌انـــد.
(404) انسان و اعمالش
«ثُـــمَّ يُجْــــزيـــهُ الْجَـــــزاءَ الاْوْفـــــي،»
«سپس به عملش جزا داده مي‌شود جزايي أتم!» (1)

«اَلْيَـوْمَ تُجْزي كُلُّ نَفْسٍ بِمـا كَسَبَـتْ لا ظُلْـمَ الْيَـوْمَ اِنَّ اللّهَ سَريعُ الْحِسابِ،»
«امروز هر كسي به آن‌چه كه كرده است جزا داده مي‌شود امروز ديگر ظلمي نيست چون كه خدا سريع الحساب است.» (17 / مؤمن)
1- الميـزان، ج: 19، ص: 76.
پاداش و كيفر عادلانه: عين عمل به عنوان جزا (405)
مــراد بيان يكي از خصايــص روز قيامــت است و آن ايــن است كــه: در آن روز بــه هــر نفســي عيــن آن‌چه را كه كــرده به عنــوان جزاي كــرده‌هايــش مي‌دهنــد!
پس جــزاي هــر كس همــان عمــل اوســت، هم‌چنان كه در جاي ديگر مي‌فرمايد:
«يا اَيُّهَا الَّذينَ كَفَروُا لا تَعْتَذِروُا الْيَوْمَ اِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُــمْ تَعْمَلُــونَ!» (7 / تحريم)
و جمله: «اِنَّ اللّهَ سَريعُ الْحِسابِ،» تعليل نفي ظلم است كه جمله «لا ظُلْـمَ الْيَـوْمَ،» از آن خبر مي‌داد، مي‌فرمايد: اين‌كه گفتيم در امروز هيچ ظلمي نيست، بدين علت است كه خداي تعالي در محاسبه سريع است، چنان نيست كه رسيدگي به حساب يك نفر او را از حساب افراد ديگر باز بدارد، تا در نتيجه به اشتباه بيفتد و جزاي اين را به آن و پاداش آن را به اين بدهد، و در نتيجه ظلمـي پيش بيـايد.
وقتــي بنـا شـد عيــن عمـل انسـان را به عنـوان جزا به انسـان بدهنـد، ديگـر چنين ظلمي تصور ندارد. (1)
(406) انسان و اعمالش

«فَـالْيَـوْمَ لاتُظْلَــمُ نَـفْسٌ شَيْئــا وَ لاتُجْــزَوْنَ اِلاّ ما كُنْتُــمْ تَعْمَلُونَ،»
«امروز به هيچ وجه احدي ستم نمي‌شود و جزايي به شما داده نمي‌شود مگر خود آن اعمالي كه مي‌كرديد.» (54 / يس)
1- الميزان، ج: 17، ص: 485.

يعني در آن روز در بينشان به عدل قضاوت مي‌شود، و به حق حكم مي‌شود و در نتيجـه هيـچ كس بـه هيچ‌وجـه ستـم نمي‌شــود.
جمله: «وَ لا تُجْزَوْنَ اِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» در حقيقت بياني برهاني براي نبودن ظلم در آن روز است، چون دلالت مي‌كند بر اين‌كه جزاي اعمال هر صاحب عملي در آن روز خود اعمال اوست، ديگر با چنين جزايي ظلم تصور ندارد، براي اين‌كه ظلم عبارت است از بيجا مصرف كردن چيزي، ولي عمل كسي را جزاي عملش قرار دادن، بي جا مصرف كردن جـزا نيست، و بهتر از آن تصور ندارد، چه جزايي عادلانه‌تر از اين‌كه عين عمل كسي را مزد عملش قرار دهند؟ خطابي كه در اين آيه است كه مي‌فرمايد: امروز خود اعمالتان را جزاي اعمالتان قرار مي‌دهند با اين‌كه روز قيامت هنوز نيامده، از باب تمثيل قيامت و احضار آن و احضار مردمي است كه در آن هستند، و اين خود عنايتي است در

كلام‌كه گوينده آينده‌را احضار كند، و با مردمي كه در آينده قرار مي‌گيرند، سخن بگويد.
مخاطب «وَ لا تُجْزَوْنَ اِلاّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» همه مردمند، چه اهل سعادت و چه اهل شقاوت، هـر كس هر چه كرده چه خوب و چه بد، عين آن را جزاي عملش قرار مي‌دهنـد.
انحصاري كه در مورد آيه مورد بحث هست، ناظـر به جزاي اعمـال و پاداش و كيفر آن است و آن ادله و آياتي كه دلالت دارد بر اجر چند برابر از قبيل آيه «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنا مَزيدٌ،» (35 / ق) مسأله‌اي است ماوراي جزا و أجر، و خارج از طور عمل است، و خداي تعالي فرموده: أجر مؤمنان را به طور كامل مي‌دهد، و بيشتر هم مي‌دهد، و به فضل خود آن را دو چندان و بلكه چند برابر مي‌دهد. (1)
1- الميـزان، ج: 17، ص: 149.

(برگشت خود عمل به عنوان پاداش يا كيفــر)
«وَ لِكُـلٍّ دَرَجـاتٌ مِمّـا عَمِلُـوا وَ لِيُوَفِّيَـهُمْ اَعْــمــالَهُــمْ وَ هُــمْ لا يُظْلَمُــونَ!»
«و براي هر يك از آن‌ها درجاتي است از پاداش و كيفر اعمالشـان، پروردگارشان خـود اعمالشان را به ايشان برمي‌گرداند تا ظلمي به ايشان نشود.» (19 / احقاف)
«وَ لِكُــلٍّ دَرَجـاتٌ مِمّـا عَمِلُـوا...،» يعني براي هر يك از مؤمنين نيكوكار، و كافران بدكــار، منازل و مراتبــي مختلف از نظر بلنــدي و پستي هست. آري بــراي بهشت درجاتي و براي دوزخ هم دركاتــي است، و برگشــت اين اختلاف به اختلافي است كه

در نفــوس آنان است، هر چنــد كه نفوس در اعمال جلوه مي‌كنــد، و بدين جهت فرمــوده: براي آنان درجاتــي است از آن‌چه كردند، و معلوم مي‌شود درجات مال ايشان است، و منشأ آن درجات اعمالشــان است.
«وَ لِيُوَفِّيَهُمْ اَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ،» معناي توفيه و رساندن مردم به تمــام و كمال اعمال اين است كه خدا عين اعمالشان را به خودشان برمي گرداند، پس بديــن حسـاب آيــه مــورد بحــث از آياتي خواهـد بود كه بر تجسم اعمال دلالت مـي‌كنـد. (1)

1- الميـزان، ج: 18، ص: 311.
قضاي غير قابل تبديل الهي درباره مجازات اعمال (411)
«ما يُبَـدَّلُ الْـقَـوْلُ لَـدَيَّ وَ ما اَنَـا بِـظَلاّمٍ لِلْـعَبيـدِ!»
«نزد من هيچ سخني تبديل نمـيپـذيـرد و مـن نسبت بـه بنـدگـان، ستمكـار نيستـم و اين عذاب مولود عمل خود آنان است.» (29 / ق)
منظور از «قَوْل» مطلق قضاهاي حتمي است كه خدا رانده، و خداي تعالي چنين حكم كرده كه هر كس با حال كفر بميرد داخل جهنم شود، و قهرا و به حسب مورد با آن وعيدي كه خدا ابليس و پيروانش را تهديد به آن كرده منطبق مي‌شود.
منظور از مبدل نشـدن قـول، دگرگـون نشـدن قضـاء حتمي است.
جمله «وَ ما اَنَا بِظَلاّمٍ لِلْعَبيدِ،» متمم معناي جمله قبلي است، و معناي مجموع آن دواين استً كه: سخن در درگاه من دو تا نمي‌شود، و هيچ قضاء رانده شده و حتمي
(412) انسان و اعمالش
شده‌اي مبدل نمي‌گردد، و شما عذاب خواهيد شد، واين من نيستم كه درباره بندگان خود ستم نموده، طبق وعيدي كـه قبـلاً اعلام كردم، بلكه اين خودشان هستند كه خود را بعد از اتمام حجت و در عين انكار كردن حق، مستحـق عـذاب نمـودنـد.
و به وجهي ديگر: ايـن مـن نيستـم كـه بنـدگـان خـود را بـا عـذاب مجـازات مي‌كنـم، بلكـه ايـن جـزاي اعمالشـان است، اعمالي كه قبلاً كرده بودند.
پس در حقيقت اين همان عمل ايشان است كه در اين عالم به اين صورت درآمده و به خودشان برمي‌گردد، هم‌چنان كه از ظاهر آيه: «يا اَيُّهَا الَّذينَ كَفَروُا لا تَعْتَذِروُا الْيَوْمَ اِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،» (7 / تحريم) نيز همين معنا استفاده مي‌شود،
چون مي‌فرمايد: اي كساني كه كفر ورزيديد، امروز ديگر عذر نياوريد، براي اين‌كه ما كه به شما كاري نكرديـم، و اين عـذاب كه مي‌بينيد برگشت اعمال خود شما است! (1)
قضاي غير قابل تبديل الهي درباره مجازات اعمال (413)

«وَ لِلّـهِ ما فِي‌السَّمواتِ وَ ما فِي‌الاْرْضِ لِيَجْزِيَ‌الَّذينَ اَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْــزِيَ الَّـذيـنَ اَحْسَنُوا بِالْحُسْني،»
«و براي خدا اســت آن‌چه در آسمان‌هــا و آن‌چه در زمين هست، آن وقت چگونــه ممكن اســت حال اين دو طايفــه را ندانند، و اين‌كه گفتيــم از آنــان روي بگـــردان براي اين بـود كه خدا آن‌هايي را كه بــا اعمــال خود بدي كردند، و آن‌هايــي را كه با نيكي‌هــاي خـود نيكــي نمودنــد، جزا بدهــد.»(31 / نجم)

1- الميـزان، ج: 18، ص: 528.

(414) انسان و اعمالش

خلقت و تدبير عالم از آن خداست، غايت و نتيجه‌اش هم اين است كه كساني را كه بد مي‌كنند جزا دهد، مراد از جزا همان شؤون و خصوصيات قيامت است، كه قرآن كريم از آن خبر داده، و مــراد از اسائــه و احسان، معصيــت و طاعــت است. و جزاي اعمــالشــان را خود همـان اعمــال را مي‌دهـد.

معناي آيه اين است كه: تا خدا كساني را كه معصيت كرده‌اند به معصيتشان، و يا به جزاي معصيتشـان كيفر دهد، و كساني را كه اطاعت كردند به مثوبتي حسني و يا به خود حسني پاداش دهد. (1)

1- الميـــــــزان، ج: 19، ص: 66 .

تجمع در روز قيامت براي پس گرفتن اعمال

«فَكَيْــفَ اِذا جَمَعْناهُــمْ لِيَــوْمٍ لا رَيْــبَ فيــهِ وَ وُفِّيَــتْ كُلُّ نَفْسٍ مــا كَسَبَـــتْ وَ هُـمْ لا يُظْلَـمُــونَ،»

«پــس چه حالي خواهند داشت روزي كه هيچ شكي در آمدنش نيست، زماني كه همـه آنــان را جمع مي‌كنيــم و هــر انسانــي بــدان‌چــه كرده بــدون كــم و زيــاد مــي‌رســد و بـــه احـــدي ستــم نمــي‌شـــود.» (25 / آل عمـــران)

روزي كه در آن شكي نيست يعني روز فصل قضاء و روز حكم به حق، و در آن روز هر كسي تمامي آن‌چه را كه كرده باز خواهد گرفت، بدون اين‌كه مردم در باز پس گرفتن

(416) انسان و اعمالش

اعمالشان ظلمي شـوند. (1)

«مَــنْ عَمِــلَ صالِحـا فَلِنَفْسِه وَ مَنْ اَساءَ فَعَلَيْهــا وَ ما رَبُّــكَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبيدِ،» «هــركــس عمــل صالحي كنــد به نفع خود كرده و هركــس بدي كنــد به ضــرر خود كــرده و پروردگـار تو - ستمگر بر بندگانش نيست.» (46 / فصلت)

1- الميـــــــزان، ج: 3، ص: 188.

يعني «عَمَل،» قائم به صاحب عمل است، و بيانگر حال او است. اگر عمل صالح و مفيد باشد خود او هم ازآن سودمي‌برد، و اگر مضر و بدباشد، خودش‌ازآن متضرر مي‌گردد.

پس اين رفتــار خداي تعالي كه نفع عمل صالح را به صاحبش مي‌رساند و او را ثــواب مي‌دهد، و ضرر عمــل بد را نيز به صاحبــش مي‌رساند و عقابــش مي‌كند، اصــلاً ظلمــي نيســت، و چنــان نيست كه وضــع شـيء در غيــر موضعــش باشــد.

و اگر اين روش از خداي تعالي ظلم باشد، بايد در ثواب دادن ميليون‌ها بنده و عقاب كردن ميليون‌ها ديگر، در برابر ميلياردها عمل نيك و بد، ظلام بندگان باشد، ولي از آن‌جايي كه گفتيم اين روش ظلم نيست، پس خداي تعالي ظلام بندگان نمي‌باشد، و با اين بيان روشن مي‌شود كه چرا فرمود پروردگار تو ظلام بندگان نيست و نفرمود: پروردگار تو ظالـم بـه بنـدگـان نيست. (1)

«يـا اَيُّهَــا الَّذيــنَ كَفَـروُا لا تَعْتَذِروُا الْيَوْمَ اِنَّمـا تُجْـزَوْنَ ما كُنْتُـمْ تَعْمَلـُونَ،» «اي كسانــي كه كفر ورزيديــد! امــروز ديگر معذرت نخواهيــد براي ايــن‌كـه كيفـر شمــا جـــز آن‌چـه مي‌كـرديـد چيـــز ديگـري نيســت.» (7 / تحريم)

اين آيه شريفه خطابي است عمومي به همه كفار، خطابي است كه بعد از رسيدن كفـار به آتش دوزخ و زبـان بـه عـذر خواهـي گشـودن، كه اگـر كفـر ورزيـديـم، و يـا

1- الميـزان، ج: 19، ص: 562.

گنـاه كرديـم عـذرمـان ايـن بـود و ايـن بــود، بــه ايشـان خطــاب مـي‌شــود كــه، امروز سخـن عذرخواهي به ميان نياوريد، چــون روز قيــامت روز جـــزا است و بـس.

عـلاوه بـر اين، جزايي كـه به شما داده شد عين اعمـالي است كـه كرده بـوديـد، خـود اعمـال زشت شمـا است كـه امـروز حقيقتش برايتـان بـه اين صورت جلـوه كرده است، و چـون عامل آن اعمـال خود شمـا بوديـد، عامـل بودنتـان قابـل تغييــر نيست، و بـا عـــذرخـواهـي نمي‌تــوانيـد عـامـل بـودن خـود را انكار كنيد، چــون واقعيت، قابل تغيير نيست، و كلمه عذاب كه از ناحيه خدا عليه شما محقق شده باطل نمي‌شود. (1)

1- الميـزان، ج: 19، ص: 562.

«اِصْلَوْها فَاصْبِرُوا اَوْ لاتَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَيْكُمْ اِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ!»

«بچشيـد سوزش آن را چه صبر بكنيد و چه نكنيد برايتان يكسان است، چون جزايي كه به شما داده مي‌شود همان اعمالي است كــه مي‌كـرديـد!» (16 / طور)

بچشيد آن را يعني بچشيد و تحمل كنيد حرارت آتش دوزخ را. «فَاصْبِرُوا اَوْ لاتَصْبِرُوا!» صبر بكنيد و يا نكنيد، اين چشيدن آتش برايتان حتمي است و از شما جداشدني نيست، چه صبر بكنيد و چه نكنيد، نه اين‌كه صبر كردن، عذاب را از شما بر مي‌دارد و يا حداقل آن را تخفيــف مي‌دهد، و نه اين‌كه بي صبري و جــزع و فزع سودي به حالتــان دارد.

«اِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ!» اين‌كه گفتيم اين عذاب برايتان حتمي است، و از شما

جدا شدني نيست، براي اين بود كه ما اين عذاب را از جاي ديگر نياورده‌ايم، بلكه عين عمل خود شما است، همان كارهايي است كه مي‌كرديد و معقول نيست ميان عمل و صاحب عمل سلب نسبت شود، و همواره اين نسبت برقرار است، يعني الي‌الابد اين عمل، عمــل آن عامــل است، پس به همين جهت اگر در ظرف قيامت عمل به صورت آتش جلـوه كند، تا أبد به جان عامل خود مي‌افتد. (1)

1- الميـــزان، ج: 19، ص:12 .

«وَاتَّقُوا يَوْما تُرْجَعُونَ فيهِ اِلَي‌اللّهِ ثُمَّ تُوَفّي كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لايُظْلَمُونَ!»

«و بترسيد از روزي كه در آن روز به سوي خدا بر مي‌گرديد، و آن وقت تمامي اعمالتان‌به شما بر گردانده مي‌شود، بدون اين‌كه به‌احدي ظلم شود.» (281 / بقره)

اين جمله با تذكري عمومي روز قيامت را با پاره‌اي از خصوصياتش كه مناسب با مقـام آيه است يادآور مي‌شود تا دل‌ها با ياد آن آماده پرهيــز از خدا و ورع و اجتناب از محــرمــات او گــردد، آن محرماتي كه مربوط به حقوق الناس مي‌باشــد كه زندگي بشر بر آن متكي است.

آيــه مي‌فرمايــد: در پيــش رويتــان روزي اســت كــه در آن بــه ســوي خــدا باز مي‌گرديد و هــر نفســي آن‌چه را كه كــرده دريافــت مي‌كنــد، بدون اين‌كــه

ظلمــي به او بشود. (1)

1- الميـزان، ج:2، ص: 625 .

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

